

در باره کتاب

السلام علیک یا ابا عبد الله الحسین

زیارت عاشورا آنقدر ارزشمند است که در وصفش تنها آن‌ها باید قلمزنی کنند که بحق، اگر در آن روز شعور و حماسه و عشق می‌بودند سالار شهیدان را به نیکویی یاری می‌نمودند. آن‌چه پیش روی شماست خلاصه شده و آسان شده کتاب گرانسنگ شفاء الصدور است. مؤلف این کتاب مرحوم ابو الفضل بن ابی القاسم طهرانی می‌باشد که در سال ۱۲۷۳ هجری قمری متولد شده است. ایشان دانشمندی فاضل بوده و متبحر در فقه و اصول و رجال می‌باشد و در ضمن با حکمت، ریاضی، سیره و تاریخ نیز آشنا بوده است و به دو زبان عربی و فارسی اشعار ارزشمندی سروده است. کتاب «شفاء الصدور» گنجینه‌ای است پر بها و پر بار که درباره‌ی زیارت عاشورا تدوین گردیده است، مصنف در این کتاب به شرح الفاظ و فقرات مختلف این زیارت شریفه پرداخته، که در نوع خود تقریباً کم نظیر است.

مرحوم میرزای شیرازی (رحمة الله عليه) در تقریظ بر این کتاب نوشته است:

«کتاب شریف شفاء الصدور، الحق کتابی است در نهایت خوبی و تمامیت و متانت و جامع بین مراتب تحقیق و تتبع و محیط به ذکر انواع فضائل و معارف، برای اصناف و طبقات مردم نافع و در باب خود بی نظیر است.»

این کتاب مشتمل بر سه باب و یک خاتمه است:

باب اول: متن روایت زیارت عاشورا و توضیح آن است.

باب دوم: متن زیارت عاشورا است.

باب سوم: شرح و ترجمه الفاظ زیارت شریفه است.

خاتمه: دعای علقمه می باشد.

روایت زیارت عاشورا بنقل کتاب مصباح

مأخذ این زیارت یکی کتاب مصباح^۱ است و دیگری کامل الزیارة^۲.
شیخ طایفه در کتاب مصباح از محمد بن اسمعیل بن بزیع و او از
صالح بن عُقبه و او از پدر خود عُقبه بن قیس بن سمعان و او از
حضرت ابو جعفر امام باقر (علیه السلام) نقل می کند که فرمود:
هر که زیارت کند حسین را در روز دهم محرم، تا او که نزد قبر او
گریان شود، ملاقات کند خدای عزوجل را، با ثواب دو میلیون حج و
دو میلیون عمره و دو میلیون جهاد، در خدمت رسول خدای و ائمه
راشدین (علیهم السلام).

عُقبه می گوید: فدایت شوم چه ثواب دارد کسی که در شهرهای دور
باشد و نتواند آن روز، بجانب قبر او رود.

فرمود: چون چنین باشد، بیرون آید، به صحرائی، یا بالا رود بر بام
بلندی در خانه خویش و اشاره کند بجانب قبر او، به سلام، و مبالغه
نماید در نفرین بر کشنده او؛ از آن پس دو رکعت نماز گذارد.

^۱ این کتاب اثر شیخ طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن بن علی بن حسن طوسی (۳۸۵ - ۴۶۰ هجری)
است، و موضوع آن ادعیه و زیارات می باشد.

^۲ این کتاب نوشته‌ی شیخ ابوالقاسم، جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی بن مسرور بن قوْلُوْبَه قمی
(متوفای ۳۶۷ هجری).

و بایستی این کار در اول روز باشد قبل از آن که آفتاب به زوال رسد. آن‌گاه بر حسین (علیه‌السلام) شیون کند و بگرید و به اهل خانه نیز بگوید - اگر از آنان تقیّه ندارد - که با او همراهی نمایند. و بر پای کند در خانه خود مصیبت را به اظهار جزع در آن روز. و بایستی برخی از ایشان تعزیت دهند برخی دیگر را، بخاطر مصیبت‌زدگی ایشان بر حسین (علیه‌السلام). و من ضامنم برای ایشان آن‌گاه که چنین کنند، تمام این ثواب را.

گفتم: فدای تو شوم تو ضامنی برای ایشان و کفیلی؟!

فرمود: من ضامنم و من کفیلیم برای هر که چنین کند.

گفتم: چگونه تعزیت دهند بعضی ما بعضی را؟

فرمود: می‌گویند: **أَعْظَمَ اللَّهُ أَجُورَنَا بِمُصَابِنَا بِالْحُسَيْنِ (علیه‌السلام) وَ جَعَلْنَا وَ آيَاكُمْ مِنَ الطَّالِبِينَ بِثَأْرِهِ مَعَ وَلِيِّهِ الْإِمَامِ الْمَهْدِيِّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ (عليهم‌السلام)** .

و اگر بتوانی که بیرون نیایی از خانه آن روز را، چنان کن! که همانا آن، روز شومی است که برآورده نشود در آن حاجت مؤمنی و اگر برآورده شود، برکت برای او، در آن نیست و رشدی در آن نبیند و بایستی که ذخیره نکند کسی از شماها برای منزل خود، در آن روز چیزی؛ چه اگر کسی در آن روز ذخیره کند برکت نباشد او را، در ذخیره خود و مبارک نشوند بر او اهل او.

چون چنین کنند، خدا بنویسد برای ایشان ثواب هزار حج و هزار عمره و هزار جهاد که همه آن‌ها با رسول خدای باشد و مر ایشان را است، ثواب مصیبت هر نبی و رسولی و صدیقی و شهیدی که مرده باشد یا کشته شود از آن روز که خدا دنیا را آفریده تا آن وقت که

^۳ یعنی: بزرگ فرماید خداوند اجرهای ما را به مصیبت‌زدگی به حسین (علیه‌السلام) و قرار دهد ما و

شمارا خواهدگان خون او با ولی دم او امام مهدی از آل محمد.

قیامت

به پای شود.

صالح بن عُقبَه و سیف بن عَمیرَه از علقمه بن محمد الحَضْرَمِی نقل می‌کنند که او به حضرت باقر (علیه‌السلام) گفته است:

تعلیم کن مرا دعایی آن‌گاه که او را از نزدیک زیارت کنم و همچنین دعایی که او را از نزدیک زیارت نکنم، و بخواهم اشاره کنم از شهرهای دور بسوی او، از خانه خود به سلام بر او.

امام فرمود: ای علقمه چون نماز کنی بعد از این که اشاره کنی بجانب او به سلام، بگوی وقت اشاره کردن، و بعد از این که تکبیر بگویی، این قول را، (یعنی زیارت آتیه را) که اگر بگویی آن را، دعا کرده‌ای به آنچه دعا کنند زیارت کنندگان حسین از ملائکه؛ و بنویسد خدای برای تو یک میلیون حسنه و محو گرداند از تو یک میلیون سیئه و بالا ببرد برای تو یک میلیون درجه و مانند آنان شوی که با حسین (علیه‌السلام) به درجه شهادت رسیدند تا این که شریک شوی ایشان را در درجاتشان؛ آن‌گاه شناخته نشوی الا در شهدایی که با او شهید شدند و نوشته شود برای تو ثواب زیارت هر نبی و هر رسول و زیارت هر که زیارت کرده حسین (علیه‌السلام) را از آن روز که کشته شده.

اگر بتوانی زیارت کنی حسین (علیه‌السلام) را هر روزه به این زیارت، چنان کن که تو راست جمیع این ثواب‌ها.

و روایت کرده محمد بن خالد الطَّیَالِسیّ از سیف بن عَمیرَه که من با صفوان بن مهران جَمّال و جماعتی از اصحاب ما رفتیم به نجف بعد از خارج شدن حضرت صادق (علیه‌السلام) از حیره^۴ بجانب مدینه. چون

^۴ شهری نزدیک کوفه.

ما از زیارت فارغ شدیم صفوان روی خود را بجانب قبر سیدالشهداء (علیه السلام) کرد و به ما گفت:

حسین (علیه السلام) را از این مکان زیارت کنید، از نزدیک سر مقدس امیرالمؤمنین (علیه السلام)، از این جا، که صادق آل محمد (علیهم السلام) نیز چنین کرد و من هم در خدمتش بودم.

سیف گوید: پس بخواند صفوان زیارتی که علقمه بن محمد از امام باقر (علیه السلام) روایت کرده بود در روز عاشورا، آن گاه دو رکعت نماز کرد نزد سر امیرالمؤمنین (علیه السلام) و وداع گفت از پی او امیرالمؤمنین را و اشاره کرد بجانب قبر حسین، و پس از زیارت، امام حسین (علیه السلام) را وداع نمود و از جمله دعاهای او این بود. یا الله یا الله تا آخر دعای مشهور به دعای علقمه.

سیف بن عمیره گوید از صفوان سؤال کردم: علقمه بن محمد این دعا را برای ما از حضرت باقر (علیه السلام) روایت نکرد بلکه تنها همان زیارت را روایت نمود.

صفوان پاسخ داد: من وارد شدم با سید خودم صادق آل محمد (علیه السلام) به این مکان، پس چنان کرد که ما کردیم در زیارت خودمان و دعا کرد به این دعا هنگام وداع، بعد از این که دو رکعت نماز گذاشت، چنانچه ما نماز گذاشتیم و وداع کرد، چنانچه ما وداع کردیم.

سپس حضرت به من فرمود: مواظبت کن این زیارت را و بخوان آن را، که من ضمانت دارم بر خدای تعالی برای هر که زیارت کند به این زیارت، و دعا کند به این دعا، از قریب یا بعید، این که زیارتش مقبول شود و سعیش مشکور و سلامش به آن حضرت واصل شود و محجوب نماند و حاجت او برآورده شود، هر چه قدر بزرگ و عظیم باشد و او را ناکام ننماید.

ای صفوان! این زیارت را با این ضیمان از پدرم شنیدم و پدرم از پدرش علی بن الحسین (علیهما السلام) شنیده با همین ضیمان و علی بن الحسین (علیهما السلام) از حسین (علیه السلام) با همین ضیمان و حسین (علیه السلام) از برادرش حسن (علیه السلام) با همین ضیمان و حسن از پدرش امیرالمؤمنین (علیه السلام) با همین ضیمان و امیرالمؤمنین از رسول خدای (صلی الله علیه و آله) با همین ضیمان و رسول خدای از جبرئیل با همین ضیمان و جبرئیل از خدای عزوجل با همین ضیمان. و به تحقیق که خدای عزوجل سوگند یاد کرده که:

هر که زیارت کند حسین را به این زیارت از نزدیک یا دور و دعا کند به این دعا، قبول کنم از او زیارتش را و برآورم حاجتش را، هر چه باشد و بدهم مسئلتش را. آن گاه باز نگردد از حضرت من، با خسران، و بازش گردانم مسرور و چشم روشن، به برآوردن حاجت و سعادت و آزادی از دوزخ، و قبول کنم شفاعت او را در حق هر کس که شفاعت کند، جز دشمن ما اهل بیت.

امام فرمود: قسم یاد کرده خدای تعالی بر ذات مقدس خود و گواه گرفته ما را به نحوی که شهادت داده اند ملائکه ملکوت بر این. آن گاه جبرئیل گفت: یا رسول الله فرستاده مرا خدای بسوی تو بجهت سرور و بشارت تو و سرور و بشارت علی و فاطمه و حسن و حسین و بسوی امامان از اولاد تو تا روز قیامت. پس مستمر و پاینده باد مسرت تو و مسرت علی و فاطمه و حسن و حسین و شیعه شما تا روز رستاخیز.

صفوان در ادامه از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که:

ای صفوان هر گاه تو را حاجتی برسد بسوی خدا، زیارت کن به این زیارت هر جا که باشی و دعا کن به این دعا و سؤال کن از پروردگار خود حاجت را، که برآورده شود از ناحیه خدای و خدا خلاف

نخواهد کرد وعده‌ای که به رسول خود داده به جود و امتنان خویش
و الحمد لله ربّ العالمین.

فهم حدیث زیارت

در فهم این خبر اختلافات و مشاجرات زیادی بین علماء عظام و فقهاء کرام واقع شده و منشأ و خلاف غالباً، اختلاف نسخه مصباح و کامل الزیارة است و بعض وجوه دیگر. (که بیان تفصیلی آن از حوصله این مختصر بیرون است و تنها به بهترین وجه فهم این روایت اشاره می‌شود).

وجه اقرب این است که در صحرائی یا بام بلندی دو تکبیر بگویند و اشاره به قبر مقدس سیدالشهداء بکنند و زیارت را با صد مرتبه لعن و سلام بخوانند و دو رکعت نماز کنند. بلکه می‌شود گفت: اگر تکبیر هم نگویند ضرر ندارد.

بنابراین تکبیر و صُعود سطح یا رفتن در صحرا و اشاره به قبر مقدس، از آداب این عمل است، نه از قوام و ماهیت او. بلکه محقق متبحر آقا محمد علی کرمان شاهانی (رحمة الله علیه) در مقام فرموده: «در زیارت از بعید، جایز است متوجه به قبله شوند چنانچه جایز است، متوجه به قبر شریف شوند».

ولی عدم اعتبار این امور خلاف ظاهر روایت است. خصوصاً اشاره و تکبیر، که عمل، مرکب از آن دو است و ثواب مترتب بر آن.

بهترین نوع زیارت

اگر چه مختار در کیفیت قرائت زیارت عاشورا معلوم شد، ولی اگر کسی بخواهد به احتیاط عمل کند، اولی این که: اولاً سلامی بجانب قبر سیدالشهداء (علیه السلام) بکند و لعن زیاد بر قاتلان آن حضرت نماید به هر لفظ که بخواهد، آن گاه دو رکعت نماز کند، سپس زیارت عاشورا را بخواند با لعن و سلام و نماز و دعای صفوان (دعای علقمه) که البته اگر چنین کرد، عمل به مقتضای روایت مذکور قطعاً کرده و یقین به برائت حاصل نموده.

زیارت عاشورا اختصاص به روز عاشورا ندارد

ظاهر صدر خبر شریف، اختصاص عمل است به روز عاشورا؛ ولی در ذیل خبر علقمه و ذیل خبر صفوان دو فقره است که دلالت دارد بر عموم این عمل:

۱- ذیل خبر علقمه فرموده که: اگر بتوانی زیارت کنی حسین (علیه السلام) را هر روز به این زیارت، بکن که جمیع این ثوابها را دریافت خواهی کرد.

۲- ذیل خبر صفوان فرموده: هرگاه تو را حاجتی رسد بخوان این زیارت را به هر جا که باشی و دعا کن به این دعا و سؤال کن از خدای حاجت خود را که برآورده شود.

و البته این جا اشکالی متولد می شود که در فقره زیارت شریفه در دو جا ذکر شده که: «هذا یوم»؛ و ظاهر آن اشاره به یوم حاضر است و این در غیر روز عاشورا صحیح نیست و از این جهت در دو کتاب «زاد المعاد» و «تحفة الزائر» علامه مجلسی، مذکور است که: از این ترخیص استفاده می شود که جایز است این لفظ را تبدیل کند و به جای آن «یوم قتل الحسین» بگویند.

این مطلب محلّ نظر است؛ زیرا از طرفی ظاهر نقل سیف این است که صفوان عین آن زیارت که علقمه حدیث کرده بود، در حرم امیرالمؤمنین در غیر روز عاشورا خواند و ابداً تصرفی نکرد و تغییری نداد و اگر فی الجمله تصرفی و سر مویی تخلّفی داشت، البتّه به آن اشاره می‌کرد و الا لازم آید یا خیانت که وثاقت او مانع است یا نسیان که نیاز به اثبات دارد.

و از طرفی دیگر «هذا یوم» اشاره بر حضور ذهنی دارد؛ چون از اوّل تا آخر، ذکر سیدالشهداء و مصائب کربلا و وقایع عاشور است و صورت ذهنیه او حاضر و نَصْبُ العین زائر است. بر این اساس چه مانع دارد که او اشاره کند و بگوید: «هذا یوم کذا».

دعای علقمه شرط زیارت عاشورا نیست

دعای علقمه در عمل زیارت عاشورا شرط نیست و عمل بدون آن تمام است. بلی به جهت احراز فضیلت خاصه و ثواب مخصوص بسیار خوب است، پس التزام به آن در عمل اگر به وجه خصوصیت و اعتقاد شرطیت باشد، خالی از اشکال نیست.

زیارت عاشورا را در شب نیز می‌توان خواند

اگر چه ذیل حدیث علقمه، مخصوص است به یوم و ظاهر آن دلیل جواز قرائت زیارت در شب نیست. چنانچه فقره: «هذا یوم» و «هذا الیوم»، در این زیارت مؤکد این ظاهر است. ولی ذیل حدیث صفوان که می‌گوید: «اذا حدث لک حاجه...» تا آخر آن چه گذشت، نص در عموم زمانی است و نافی خصوصیت لیل و استعمال یوم، در مطلق شب و روز می‌باشد.

اولی فاصله نینداختن بین زیارت عاشورا است

نظر در ادله، مقتضی آن است که تمام عمل در مجلس واحد صادر شود، بر وجهی که عرفاً یک عمل به حساب آید، اگرچه تکیه بر ظواهر اخبار موجب آن است که، در اثنای عمل هیچ فصلی از غیر او نیاید و لیکن ظاهر آن است که وقوع بعض افعال قلیله که موجب تعدد عرفی نشود، ضرر ندارد و علی الخصوص اگر نفس آن فاصله، از سنخ عبادات و مقوله اذکار مثل استخاره و صلوات و غیر آنها باشد، اگر چه اولی مواظبت بر این است که به هیچ وجه من الوجوه، فاصله نیندازد، چه رونق عمل و روحانیت عبادت، به حضور قلب و اجتماع حواس و توجه باطن است در جمیع اجزا و شرایط در قرائت زیارت عاشورا.

اگر مکلف نتوانست تمام زیارت را در مجلس واحد به جای بیاورد اقوی به نظر، ترک اعتبار وحدت مجلس است. بلکه تمام عمل را در مجالس متعدده بیاورد. و اولی تر این که محافظت بر تقلیل مجالس کند، به این معنی که بقیه زیارت را در یک مجلس بیاورد که مجموع عمل در دو مجلس واقع شود و این بهتر از سه مجلس است.

واژه عاشورا

بدان که جماعتی گفته‌اند: که عاشورا معرب^۵ است و در اصل عبرانی بوده و آن روز دهم از ماه «تشری» یهود است، که روزه او را واجب می‌دانند و «صوم کبور» می‌نامند و چون او را بر ماه‌های عربی تطبیق کرده‌اند، روز دهم اول سال شد که دهم محرم الحرام باشد، و

^۵ کلماتی که از زبانهای دیگر وارد زبان عربی شده‌اند را کلمات معرب می‌گویند.

ظاهر جماعتی از لغوین این است که: عاشورا عربی است و قیاس لغت و ماده «عشر»، شاهد اوست.
و در لفظ عاشورا چند لغت ثابت است: عاشورا، عاشوراء، عَشوراء، عَشوراء و عاشور.

تفاوت عمده زیارت عاشورا با دیگر زیارات

زیارت عاشورا از سایر زیارات امتیازی معلوم دارد. چه ظاهر خبر صفوان آن است که جبرئیل امین این زیارت را از خدای جلیل آموخته و به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) رسانده و به وساطت ائمه (علیهم السلام) به صادق آل محمد (علیه السلام) رسید و وقت اظهار این حکم طبق مصالحی، زمان حضرت باقر (علیه السلام) بوده است. علیهذا این الفاظ شریفه از حدیث قدسی حساب می شوند و در شرف و فضیلت همسنگ کتاب کریم می شود. چه هر دو کلام خدایند.^۶

آثار تداوم بر زیارت عاشورا

از برکات آخریّه و منافع دنیویّه و آثار غریبه و خواص عجیبه در قضای حاجات و نیل مقاصد و حصول مطالب زیارت عاشورا، آن قدر دیده شده که نمی توان شماره کرد و در بعض رؤیاهای صادق که حکم مکاشفات حقّه دارد، خصایص عظیمه و منافع جلیله از آن

^۶ چه فرقی بین حدیث قدسی و قرآن وجود دارد؟ بنا بر مذهب جماعتی آن است که قرآن کلام مُنزل، بالفاظ معینّه و ترتیبات مخصوصه است، بغرض اعجاز و حدیث قدسی کلامی است که بانظ معین و ترتیب مخصوص نازل شده باشد، از جانب حضرت احدیت بر قلب نبی، لکن نه بغرض اعجاز، مثل سایر کتب یزدانی و صُحف آسمانی و بنابراین حدیث نبوی آن است که معنی آن وحی شده باشد و تعبیر از آن بالفاظ خاصه مفوّض بخود نبی باشد.

معلوم شده که نمی‌شود استقصا نمود و ما در این فایده یک قصه از آن قِصص را ذکر می‌کنیم:

و آن چنان است که حاجی ملاحسن یزدی، که از علما و عبّاد بنام نجف اشرف است نقل کرد: از حاجی محمد علی یزدی که وی را به وثاقت و امانت و فضل و صلاح، ستوده که دائماً در تحصیل توشه آخرت و اصلاح حال خود می‌کوشید و شب‌ها در مقبره واقعه خارج شهر یزد که معروف است به «مزار جوی هرهر»، و جماعتی از صلحا و نیکان در آن مدفونند به سر می‌برد. وی را همسایه‌ای بود که از ایام کودکی با یکدیگر آشنایی داشتند و با یکدیگر به مکتب‌خانه می‌رفتند تا بزرگ شد و عَشاری^۷ پیشه کرد و بزیست تا مرگش رسیده و در مقبره، در مکان نزدیک معبد آن عبد صالح مدفون شد، و به فاصله کمتر از یک ماه در خواب وی آمد با هیئت نیک و حال خوش؛ این شخص صالح نزد وی رفت و مسئلت کرد از حال او که مرا به حال تو از آغاز و انجام معرفت کامل و اطلاع تامّ بود و احتمال خیر و صلاح باطن راه نداشت و اعمال تو جز عذاب را اقتضا نمی‌کرد، بگو تا به کدامین عمل به این مقام رسیدی و این مرتبه یافتی.

گفت: آری چنان است که گفتم و من در عذاب سخت و بلای شدید بودم از آن روز تا روز گذشته که زوجه استاد اشرف حدّاد، فوت شد و وی را در این موضع به خاک سپردند و اشاره کرد به موضعی که بتخمین صد ذرع^۸ از آن دورتر بود و در شب وفات وی حضرت سیدالشهداء (علیه‌السلام) سه مرتبه وی را زیارت کرد و در بار سوم بفرمود تا عذاب از این مقبره برداشته شد و حال ما یکسره از برکت آن دگرگون شد و با وسعت عیش قرین شده‌ایم.

^۷ مأمور مالیات حکومت‌های ستمگر.

^۸ هر ذرع حدوداً نیم متر است.

حاجی محمد علی می گوید: من متحیرانه از خواب برخاستم و حدّاد را نمی شناختم و محله آن را نمی دانستم. به بازار حدّادها^۹ رفتم و به تفحص حال آن برآمدم، تا استاد اشرف را یافتم و پرسیدم که تو را زنی بود؟ گفت: آری دیروز درگذشت و در فلان موضع - و همان مکان را اسم برد - دفن کردم. گفتم: او به زیارت سیدالشهداء رفته بود؟ گفت: نه. گفتم: ذکر مصائب آن جناب می کرد؟ گفت: نه. گفتم: مجلس عزای آن جناب به پا می کرد؟ گفت: نه. آن گاه از من پرسید: چه می جویی؟ خواب را برای او روایت کردم. جواب داد که آن زن چند روزی در اواخر عمر به زیارت عاشورا مواظبت داشت.

باب دوم: متن زیارت عاشورا

يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنِّي سَلِمٌ لِمَنْ سَأَلَمَكُمْ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ
إِلَى
يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ لَعَنَ اللَّهُ آلَ زِيَادٍ وَ آلَ مَرْوَانَ وَ لَعَنَ اللَّهُ بَنِي
أُمَيَّةَ قَاطِبَةً وَ لَعَنَ اللَّهُ ابْنَ مَرْجَانَةَ وَ لَعَنَ اللَّهُ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ وَ
لَعَنَ اللَّهُ شِمْرًا [شَمِرًا] وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّهُ أُسْرَجَتَ وَ أَلْجَمَتَ وَ
تَنَقَّبَتُ لِقِتَالِكَ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي لَقَدْ عَظُمَ مُصَابِي بِكَ فَاسْأَلُ
اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَ مَقَامَكَ وَ أَكْرَمَنِي [بِكَ] أَنْ
يُؤْتِيَنِي رِزْقًا □□ يَ طَلَبَ ثَارِكَ مَعَ إِمَامٍ مَنصُورٍ مِنْ أَهْلِ
بَيْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي عِنْدَكَ وَجِيهاً
بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ [يَا سَيِّدِي] يَا أَبَا
عَبْدِ اللَّهِ إِنَّ □□ يَ أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى رَسُولِهِ وَ إِلَى
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِلَى فَاطِمَةَ وَ إِلَى الْحَسَنِ وَ إِلَيْكَ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْكَ وَ سَلَّمَ [بِمُؤَالَاتِكَ وَ بِالْبِرَاءَةِ] مِمَّنْ قَاتَلَكَ وَ نَصَبَ لَكَ
الْحَرْبَ وَ بِالْبِرَاءَةِ مِمَّنْ أَسَسَ أَسَاسَ الظُّلْمِ وَ الْجَوْرِ عَلَيْكُمْ وَ
أُبرأُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى رَسُولِهِ] مِمَّنْ أَسَسَ أَسَاسَ ذَلِكَ وَ بَنَى
عَلَيْهِ بُنْيَانَهُ وَ جَرَى فِي ظُلْمِهِ وَ جَوْرِهِ عَلَيْكُمْ وَ عَلَى أَشْيَاعِكُمْ
بَرِئْتُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَيْكُمْ مِنْهُمْ وَ أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ إِلَيْكُمْ
بِمُؤَالَاتِكُمْ وَ مُؤَالَاهِ وَلِ □□ يَ □□ □□ ك □□ م وَ بِالْبِرَاءَةِ مِنْ

أَعْدَائِكُمْ وَ النَّاصِبِينَ لَكُمْ الْحَرْبَ وَ بِالْبِرَاءَةِ مِنْ أَشْيَاعِهِمْ وَ
 أَتْبَاعِهِمْ إِنِّي سَلِّمٌ لِمَنْ سَأَلَكُمْ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ وَ وَلِيٌّ
 لِمَنْ وَالَاكُمْ وَ عَدُوٌّ لِمَنْ عَادَاكُمْ فَاسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي
 أَكْرَمَنِي بِمَعْرِفَتِكُمْ وَ مَعْرِفَةِ أَوْلِيَائِكُمْ وَ رَزَقَنِي
 الْبِرَاءَةَ مِنْ أَعْدَائِكُمْ أَنْ يَجْعَلَنِي مَعَكُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أَنْ
 يُثَبِّتَ لِي عِنْدَكُمْ قَدَمَ صِدْقِي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أَسْأَلُهُ
 أَنْ يُبَلِّغَنِي الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ
 وَ أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ ثَارِي [ثَارِكُمْ] مَعَ إِمَامٍ هُدَى
 [مَهْدِي] ظَاهِرٍ نَاطِقٍ بِالْحَقِّ مِنْكُمْ وَ أَسْأَلُ اللَّهَ بِحَقِّكُمْ وَ
 بِالشَّانِ الَّذِي لَكُمْ عِنْدَهُ أَنْ يُعْطِينِي بِمُصَابِي بِكُمْ أَفْضَلَ
 مَا يُعْطِي مُصَابًا بِمُصِيبَتِهِ مُصِيبَةً مَا أَعْظَمَهَا^{١١} وَ أَعْظَمَ رَزِيَّتَهَا
 فِي الْإِسْلَامِ وَ فِي جَمِيعِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ [الْأَرْضِينَ] اللَّهُمَّ
 اجْعَلْنِي فِي مَقَامِي هَذَا مِمَّنْ تَنَالُهُ مِنْكَ صَلَوَاتٌ وَ رَحْمَةٌ وَ
 مَغْفِرَةٌ اللَّهُمَّ اجْعَلْ مَحْيَايَ مَحْيَا مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ مَمَاتِي
 مَمَاتَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا يَوْمٌ تَبَرَّكَتَ بِهِ [فِيهِ]
 بَنُو أُمِّيَّةٍ وَ ابْنُ أَكَلَةِ الْأَكْبَادِ اللَّعِينِ ابْنُ اللَّعِينِ عَلِيٌّ [لِسَانِكَ] وَ

١١... مَا أُعْطِيَ مُصَابًا بِمُصِيبَةٍ أَقُولُ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ يَا لَهَا مِنْ مُصِيبَةٍ مَا
 أَعْظَمَهَا... نسخة بحار.

لِسَانَ نَبِيِّ □ □ ك [صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ] فِي كُلِّ مَوْطِنٍ وَ
 مَوْقِفٍ مَوْقِفٍ وَ قَفَّ فِيهِ نَبِيِّكَ
 [صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ] ۱۲ اللَّهُمَّ الْعَنُ أَبَا سُفْيَانَ وَ مُعَاوِيَةَ وَ يَزِيدَ
 بَنَ مُعَاوِيَةَ عَلَيْهِمْ مِنْكَ اللَّعْنَةُ أَبَدَ الْأَبْدِينَ وَ هَذَا يَوْمٌ فَرِحْتَ بِهِ
 آلُ زِيَادٍ وَ آلُ مَرْوَانَ بِقَتْلِهِمُ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ [صَلَّى
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ] اللَّهُمَّ فَضَاعِفْ عَلَيْهِمُ اللَّعْنَ مِنْكَ وَ الْعَذَابَ
 [الْأَلِيمَ] اللَّهُمَّ إِنَّ □ □ ي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ فِي هَذَا الْيَوْمِ وَ فِي
 مَوْقِفِي هَذَا وَ أَيَّامِ حَيَاتِي بِالْبِرَاءَةِ مِنْهُمْ وَ اللَّعْنَةَ عَلَيْهِمْ وَ
 بِالْمُوَالَاةِ لِنَبِيِّ □ □ وَ آلِ نَبِيِّ □ □ ك [عَلَيْهِ وَ] عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

پس صد مرتبه می گویی:

اللَّهُمَّ الْعَنُ أَوْلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ
 تَابٍ □ □ عِ لَهُ عَلَى ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنِ الْعِصَابَةَ □ □ ي
 [الَّذِينَ] جَاهَدَتِ الْحُسَيْنَ وَ شَايَعَتْ وَ بَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ [تَابَعَتْ]
 عَلَى قَتْلِهِ ۱۳ اللَّهُمَّ الْعَنُهُمْ جَمِيعًا

پس صد مرتبه می گویی:

۱۲... اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا يَوْمٌ تَنْزَلُ فِيهِ اللَّعْنَةُ عَلَى آلِ زِيَادٍ وَ آلِ أُمَيَّةٍ ... نسخة بحار.
 ۱۳ ... اللَّهُمَّ الْعَنِ الْعِصَابَةَ الَّتِي حَارَبَتِ الْحُسَيْنَ وَ شَايَعَتْ وَ بَايَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ وَ قَتَلَ
 أَنْصَارِهِ... نسخة بحار.

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِ □ □ ی حَلَّتْ
بِفِنَائِكَ عَلَیْكَ مِنِّي ۱۴ سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا بَقِيتُ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ
النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي ۱۵ لِزِيَارَتِكَ ۱۶
[زِيَارَتِكَ] السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيٍّ □ □ بِنِ
الْحُسَيْنِ [وَ عَلَى اَوْلَادِ الْحُسَيْنِ] وَ عَلَى اصْحَابِ الْحُسَيْنِ ۱۵

سپس صد مرتبه می گویی:

اللَّهُمَّ خُصَّ أَنْتَ أَوَّْلَ ظَالِمٍ بِاللَّعْنِ مِنَ □ □ ی وَ اِبْدَأْ بِهِ أَوَّْلًا
ثُمَّ [الْعَنِ] الثَّانِي ۱۷ وَ الثَّلَاثَ وَ الرَّابِ □ ع اللَّهُمَّ الْعَنُ زَيْدَ
خَامِسًا وَ الْعَنُ عَبِيدَ اللَّهِ بَنَ زِيَادٍ وَ ابْنَ مَرْجَانَةَ وَ عَمْرَ بَنَ
سَعْدٍ وَ شِمْرًا وَ آلَ أَبِي سُفْيَانَ وَ آلَ زِيَادٍ وَ آلَ مَرْوَانَ إِلَى يَوْمِ
الْقِيَامَةِ ۱۶.

پس به سجده می روی و می گویی:

اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدَ الشَّاكِرِينَ لَكَ عَلَى مُصَابِهِمُ الْحَمْدُ لِلَّهِ
عَلَى عَظِيمِ رَزِيَّتِ □ □ ی اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي □ □ ی شَفَاعَةَ

۱۴ ... وَ اَنَاخَتْ بِرَحْلِكَ عَلَيَّكَ مِنِّي نَسْخَةٌ بِحَار.

۱۵ ... وَ عَلَى عَلِيٍّ بِنِ الْحُسَيْنِ وَ اصْحَابِ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ. نَسْخَةٌ بِحَار.

۱۶ اللَّهُمَّ خُصَّ أَوَّْلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ آلَ نَبِيِّكَ بِاللَّعْنِ ثُمَّ الْعَنُ اَعْدَاءَ آلِ مُحَمَّدٍ مِنَ الْاَوَّلِينَ وَ
الْآخِرِينَ اللَّهُمَّ الْعَنُ زَيْدًا وَ اَبَاهُ وَ الْعَنُ عَبِيدَ اللَّهِ بَنَ زِيَادٍ وَ آلَ مَرْوَانَ وَ بَنِي اُمِّيَّةَ قَاطِبَةً
إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. نَسْخَةٌ بِحَار.

الْحُسَيْنِ يَوْمَ الْوُرُودِ وَ ثَبَّ □ □ ت ل □ □ ي قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَكَ
مَعَ الْحُسَيْنِ وَ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ الَّذِينَ بَدَّلُوا مُهَجَّهُمْ دُونَ
الْحُسَيْنِ.

باب سوم: توضیح الفاظ زیارت عاشورا

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا اَبَا عَبْدِ اللَّهِ
شرح این کلمه مبارکه در دو مقام می‌شود.

تفسیر سلام

مقام اول در تفسیر لفظ سلام است و آن محتاج است به بیان مقدمه: بدان که هر طایفه را ادبی و عادت‌ی بوده که در وقت ملاقات به آن طریقه رفتار می‌کردند. از آن جمله گفته‌اند: تَحِيَّتُ مَسِيحِيَّانِ دَسْت بَر دِهَانِ گِذَاشْتَنِ بُوْدَه. چنانچه این اوقات کلاه برداشتن است. و تَحِيَّتُ يَهُودِ بَه اَنگِشْت اِشَارَه كَرْدَن بُوْدَه. و تَحِيَّتُ كِبْرَانِ وَ عَجْمَانِ^{۱۷} خَم شَدَن وَ تَعْظِيْم كَرْدَن بُوْدَه. و تَحِيَّتُ عَرَبِ، گُفْتَن كَلِمَه «حَيَّاكَ اللهُ» بُوْدَه^{۱۸}. و گاهی هم «صَبَاحاً»، یا «أَنْعَم صَبَاحاً»، یا «نِعْمَت صَبَاحاً»، یا «نِعْمَت مَسَاءً».

^{۱۷} زردشتیان و غیر عربها.

^{۱۸} یعنی خدایت زنده بدارد.

چون این مقدمه را دانستی می‌گوییم که تحیت اسلام، سلام است. چنانچه از تفسیر آیه مبارکه: «و لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُم السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا {۹۴: ۲}»^{۱۹} فهمیده می‌شود.

و سلام، در لغت عرب به معانی متعدده شنیده شده که اصل در آن‌ها معنی سلامتی است و از این جهت به معنی سنگ مخصوصی که به صلابت ممتاز است آمده. و به معنی درختی سخت و به معنی دجله وارد شده است. چه همه از تباه شدن سالمند و می‌توان در دجله به اعتبار سلامت طبع آبش باشد. و بغداد را به احتمالی به این جهت «دار السّلام» نامیدند که دجله در آن است و این معنی در اکثر تراکیب «س ل م» جاری است.

سلام، نام خداوند

و خدای عزّوجل را که «سلام» می‌گویند. هم به این مناسبت است چه حق سبحانه و تعالی خلق را از بلایا و آفات و شرور و نقایص حفظ می‌کند، یا از این جهت است که همه مستعدین را به درجه کمال استعداد و قابلیت خود می‌رساند و از موانع به سلامت نگاهداشته، به سر حدّ رشد می‌رساند یا از این جهت است که ذات مقدسش بجهت تعالی از افق حدوث و امکان از جمیع نقایص سالم است. فهو السّلام و منه السّلام و إليه السّلام.

معنای سلام به امام(علیه‌السّلام)

چون دانستی که معنی سلام این است که سلامتی و آسایش، تو را فراگرفته و از جانب من هیچ شری و ضرری به تو نخواهد رسید و تو در ناحیه من، امن و امان داری؛ بر این اساس شخص زائر باید در حالی که در حضور امامی ایستاده یا از دور امامی را بخاطر آورده و

^{۱۹} به کسی که سلام را نزد شما افکنده است نگوئید: تو مؤمن نیستی!

مخاطب به سلام می‌نماید، در حالتی باشد که هیچ آزاری و آسیبی و صدمه از آن به آن امام نه در آن وقت و نه بعد از آن نرسد. و چون معلوم است که آنان که غرضشان جز هدایت امت و صلاح خلق و اعتلاء کلمه توحید و ظهور آثار بندگی و شیوع طاعت در مردم نیست، البته از معصیت کردن خدا و تخلف از اوامر و نواهی او بلکه به دارایی اخلاق رذیله از قبیل حرص و کبر و ریا و عجب و بخل و حبّ جاه و حبّ مال و امثال آنها اذیت خواهند شد، و این همه که حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) تظلم و شکوه کرد، بجهت این بود که مردم معصیت خدا کردند و اطاعت ائمه هدی نمودند و دور نیست این که پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) فرمود: ما اودیّ نبیّ مثل ما اودیّت^{۲۰}. اشاره به این معنی باشد. چه در هیچ امتی گناهی به بزرگی گناه این امت، مثل غصب خلافت و ایذاء فاطمه (علیها‌السلام) و قتل سیدالشهداء (علیه‌السلام) و سایر بلایایی که بر ائمه (علیهم‌السلام) وارد کردند نشده بود. پس هیچ پیغمبری بقدر این پیغمبر مکرّم اذیت نشده.

حاصل سخن این که باید انسان حال خود را بر وجهی کند که در آن وقت مَرَضِیّ امام باشد، نه مایه اذیت آن جناب تا در کلمه سلام، راستگو باشد. پس باید دل را به آب توبه شست و شو کند و اشک ندامت از دیده فرو ریزد و آن‌گاه به سلام امام اقدام نماید.

لقب ابوعبد الله

مقام دوم در فقره نخست زیارت، در لفظ ابوعبدالله است. این کنیه شریفه از اول امر، برای جناب سیدالشهداء (علیه‌السلام) بوده و البته باید به اذن رسول خدا باشد و معلوم است که آن جناب بدون وحی الهی

^{۲۰} یعنی: اذیت نشده پیغمبری چنانچه من اذیت شدم.

ابتدا اقدام در امری نمی‌فرمود، و ناچار باید سری در تحت این کنیه نهفته باشد و دور نیست که بگوییم: این کنیه از قبیل مُکَنّی شدن پیغمبر باشد به ابوالقاسم^{۲۱}. و توضیح آن چنان است که حضرت سیدالشهداء (علیه‌السلام) در مقام اظهار عبودیت و خداپرستی و ثبات قدم در توحید و محبت حضرت حق چنان اقدام کرد که احدی از انبیاء و اولیا جز جد و پدر و برادر بزرگوارش (علیهم‌السلام) نتوانستند نیل آن مرتبه کنند.

السلام علیک یا ابن رسول الله

آیه مبارکه مباحثه همراه با روایاتی که در شأن نزول آن از طریق فریقین (شیعه و سنی) رسیده است، دلالت بر آن دارد که حسین (علیهما‌السلام) پسران پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) بودند:

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ ابْنَانَا وَ
 ابْنَانَكُمْ وَ نِسَائِنَا وَ نِسَائِكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتِهَلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ
 اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ {۶۱: ۳}.^{۲۲} ا

السلام علیک یا بن امیرالمؤمنین

^{۲۱} در بعض اخبار وارد شده که پیغمبر را ابوالقاسم گفتند به آن جهت که قسمت جهنم و بهشت بدست اوست.

^{۲۲} پس هر کس با تو درباره عیسی در مقام مجادله برآید بعد از آنکه به احوال او آگاهی یافتی، بگو: بیاید ما و شما فرزندان و زنان و کسانی را که به منزله خودمان هستند بخوانیم، سپس به مباحثه برخیزیم (در حق یکدیگر نفرین کنیم) تا دروغگویان (و کافران) را به لعن و عذاب خدا گرفتار سازیم.

در شرح این کلمه مبارکه در دو موضع باید تکلم کرد:

لفظ امیر المؤمنین

موضع اول: در لفظ امیر المؤمنین است: امیر، فعیل است از امر، مهموز الفاء و مصدر آن إمارة و أمر است و معنیش فرمان فرماست.^۳ ایمان، باب افعال از امن است و حقیقت آن ایمن کردن نفس است از عذاب مخالفت یا از اخلاق رزیده یا ایمن کردن نبی است از مخالفت نمودن با او چنانچه اسلام هم به همین اعتبار مأخوذ از سلامت است.

امیر المؤمنین لقب خاص امام علی (علیه السلام)

موضع دوم: در اثبات این که امیر المؤمنین، لقب خاص الهی علی (علیه السلام) بوده و دیگران خود را بی استحقاق به این لقب ملقب داشتند و غضب این نام نامی کردند.

از زمان حضرت رسالت، این مرتبه برای آن جناب ثابت بوده و اخبار از طرق ائمه معصومین (علیهم السلام) بی شمار است و اهل سنت را گمان آن است که دو نفر از سابقین و سایر خلفا در آن لقب شریک بوده‌اند، بلکه از اولیات (خلیفه) ثانی شمرده‌اند و گفته‌اند اول کسی که به امیر المؤمنین ملقب شد عُمر بود، ولی در اخبار صحاح و معتبره خود ایشان، آنقدر حدیث روایت شده به این مضمون که در عرش و در بهشت و در محشر و در لسان جبرئیل و ملائکه و پیغمبر و مؤمنین و علمای یهود و آفتاب و ذوالفقار و درندگان و منافقین حتی عُمر، لقب علی (علیه السلام)، امیر المؤمنین بوده، که نمی‌توان شماره کرد بلکه در بعضی تصریح دارد که سابقاً و لاحقاً احدی را استحقاق این لقب نبوده.^۴

و ابن سید الوصیین

در شرح این کلمه نیز در دو مطلب باید سخن گفت:

اثبات وصایت امام علی (علیه السلام)

مطلب اول در اثبات وصایت آن جناب: بدان که وصی عبارت از کسی است که انسان اختیار اموری که در حیات داشته به آن کس بعد از مرگ واگذارد و چون امور راجعه به انبیا نشر احکام و هدایت مردم و اقامه نظام است وصایت آن‌ها نیابت در این امور است و ناچار این مقام را کسی باید متصدی باشد که عالم به جمیع ما یحتاج مردم باشد و در محاسن اخلاق و مکارم آداب که لازمه ریاست عامه است از قبیل اصالت خانوادگی و زهد و جود و شجاعت، از سایر خلق ممتاز باشد تا بتواند به کارهای پیغمبر برسد و تتمیم غرض بعثت و ابقای آثار شریعت بکند. چه در هر یک از صفات مذکوره اگر نقصی باشد، در جهتی از امور خلق، نقصی عارض خواهد شد و ما چون بی طرفانه نگاه کنیم و بی غرضانه رجوع به اخبار نماییم، علم قطعی حاصل کنیم که در امت مرحومه، کسی در این صفات و سایر کمالات به درجه امیرالمؤمنین (علیه السلام) نرسیده.

سید الاوصیاء بودن امام علی (علیه السلام)

مطلب دوم: اثبات این که آن جناب سید اوصیا بوده: این معنی بعد از اثبات وصایت، ظاهر است، چه معلوم است که هر وصیی از نورانیت نبی خود اقتباس انوار و از روحانیت موصی خویش استمداد فیض می‌کند و البته هر چه مَفِیض اشرف باشد مُسْتَفِیض، اشرف است و هر چه متبوع اعظم باشد تابع اعظم است و چون بالضروره و البرهان ثابت شده که پیغمبر ما (صلی الله علیه و آله) افضل انبیاست، لهذا وصی آن که بَقَدَم ولایت، مشایعت آن می‌کند اشرف اوصیا خواهد بود.

السّلام علیک یابن فاطمة الزّهراء سیّده نساء العالمین

این عبارت مشتمل بر سه اسم شریف از اسماء مقدسه بتول است.

وجه تسمیه فاطمه

اول فاطمه است. و در اخبار کثیره در علت این تسمیه از ائمه اطهار روایت شده به اسانید مختلفه و الفاظ متفاوته:

- (۱) لَانْهَآ فُطِمَتْ هِیَ وَ شِیْعَتُهَا مِنْ النَّارِ^{۲۳}.
- (۲) فُطِمَتْ مِنَ الشَّرِّ^{۲۴}.
- (۳) فُطِمْتُكَ عَنِ الطَّمْثِ^{۲۵}.
- (۴) لَانْهَآ فُطِمَتْ طَمَعَهُمْ وَ مَعْنَى فُطِمَتْ قَطَعَتْ^{۲۶}.

وجه تسمیه زهرا

اسم دوم، زهرا است، و در علل الشرایع دو جهت در این اسم روایت کرده هر دو از حضرت صادق (علیه السلام):

یکی به روایت جابر و خلاصه آن چنان است که خدای آن را از نور عظمت خود آفرید و آسمان‌ها و زمین بنور آن درخشیدن گرفت و چشم ملائکه خیره شد و سجده نمودند.

و دیگری به روایت اَبَانِ بْنِ تَغْلِبٍ که: روزی سه بار برای امیرالمؤمنین می‌درخشید، اول صبح، نور سپید داشت و وقت زوال نور زرد و وقت غروب نور سرخ و در هر سه وقت این انوار بر در و دیوار حُجْرَاتِ اَهْلِ مَدِیْنَه، می‌تابید و شگفتی می‌کردند و به حضرت رسول می‌شتافتند و از علت آن سؤال می‌کردند و آن حضرت ایشان را دلالت به خانه فاطمه می‌کرد، ایشان چون می‌آمدند او را در محراب عبادت ایستاده می‌یافتند و نور چهره مبارک او را می‌دیدند و باز می‌گشتند. و این نور در رخساره فاطمه بود تا حسین متولد شد و

^{۲۳} نگه داشته شده است او و شیعه اش از آتش.

^{۲۴} نگه داشته شده از بدیها.

^{۲۵} تو را از حیض نگه داشتم.

به او منتقل شد و بعد از او در وجود طاهره ائمه هدی (علیهم‌السلام) منتقل و متقلّب است.

لقب سیّده نساء العالمین

اسم سوم، سیّده نساء العالمین است. در اخبار متواتره از طریق اهل بیت عصمت و طهارت، این لقب شریف برای آن مکرّمه ثابت و وارد شده بلکه این معنی از ضروریات مذهب شیعه است. در امالی صدوق (رضی‌الله‌عنه) از حسن بن زیاد عطار، روایت شده که می‌گوید: بر حضرت صادق آل محمد (علیه‌السلام) عرضه داشتیم که پیغمبر که فرموده: «فاطمه سیده نساء اهل جنت است»، آیا سیده نساء عالم خودش است؟ فرمود او مریم بنت عمران است که سیده نساء عالم خودش است و فاطمه سیده نساء اهل بهشت است، از اولین و آخرین.

السلام عليك يا ثار الله و ابن ثاره

ترجمه: سلام بر تو ای کسی که خدای خونخواهی تو می‌کند و پسر کسی که خدای خونخواهی آن می‌کند.

*تأّر در لغت عرب در اصل به معنی کین است و کین خواهی و به همین ملاحظه به معنی خون و خونخواهی استعمال شده و ثار به معنی همان خون مطلوب باشد.

و اضافه به الله بجهت آن باشد که مخصوص به مطالبه آن و ولیّ حقیقی آن است، و اضافه بنابراین به معنی لام (و ملکیت) است یعنی خونی که انتقام آن برای خداوند است.

و الوتر الموتور

ترجمه: و ای کشته که خون کسانش ریخته شده.

❖ وِثْرٌ: در اصل بمعنی طاق و طاق کردن است و به معنی کینه و خون آمده و به معنی نقص و جنایت و کشتن نزدیکان هم آمده. و در توضیح عبارت آنچه این بنده را به نظر آمده این است که: وِثْرٌ به معنای خون ریخته باشد. (و موتور کسی که بخاطر کشته شدن کسانش تنها شده است) یعنی: ای قتیلی که نزدیکان و اصحاب تو را کشتند.

و در متن زیارتی آمده است: «یا وِثْرَ اللهِ»، اضافه این به الله بسیار مناسب است، چه آن کشته راه خداست. چنانچه قتیل الله گفتندش.

السَّلَامُ عَلَیْكَ وَ عَلَی الْاَرْوَاحِ الَّتِی حَلَّتْ بِفَنَائِكَ وَ اِنَاخَتْ بِرَحْلِكَ °
ترجمه: سلام بر تو باد و بر آن روانهایی که در آستان تو جا گرفته‌اند و در ساحت قرب تو فرود آمدند.

❖ ارواح جمع روح است و اصل روح به معنی طیب و طهارت است و از این جهت روح انسان را روح گفته‌اند و ملائکه مطهّرين را ارواح نامیده‌اند و جبرئیل را رُوحُ الْقُدُسُ خوانند و مَلَكٌ اعظم را که در کریمه: یوم یقوم الرُّوحُ {۳۸: ۷۸}، مذکور شد روح گویند و عیسی را روح الله لقب دهند و نسبت بملائکه و جن را روحانی گویند.
❖ حُلُولٌ وَ حَلٌّ وَ مَحَلٌّ: فرود آمدن است.

❖ فِنَاءٌ: مساحتی است در اطراف خانه از بیرون که مردم و شتران در آنجا می‌افتند و فرود می‌آیند.

❖ اِنَاخَةٌ: که از باب افعال از اجوف واوی است، فرو خوابانیدن شتر است.

وجه تسمیه اصحاب حضرت به ارواح

منظور از ارواح، اصحاب با وفای آن جناب است چه از اقربا و خویشاوندان و چه از آنان که به قرب معنوی از بسیاری از خویشان

پیش افتادند و نسبت حلول و اِناخه به آن‌ها به چند اعتبار جایز و در نظر صحیح می‌آید:

اول این که مراد از ارواح همان اجسام مقدّسه طاهره باشد چون اصحاب آن جناب حیات جاویدانی دارند و قدر متیقّن و مصداق حقیقی از مقتول فی سبیل الله‌اند و خدای تعالی می‌فرماید:

و لا تحسبنّ الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربّهم یرزقون {۱۶۹: ۳}.

لهذا اطلاق روح و اراده این اجسام مکرّمه مانعی ندارد و مؤید این وجه است فقره زیارت جابر که المُنِیخَةُ بقبر ابی عبد الله گفته است، و بنابراین مراد از رَحَل و فِنا همان قبر و حائر است که شیخ مفید (رضی‌الله‌عنه) در ارشاد می‌فرماید: «ما شک نداریم که اصحاب آن جناب از حائر بیرون نیستند اگر چه خصوصیات قبور آنها را ندانیم و قبر حضرت عباس (علیه‌السلام) اگر چه دور است ولی داخل در فنا و رحل سیدالشهداء است».

دوم آن که مراد همان حلول جسمانی در ایام حیات باشد که در رَحَل آن حضرت نازل شدند و به ساحت آن بار انداختند و این معنی با ظاهر رَحَل و فِنا، انسب و اقرب است و عبارت زیارت اقبال^{۲۶} شاهد این احتمال می‌شود چه ظاهر عطف جهاد و شراء، تأخّر وقوع آن از حلول و اِناخه است.

سوم آن که مراد از فِنا و رَحَل، حَظیره قدس و محلّ قرب و محفل ملکوت که بزم انس آن جناب است باشد، چه البتّه و بلاشک اصحاب

^{۲۶} السلام علیک و علی الارواح التي حلت بفنائک و اناخت بساحتک و جاهدت فی الله معک و شرت نفسها اِبتغاء مرضاتِ الله فیک: سلام بر تو و بر ارواحی که در کنار منزل تو جای گرفتند و در بارگاہت فرود آمدند و در راه خدا همراه تو جهاد کردند و جانشان را برای دستیابی به خشنودی خدا فروختند.

در درجه آن جنابند و نزدیک به مقام آن حضرت و در نواحی و حواشی منزل آن امام عالی مقام، جای دارند؛ چنانچه از اخبار متکثره معلوم می‌شود که فرمودند: شیعَتنا مَعنا و فی دَرَجَتنا فی الجنَّة.

علیکم منّی جمیعا سلام الله ادا ما بقیت و بقی اللیل و النهار ترجمه: بر شما باد از قِبَل من سلام و رحمت خدای (عَزَّ اسمه) همیشه و مستمر مادام که من زنده باشم و شب و روز پاینده.

معنای: منّی سلام الله

در لفظ «منّی سلام الله» دو احتمال است. یکی این که آدمی خود را مجازاً حامل سلام خدای کند و سلام خدای را برساند به این اعتبار که سلام خود را شایسته این بارگاه نداند بلکه سلام خدای می‌رساند. وجه دیگر آن که چون «سلام الله علیک» دعاست، و چون سبب این رحمت و تسلیم، توجه دعا کننده است، لهذا در حقیقت، این سلام از دعا کننده آغاز می‌شود و به این وجه جایز است که بگوید: منّی. و در سلام دو احتمال است: یکی این که مثل صلوة، مراد از آن رحمت باشد چه سلام تحیت است و تحیت خدا اکرام و اعظام از جانب آن و ایصال به درجه قرب و نزول باران رحمت بر اراضی ارواح است.

و دیگر این که سلام به معنی تسلیم باشد به این معنی که خدای او را از جمیع نقایص و عیوب و از فقْد کمالات محفوظ کند و به مدار رفیعه برساند و در حدّی از کمال که افزون تر از آن نیست، پاسداری فرماید و چون چنین شد البتّه حرم امن و وسیله محکم خواهد شد و به این سبب ربطی تام و مناسبتی ثابت حاصل می‌شود بین سلام کننده و سلام شونده که موجب رجای شفاعت و امید وصول ثواب‌های عظیم خواهد شد.

یا ابا عبد الله لقد عظمت الرزیه و جلت المصیبه بک علینا و علی
 جمیع

اهل الاسلام

ترجمه: ای ابو عبد الله البته که بزرگ شد سوگواری تو و عظیم شد
 مصیبت، به واسطه تو، بر ما و بر جمیع اهل اسلام.

*جلال و عظمت مترادفند و هر دو بمعنی بزرگی اند ولی عظمت در
 مقابل صغر استعمال می شود و جلالت مقابل دقت.

*رزیه، در اصل رزیته (به همزه) است و بجهت تخفیف، همزه قلب به
 یا می شود؛ مثل خطیئه و خطیه و آن به معنی مصیبت است.

عظمت مصیبت حضرت

متأمل بصیر، شاهدهی بر این دعوی - عظمت مصیبت کربلا -
 نخواهد، چه از اول دنیا تاکنون بعد از مراجعه تواریخ، واقعه به این
 بزرگی ندیدیم که امتی، پیغمبرزاده خودشان را با اصحاب و اهل بیت
 در یک روز بکشند و اثاث او را غارت کنند و خیام او را بسوزانند و
 سر او و اصحاب و اولاد او را با عیال و اطفال، شهر به شهر، کوی به
 کوی ببرند، پشت پای، به ملت و دینی که اظهار انتساب به آن
 می کنند بزنند و سلطنت و قوت ایشان به استناد به همان دین باشد،
 نه دین دیگر.

و مطابق و مصدق این معنی است، روایت (کتاب) أمالی از صادق آل
 محمد (علیه السلام) که: امام حسین (علیه السلام) روزی بر امام
 حسن (علیه السلام) وارد شد، چون چشم وی بر برادر افتاد گریست
 فرمود: ای ابا عبد الله چه تو را به گریه در آورد؟ گفت: گریه من
 بجهت آن بلایی است که بر تو می آید. امام حسن (علیه السلام) گفت:
 آنچه با من می کنند سمی است که به من می دهند، و لکن روزی
 چون روز تو نیست، (لایوم کیومک یا ابا عبد الله) سی هزار نفر بسوی

تو آیند، همه مدعی آن باشند که از امت جد تویند و متدین دین اسلامند و اجتماع بر قتل و ریختن خون و هتک حرمت و اسارت زنان و کودکان و غارت مال و اثاث تو می کنند، و در این هنگام لعنت بر بنی امیه فرود می آید و آسمان خون می بارد و هر چیز بر تو می گرید، حتی وحوش در بیابانها و ماهیها در دریاها.

و جلّت و عظمت مصیبتک فی السموات علی جمیع اهل السموات ترجمه: بزرگ و عظیم شد سوگواری تو در آسمانها بر تمامی اهل آسمانها.

در اخبار و آثار فرقه جلیله امامیه و اهل سنت و جماعت، چندان از ظهور آثار غریبه در آسمان و زمین از وقوع این مصیبت واقع شده که از حدّ احصاء بیرون است.

عزاداری ملائک

در کامل الزیارة از ابان بن تغلب (رضی الله عنه) نقل می کند که صادق آل محمد (علیه السلام) فرمود: همانا چهار هزار ملک فرود آمدند و می خواستند در رکاب حسین کارزار کنند، اذن به ایشان داده نشد. بازگشتند به آسمان تا اذن بگیرند و برگشتند در حالتی که حسین کشته شده بود. از این روی ایشان نزد قبر او هستند پریشان حال و آشفته مو و گردآلود.

و در کامل الزیارة، چهارده حدیث دیگر به اسانید متفاوته و عبارتهای مختلف در این معنی روایت کرده و البته ملاحظه آنها موجب حکم به تواتر این مضمون خواهد شد.

در کامل الزیارة از ابن عباس (رضی الله عنه) نقل کرده که اول ملکی که به حضرت رسالت آمد و خبر قتل حسین آورد، جبرئیل روح الامین بود که با بالهای گشوده، گریه کنان و صیحه زنان آمد و از تربت آن با خود آورده بود که رایحه مشک داشت.

عظمت مصیبت در آسمانها

در تفسیر قمی روایت می‌کند که مردی که دشمن خدا و رسول بود بر امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) عبور نمود؛ حضرت این آیه را تلاوت نمودند: **فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنظَرِينَ** {۲۹: ۴۴} ^{۲۷} ناگاه حسین وارد شد، حضرت فرمودند: لکن بر این فرد البتّه آسمان و زمین خواهند گریست.

در کامل‌الزیاره است که داود بن فرقد از صادق آل محمد (علیه‌السلام) حدیث می‌کند که فرمود: سرخ شد آسمان در قتل حسین یک‌سال. و فرمود: گریست آسمان و زمین بر حسین بن علی یک‌سال و بر یحیی بن زکریا و گریه آن سرخی آن است.

در امالی صدوق، سند به ریّان بن شیب می‌رساند که حضرت رضا (علیه‌السلام) فرمود: **لَمَّا قُتِلَ جَدِّي الْحُسَيْنُ أَمَطَتِ السَّمَاءُ دَمًا وَ تُرَابًا أَحْمَرَ** ^{۲۸}.

در کامل‌الزیاره سند به سید الساجدین (علیه‌السلام) می‌رساند که فرمود: آسمان نگریست از آن وقت که آفریده شد، مگر بر یحیی بن زکریا و حسین بن علی. گفتم: گریه آن چیست؟ فرمود: هرگاه جامه را مقابل آن نگاه می‌داشتند مانند اثر براغیث (پشه‌ها) از خون بر جامه پدیدار می‌شد.

فلعن الله امّة اسست اساس الظلم و الجور عليكم اهل البيت ترجمه: پس خدای دور کند از رحمت خود جماعتی را که تأسیس اساس ظلم و جور بر شما اهل بیت نمودند.

فاء برای تفریع و نتیجه است و حقیقت تفریع تأثیر دادن حکم ما قبل فاء است در ما بعد آن و در این مقام چون عظمت مصیبت را

^{۲۷} پس بر آنها آسمان و زمین نگریست و آنها مهلت داده نمی‌شوند.

^{۲۸} چون که جدم حسین کشته شد از آسمان خون و خاک سرخ بارید.

متذکر شده، نفس تهییج شده و عداوت سختی نسبت به کشنده در آن به وجود آمده است لذا در صدد لعن اعدا برآمده. پس بزرگی مصیبت را دخلی در این لعن است و حقیقت معنی آن است که چون چنین است پس خدای لعن کند این گروه را.

*لعن: بمعنی طرد و تبعید است، و لعنت از خدای، طرد از مقام قرب و تبعید از جوار رحمت است و لعن از خلق بمعنی دعا و سبّ است.

*أمة: بمعنی گروه و جماعت است و گاه بمعنی یک نفر استعمال شود.

*تأسيس: بنیاد نهادن است و اساس، بنیاد است.

*ظلم: در اصل لغت، به معنی وضع چیزی در غیر موضع خودش است و گاه شود که به معنی نقص آید مثل و لم یظلم منه شیئاً^{۲۹} و گاه به معنی منع آید، مانند ما ظلمت أن تفعل أی ما منعک^{۳۰} و از این معنی مأخوذ است، ظلمت، چه آن سدّ بصر و منع باصره از رؤیت می کند.

*جور: به معنی عدول از طریق آید و به معنی تعدی نیز هست.

*البیت: مراد از آن، بیت رسالت و نبوت است که بجهت انس ذهنی، معرفه شده چنانچه در آیه تطهیر^{۳۱} است.

در این عبارت چند فقره است که در ضمن چند عنوان اشاره اجمالی به آنها می شود.

مراد از امتی که تاسیس ظلم نمودند

مراد از آن امت که تاسیس اساس ظلم کردند، یا عموم آنها هستند که در روز وفات پیغمبر (صلی الله علیه و آله) هنوز جسد مبارک را حمل نکرده و غسل نداده، به طلب ریاست باطل رو به سقیفه بنی ساعده گذاشته، مخالفت با نصوص مسموعه و آیات مشهوده و مبالغات غیر معدوده که حضرت رسالت کرده، مُلک و خلافت را از خانواده وحی و تنزیل بیرون بردند و دست به دست ما بین (قبائل) تمیم و عدی و امیه و سایرین گرداندند.

^{۲۹} چیزی از او کم نشده است.

^{۳۰} چه چیز تو را باز داشت.

^{۳۱} إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً {احزاب ۳۳}.

جمیع مفاصد که در دنیا واقع شد، حتی کُفَرِ کفار، مستند به آن‌ها است، چه اگر حق را تمکین می‌کردند و به اهلس می‌رساندند و خود، تصرف نمی‌نمودند، عدل روی زمین را فرا می‌گرفت و شوکت اسلام غالب کفر می‌شد و ائمه هدی نشر احکام و اقامه نظام می‌فرمودند و این ظلم و فسق که روی زمین را گرفته و دُؤَل باطله که مستولی شده‌اند نبود و آن قدر خون‌های باطل که در جنگ‌ها ریخته شد و معاصی عظیمه که گفتنی و نوشتنی نیست واقع شد و می‌شود، نمی‌شد. چنانچه شیخ کَشِّی (رحمة‌الله‌علیه) از داود بن نَعْمَان روایت فرموده که: کَمِیَّت بن زید اسدی بر حضرت صادق (علیه‌السلام) وارد شد و در اثناء مجلس عرض کرد: یا سیدی! سؤال می‌کنم از تو مسئله‌ای و آن حضرت تکیه داده بود، برخاست و راست بنشست و بالشت را در سینه مبارک بشکست که تکیه‌گاه خود نماید، آن‌گاه فرمود: پرسش کن! عرض کرد: سؤال می‌کنم تو را از حال آن دو مرد، فرمود: ای کَمِیَّت بن زید ریخته نشد در اسلام اندازه یک ظرف کوچک از خون و نه کسب شد مالی از غیر حلال و نه نکاح شد فَرَجی از حرام، مگر این که در گردن آن دو است تا روزی که قیام کند قائم ما و ما طایفه بنی هاشم امر می‌کنیم کِبار و صِغار خودمان را به سب آن دو و برائت از آن دو، بلکه در بعض اخبار وارد شده که گناه اولین و آخرین در گردن سامریّ این امت است که عِجَل (گوساله) را دعوی ریاست تلقین کرد و بعد از رفتن موسی مردم را از هارون منصرف کرده: قال النبی لعلی أنت منی بمنزلة هرون من موسی.

و محتمل است که مراد از امت همان شخص باشد. چه آن برانگیزاننده فتنه و مؤسس این بدعت بوده و اول کسی بود که بیعت کرد در سقیفه و از این جهت علما عامّه گفته‌اند: اجماع منعقد شد بر خلافت فلان به بیعت فلان و بر عموم مسلمین واجب شد متابعت آن و این سخن را برای تصحیح اجماع گفته‌اند، چه مسلم و متفق علیه

نزد خود ایشان است که امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) و بنی هاشم و جماعتی از خواص صحابه مثل زُبیر و عمار و سلمان و حُدَیْفه و ابوذر و جز ایشان در حیات فاطمه (علیها‌السلام) بیعت نکردند و با وجود تخلف آن‌ها اجماع منعقد شد به بیعت همان یک نفر. و از این جهت بر اینان واجب بود متابعت و برای آنان جایز بود سوختن خانه فاطمه برای حفظ نظام امت و صلاح خلق اگر چه علی و حسنین و فاطمه (علیها‌السلام) در آن خانه بودند.

جواز لعن

جواز لعن بر آن جماعت را که ظلم حق آل محمد کردند و تاسیس این اساس، از آیات قرآن به ضمیمه اخبار اهل سنت استفاده می‌توان کرد و آن‌ها که تخلف کردند، مخالفت حکم قرآن در این مطلب هم نمودند. ما در این جای به یک دلیل اکتفا می‌کنیم^{۳۲}: خدای تعالی در کتاب کریم می‌فرماید: انّ الذین یوذون اللّٰه و رسوله لعنهم اللّٰه فی الدنیا و الآخرة و اعدّ لهم عذابا مهینا {۳۳: ۵۷}

در صحیح بخاری وارد است که پیغمبر فرمود: فاطمةٌ بضعهٌ منی فَمَنْ أَعْضَبَهَا أَعْضَبَنِي. ابوبکر اذیت علی و فاطمه کرد و هر که اذیت علی و فاطمه کرد اذیت رسول کرده. نتیجه قیاس می‌شود که ابوبکر اذیت رسول کرده پس نتیجه این قیاس را صُغرای قیاس دیگر کنیم و گوییم: ابوبکر اذیت رسول کرد و هر که اذیت رسول کند خدای آن را در دنیا و آخرت لعنت کرده و عذاب مهین برای آن اعداد کرده. دیگر تصریح به نتیجه نمی‌کنیم تو خود تأمل نما تا نتیجه این قیاس

^{۳۲} هر چند عموماً لعن بر ظالمین و کاذبین و کافرین در قرآن بسیار است و اثبات این هر سه عنوان، از برای آن طایفه سهل است بلکه مراجعه به اخبار موجب قطع بظلم و افتراء آنهاست و به این که آنها از دین برگشتند و به آخرت پشت پای زدند.

چه خواهد شد. و احدی از اهل سنت در هیچ یک از مقدمات این دو قیاس نتوانند مناقشه کرد، مگر آن که از قرآن یا صحیح بخاری که اصح کتب است بعد قرآن پیش ایشان، دست بردارند و چشم بپوشند.

مراد از اهل البیت

مراد از اهل بیت گاهی خصوص آل عباست چنانچه در آیه تطهیر موافق نقل فریقین (شیعه و سنی) چنین است و ظاهر عبارت مجمع البیان آن است که: بنای شیعه کلیه بر این مذهب است در آیه تطهیر.

و گاهی خصوص ائمه اثنی عشر است، چنانچه در اخبار تمسک به ولایت و وجوب متابعت است؛ چه تمسک و متابعت به قول غیر معصوم جایز نیست مطلقاً و معصومی غیر از این چهارده نفر بالاجماع نیست. و گاهی مطلق قرابت رسول است چنانچه در اخبار مودت

فی الجملة و اعانت و تعظیم و تکریم وارد شده و در فقره زیارت هر سه معنی جایز است و اولی، اول و ثانی است.
و لعن الله امة دفعتمکم عن مقامکم و ازالتمکم عن مراتبکم الّتی رتبکم الله فیها

ترجمه: و خدای لعنت کناد گروهی را که دفع کردند شما را از مقام خودتان و دور نمودند شما را از مراتب ریاستی که خدای شما را در آنها مرتب نموده.

*دفع: دور کردن و راندن است.

*مقام: در اصل، مکان قیام است و مجازاً در مجلس و مکان و آنچه در مجلس واقع شود یا حاجت به قیام داشته باشد یا مکانت و منزلت معنویه استعمال می شود.

*ازاله: دور کردن است.

*مرتبه: اسم مکان از ترتیب به معنای در جایی ایستاده نمودن است.

دفع از مرتبه

و مراد از دفع از مرتبه و اخراج از مقام الهی همان تمکین نکردن است از ریاست ظاهریه و ولایت صوریه، نه حقیقت امامت و واقع خلافت چه آن قابل غضب نیست و هزار مرتبه بالاتر از آن است که دست مخالفین به دامان آن برسد چه آن منصبی است الهی و کمالی است نفسانی و دفع همه ناشی از افعال صدر سلف و قرن اول است که عدول! صحابه باشند و عدالتشان با ظلم اهل بیت و ایداء فاطمه

(علیهما السلام) و احراق خانه آن و مخالفت علی (علیه السلام) و بغض حسنین (علیهما السلام) منافات نداشت!!

و لعن الله الممهدين لهم بالتّمكين من قتالکم
ترجمه: و خدای لعنت کند گروهی را که تهیه اسباب و تمهید امور قاتلین شما را کردند تا بدان مایه متمکن از پیکار شما شدند.
*تمهید: مأخوذ است از مهّاد به معنی بساط و فرش یا از مَهْد به معنی گهواره هر دو راجع به یک اصل هستند و بآء در «بالتّمكين» برای سببیت است علی الظاهر. تمکین به معنی متمکن ساختن است.

بالجمله مقصود از ممهدين، شامل کسانی که از اول امر، تهیه اسباب ظلم کردند، هست. چه اگر ایشان این طریقه را بدعت نمی گذاشتند، البته اینان راه به این ظلم نمی یافتند.

برئت إلى الله و إليکم منهم و من أتباعهم و أشیاعهم و أولیائهم
ترجمه: بیزاری می جویم بسوی خدا و بسوی شما از ایشان و پیروان و همراهان و دوستان ایشان.
*بِرَاءً: یعنی بیزار شد و تبریّ به معنی بیزاری کردن است و این معنی مأخوذ از کُتِبَ لغت فارسیه از قبیل: منتهی الإرب و تاج المصادر
و

ترجمه قزوینی بر قاموس، است و در کُتب عربیه حقیقت معنی برائت را بیان نکرده‌اند.

*تبع: از پی کسی راه رفتن و اگر چه به حسب وضع اصلی مخصوص به مَشی ظاهری است ولی از بابت مجاز در پیروی معنوی استعمال می‌شود.

*شیعه: عبارت از انصار و اتباع است و اشتقاق آن از مشایعت است که به معنی متابعت و نصرت باشد و آن مأخوذ از تشییع و مشایعت به معنی همراه کسی رفتن بجهت تعظیم آن است چنانچه در مشایعت و تشییع اموات استعمال می‌شود و حقیقت هر دو مأخوذ از شیوع است به معنی ظهور چه مُشِیع و مُشایع هر دو، امر مهمان و میّت را مثلاً ظاهر کند و نام آن را شایع و شرف آن را معلوم دارند.

رابطه برائت و ولایت

و بدان که چنانچه حفظ صحت مریض به دو جزء است یکی تنقیه، که دفع اخلاط فاسده باشد و آن دیگر تقویت، که حفظ بُنیه و بقاء مزاج منوط و مشروط به آن است. همچنان تحصیل کمال انسانی و ترقی نفسانی به سلوک اخلاقی، به دو جزء است. یکی دفع رذائل از قبیل حسد و لئامت و قساوت و حُبّ جاه و دیگری کسب فضائل از جنس عفو و جود و رِقّت قلب و اعراض از خلق و همچنین ایمان که مُصَحّح جمیع اعمال و میزان هر نوعی از کمال است، مرکب است از دو جزء: یکی برائت از اعداء خدا و دیگری ولایت و محبت خدا و اولیای خدا.

یا ابا عبد الله انّی سلّم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم الی یوم
القیمه

ترجمه: ای ابوعبد الله البته که من مسالمت می‌کنم با هر که با شما مسالمت کرد و پیکار دارم و جنگجوییم با هر که با شما جنگجویی و پیکار کرد تا روز قیامت.

*سَلِّمْ: به معنی مسالمت و سازگاری و صلح آمده. چه آن به معنی مُسَالِمٍ و سازگار آمده و همچنین است سخن در لفظ حَرْبٍ. و اظهار در نظر این بنده این است که مراد از این‌ها همان معنی مصدری باشد و از جهت اظهار کمال بندگی و متابعت باید بگوییم ما در این مقام به حدی رسیده‌ایم که حقیقت سازش شده‌ایم با سازگاران شما و مصداق واقعی جنگ و پیکار شده‌ایم با مُحَارِبِین شما.

*يَوْمٌ: به حَسَبِ اصل لغت، یا از اول طلوع آفتاب است تا غروب آن، چنانچه مشهور لغویین است و مطابق با اصطلاح حکمای فُرس و علمای هیئت و حساب، یا از اول طلوع فجر است تا غروب. و ظاهر این است که تفسیر ثانی تعریف یوم شرعی است نه تعیین معنی لغوی. و گاه باشد که یوم در مطلق زمان استعمال شود و اکثر لغویین و ادیبین به این معنی تنصیص نموده‌اند و استعمال آن در لفظ

«یوم القیمه»، اظهار این است که مبنی بر همین معنی باشد نه به ملاحظه طلوع و غروب.

*قیامت: علی الظاهر مصدر قیام است و اطلاق «یوم القیمه»، بنابراین بر «یوم حشر» یا بجهت این است که همه خلائق بجهت حشر
از
قبور

خود برمی‌خیزند یا به ملاحظه قیام عموم خلق است در محضر عدل خداوندی کما فی قوله تعالی: یوم یقوم الناس لرب العالمین {۸۳: ۶}.

و لعن الله آل زیاد

زیاد بن ابیه

زیادِ مذکور به لعن، همان زیاد پدر عبید الله است که معروف به: زیاد بن ابیه و زیاد بن امّه و زیاد بن عبید و زیاد بن سَمِیّه است و بعد از استلحاق^{۳۳} معاویه، مشهور به زیاد بن ابی سفیان شد و سَمِیّه از ذوات‌الاعلام بود^{۳۴}. زیاد را چند پسر بود که از آن جمله عبید الله (لعنه الله تعالی) است. ابن ابی الحدید می‌گوید: زیاد خواست بر اهل کوفه عرضه کند براثت از علی (علیه‌السلام) و لعن آن را - العیاذ بالله - و بکشد هر که قبول نکند و خانه آن را خراب کند خداوند آن را در همان روز مبتلا به طاعون کرد و بعد از سه روز به هلاکت رسید و این واقعه در ایام معاویه بود.

لعن الله جميعا و آل مروان

^{۳۳} یک نوع فرزند خواندگی.

^{۳۴} زنان زانیه را در جاهلیت چنان رسم بود که عکمهایی نصب می‌کردند که معروف شوند.

مروان

آن مروان بن الحکم بن ابی العاص بن امیه است و از اشدّ ناس است در عداوت خدا و رسول و آل رسول خصوصاً امیرالمؤمنین (علیه السلام). که از زمان عثمان تا آخر ایام حیات خودش همواره در مخفی نمودن خوبی‌ها و نسبت دادن بدی‌ها برای آن جناب کوشش داشت و پدر آن حَکَم، عموی عثمان بن عفّان است و آن دشمن پیغمبر بود که اظهار به عداوت رسول خدای می‌کرد و آن طرد شده رسول الله است بالاتفاق با جماعتی از اهل بیتش.

در سبب طرد آن وجوه مختلفه ایراد کرده‌اند و اشهر آن است که او در کوچه‌ها در قفای پیغمبر راه می‌رفت و حرکتهای ناشایسته می‌کرد و حرکات آن جناب را به نحو استهزاء تقلید می‌نمود. پیغمبر آن را بدید و فرمود: فَكَذَلِكَ فَلْتَنَّ (این چنین بمان) و او از اثر نفرین آن جناب مبتلی به مرض رَعْشَه شد و تا زنده بود گرفتار این درد بود و از این روی پیغمبر آن را طرد کرد و به طائف فرستاد.

بالجمله مروان با پدرش در طائف بماند تا پیغمبر (صلی الله علیه و آله) از دنیا برفت. عثمان به ملاحظه قرابت و امور دیگر در نزد ابوبکر شفاعت آن کرد قبول نشد چون کار با عمر شد هم شفاعت کرد قبول نشد، چون خود بر مسند حکمرانی مستقر شد حَکَم و مروان را با کسان ایشان به مدینه برگرداند و مخالفت صریح با امر رسول خدای نمود. و این از اعظم زشتیهای او شد.

بر صحابه و مسلمین دیدار حَکَم و مروان گران آمد و به تلافی برگرداندن حَکَم امر به اخراج ابوذر کرد و صد هزار درهم از بیت المال مسلمین به وی عطا کرد و خُمس آفریقا را که موافق نقل جماعتی صد هزار دینار بود و همه مسلمین در آن شریک بودند در یک مجلس به مروان بداد و فدک را مال اختصاصی وی کرد و خَراج بازار مدینه را که رسول خدای صدقه مسلمین کرده بود به

حارث بن الحکم داد و هم مروان را به وزارت و کتابت سر خود اختیار کرد و در ایام خلافت عثمان حوادث بزرگ و بدعت‌های عجیب به سبب آن رخ داد و آخر الامر سبب قتلش شد. و مروان در جنگ جمل همراه عایشه بود و در آن جنگ، طلحه را تیری زد که جان داد و بعد از فتح اسیر شد و حسنین (علیهما السلام) را شفیع کرد و امیرالمؤمنین (علیه السلام) آن را رها کرد. عرض کردند بیعت بگیر از آن، فرمود: مگر بیعت نکرد با من بعد از قتل عثمان، مرا حاجت به بیعت آن نیست:

إِنَّهَا كَفَّتْ يَهُودِيَّةً لَوْ بَايَعَنِي بِيَدِهِ لَعَدَرَ بِسَبْتِهِ أَمَا إِنَّ لَّهُ إِمْرَةً كَلَعَقَهُ
الْكَلْبَ أَنْفَهُ وَ هُوَ ابْوَالْأَكْبَشِ الْأَرْبَعَةَ وَ سَتَلَقَى الْأُمَّةَ مِنْهُ وَ مِنْ وُلْدِهِ يَوْمًا
أَحْمَرَ^{۳۵}.

و در عداوت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به حکم ولد الزنا بودنش و سوء عقیده‌اش تلاش بسیار نمود و بعد از وفات امیرالمؤمنین (علیه السلام) دو مرتبه حکومت مدینه یافت و مروان در تشییع سبّ امیرالمؤمنین (علیه السلام) مُجِدِّد و مُصِرِّ بود، در هر جمعه بر منبر رسول بالا می‌رفت و در محضر مهاجرین و انصار مبالغه در سبّ امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌کرد و بعد از هلاک یزید در شام خلیفتی یافت و نه ماه حکمرانی کرد و در سنه پنجاه و شش هجری ملحق به اسلاف خود شد.

حکم به لقب وَرَّغ معروف بوده چنانچه ابوالفرج اصبهانی که خود مروانی است در آغانی در ذیل قصه مهمان شدن مروان بر معاویه بعد از عزل از ولایت مدینه و مکالماتی که بین ایشان به وجود آمد

^{۳۵} فرمود: همانا دست او دست یهودی است چه یهود به غدر معروفند اگر به دست بیعت کند با دم خود غدر کند و مر او را امارتی است مختصر و بی‌قدر. چنانچه سگی بینی خود را بلیسد و امت را از او و اولاد او روزی سخت شدید دست خواهد داد.

می‌گوید: معاویه برآشفست و گفت: یا بن الوزغ لست هناک^{۳۶}. مروان گفت چنین است که گفتم و من اکنون پدر ده نفرم و برادر ده نفر و عموی ده نفر و نزدیک است عده کامل شود. یعنی چهل نفر و ابوالفرج می‌گوید: این اشاره به حدیث نبوی است: اِذَا بَلَغَ بَنُو اَبِي الْعَاصِ اَرْبَعِيْنَ رَجُلًا اتَّخَذُوا مَالَ اللّٰهِ دُوْلًا و عِبَادَ اللّٰهِ خَوْلًا^{۳۷}. و اولاد ابی العاص منتظر این وقت بودند.

^{۳۶} ای پسر وزغ تو اهل این مسئله نیستی!

^{۳۷} زمانی که فرزندان ابوالعاص به چهل نفر برسند، مال خداوند را بین خود می‌گردانند و بندگان خداوند را برده خود خواهند نمود.

آل مروان

مروان خود یقیناً مشمول لعن در این دعا هست و اولاد او نیز داخل-
اند و شاخص‌ترین اولاد او چهار نفرند:

عبد الملک که خلیفتی روی زمین یافت و عبد العزیز که والی مصر شد و محمد که ولایت جزیره یافت و بشر که حکمران عراقین (کوفه و بصره) بود و اکبش اربعه در کلام علی (علیه‌السلام) را ابن ابی الحدید، اشاره به این‌ها گرفته و اشهر و اظهر آن است که اشاره به اولاد عبد الملک باشد که همه خلیفه شدند و روزگار امت در عهد ایشان سیاه و حالشان تباه شد که ولید و سلیمان و یزید و هشام باشند و سایر خلفای بنی مروان چه آنان که در مشرق خلافت کردند که اولشان عبد الملک و آخرشان مروان حمار باشد و چه آنان که در اندلس و ناحیه مغرب خلافت داشتند که اولشان عبدالرحمن بن معاویة بن هشام بن عبد الملک است و آخرشان هشام بن محمد ملقب به معتمد بالله است داخل در عنوان آل مروان هستند و ظاهر حال همه رضای به افعال و دعوی استحقاق خلافت بوده و همین قدر در استحقاق لعن، و جوب تبری کفایت است.

و لعن الله بنی امیة قاطبة

ترجمه: و لعنت کند خدای بنی امیه را یکسره.

امیة

و امیه بنابر مشهور، پسر عبد شمس بن عبدمناف است^۲ و اخبار در لعن بنی امیه و ذمّ ایشان از طریق فریقین بیش از حدّ احصا است. و از آن جمله در ذیل این آیه کریمه:

و ما جَعَلْنَا الرَّؤْيَا الَّتِي ارْتَيْنَاكَ اِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَ نَحْوْفِهِمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ اِلَّا طَغْيَانًا كَبِيرًا {۱۷: ۶۰} ^{۳۸} فخر رازی در تفسیر کبیر می‌گوید: سعید بن المُسَيَّب روایت کرده که پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در خواب دید که بنی امیه بر منبر آن جست و خیز می‌کنند چنانچه بوزینه جست و خیز می‌کند، پس محزون کرد او را این کار.^ح

آیا همه بنی امیه مشمول لعن هستند؟

ظاهر عبارت زیارت، کشف می‌کند از این که بنی امیه یکسره خبیث و مستوجب لعنت هستند.

بالجمله در عبارت مذکوره اشکالی است که مقتضای آن این است که هیچ یک از بنی امیه مؤمن نباشد با وجود این که جماعتی از قُدَمَا و متأخرین ایشان ولایت اهل بیت داشتند مثل خالد بن سعید بن العاص و ابوالعاص بن ربیع که از آنها هستند که از بیعت ابی‌بکر تخلف کردند و با امیرالمؤمنین ثابت قدم بماندند، چنان که از کتب عامّه و خاصّه

و

^{۳۸} خلاصه معنی چنان است که ما قرار ندادیم خوابی که تو دیدی مگر امتحان مردم و همچنین شجره ملعونه در قرآن را و می‌ترسانیم ما ایشان را و زیاد نمی‌کند ایشان را، یعنی: نمی‌بخشد برای ایشان مگر طغیان بزرگ.

معلوم می‌شود و اُموی ابیوردی شاعر را، شیخ حر (رضی‌الله‌عنه) از علمای شیعه در اَمَل الْأَمَل، شمرده و همچنین به تَتَبَع معلوم می‌شود که جماعتی از رجال و نساء منسوبین به این قبیله از اخیار بودند مثل: امامه دختر ابوالعاص که بعد از حضرت فاطمه (علیها‌السلام) به وصیت آن حضرت در حباله نکاح امیر (علیه‌السلام) آمد و مثل: محمد بن ابی حذیفه که مادر آن دختر ابی سفیان بود و آن خود از خواص اولیای امیرالمؤمنین و در محبت آن جناب رنج‌ها کشید و سال‌ها در زندان معاویه که دایی آن بود بماند و با آن موافقت نکرد.

در پاسخ باید گفته شود که مراد از بنی امیه، خصوص آن جماعت از ایشانند که در غصب خلافت و اطفاء نور خدا و انکار کلمه ولایت هم‌دست و هم‌داستان شدند، به تیغ و نیزه و نوشته و زبان، در بغض اهل بیت همراهی نمودند و مؤید این وجه آن است که متبادر به اذهان در خصوص این قضیه، با ملاحظه اشکال مذکور، همین معنی است و با ملاحظه این که عنوان بنی امیه، مصداق واقعی کم دارد، چه اولاد حقیقی امیه کم بودند.^ط

عمر بن عبد العزیز

از پاره اخبار فی الجمله مدحی از عُمَر بن عبد العزیز ظاهر می‌شود مثل این که بعد از قیام به امر خلافت، سَبَّ امیرالمؤمنین که در ایام خلافت بنی امیه رایج بود ترک کرد. و یا از فاطمه دختر سیدالشهداء نقل شده که: «اگر عُمَر عبد العزیز زنده بود ما محتاج نمی‌شدیم». و یا در کتب عامّه از امام باقر (علیه‌السلام) نقل شده که: «هر قومی را نجیبی است و عمر عبد العزیز نجیب بنی امیه است».

و از این جهت است که بعضی اکابر در لعن خصوص او توقف کرده و این وجهی ندارد، بلکه لعن او از اوضح و اضحات و اوجب واجبات است. چه، معصیتی بالاتر از غصب خلافت نیست و ضرری بر امت

بیش از منع ائمه حق از امر و نهی نیست و اگر احسانی کرد بجهت مصلحت و مُلک داری بود. و الحق اهل سنت مدح خوبی از آن کردند که می‌گویند: عُمَر ثانی بود! و ما هم همین نحو آن را وصف می‌کنیم، و همین اعتقاد را در حق آن داریم و او عدل تقدیری را از عُمَر به ارث برده بود، چه مادر او دختر عاصِم بن عمر بن الخطاب بوده.

بلی سیره ظاهریه آن از سایر بنی امیه امتیازی تمام داشت و کلام حضرت باقر (علیه‌السلام)، اگر نسبت، صحیح باشد محمول بر این معنی است چه فرمود: عُمَر نجیب بنی امیه است. یعنی بالاضافه به این طایفه نجابتی دارد، اگر چه فی نفسه نانجیب‌ترین خلق خداست. و چگونه می‌شود که عُمَر بن عبد‌العزیز رضای حضرت فاطمه را طالب باشد و حق خلافت را تفویض به حضرت باقر (علیه‌السلام) که امام واجب‌الاطاعه بود، معجزات و کرامات و علوم وی روی زمین را فرا گرفته بود و چشم و گوش و دهان و دست دشمن را مملو می‌داشت و معاصر وی بود ننماید، ذلک هو الخسران المبین^{۳۹}.

لعن بنی امیه بعد از نماز

اخبار در لعن عموم بنی امیه از طریق اهل بیت زیاد است و مستحب است که بعد از هر نماز فریضه بنی امیه را لعن کنند، چنانچه شیخ طایفه در (کتاب) تهذیب روایت کرده به سند خود از امام باقر

^{۳۹} عاصم بن حمیده حنّاط روایت کرده از عبد‌الله بن عطا که گفت دست حضرت باقر (علیه‌السلام) را گرفته بودم در حالتی که عمر بن عبد‌العزیز دو جامه مصری در برداشت پس حضرت باقر فرمود: «هان زود است که او ولایت یابد آنگاه بمیرد و اهل زمین بر وی بگریند و اهل آسمان او را لعنت نمایند. و این روایت در غایت اعتماد است.»

(علیه‌السلام) که به جابر جُعفی فرمود: إِذَا انْحَرَفْتَ عَنْ صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ فَلَا تَنْحَرِفْ إِلَّا بِانْصِرَافٍ لَعْنِ بَنِي أُمَيَّةَ^{۴۰}.

و لعن الله ابن مرجانه

عُبَيْدِ اللَّهِ بن زياد

مراد از ابن مرجانه، ابن زياد است و ذکر آن بعد از آل زياد و بنی‌امیه بجهت خصوصیت آن در قتل سیدالشهداء است. و اضافه آن به مرجانه بجهت مزید مذمت آن است، تا علاوه بر حال پدر، حال مادر آن هم معلوم شود و مرجانه از زناکاران معروف بوده.

عُبَيْدِ اللَّهِ ابن زياد کسی است که شیعیان امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) را در بصره و کوفه گرفت و بکشت و دست و پا برید و کور کرد و میل در چشمشان کشید. چه خود سابقاً در عداد شیعیان بود و سرشناسان ایشان را خوب می‌شناخت.^{۴۱}

وی علی‌الظاهر در سال بیست و هشت یا بیست و نه هجری متولد شد و در سنه شصتم که سی و دو ساله بود ولایت عراقین یافت و آن اول کس بود که حکومت خراسان و آذربایجان و بحرین و عمان و هند و غالب ممالک ایران ضمیمه ولایت او شد، و به قولی زياد پدرش اول کس بود که چنین شد، و در سال شصت و یکم هجری به قتل سیدالشهداء ارواحنا له الفدا پرداخت.

در کتاب عقد الفَرید است که در زمان زياد، جنگجویان لشکر کوفه شصت هزار تن بودند و از اینجا می‌توان دانست که آنچه در اخبار معتبره وارد شده که عدد جنود مخالفین در کربلا سی هزار بود غریب نیست، چه شصت هزار مرد جنگی را که لشگر حاضر رکاب باشند در مدت قلیله می‌توان سی هزار نفر از ایشان تعبیه و تهیه کرد

^{۴۰} یعنی چون از نماز فریضه باز کردی بازمگرد مگر به لعن بنی‌امیه.

علاوه بر این که از مراجعه به تواریخ معلوم می‌شود که ابن زیاد مهبیای جنگ دِیْلَم (ترکها) بود که واقعه کربلا پیش آمد و آن را مقدم داشت و بنابراین هیچ استبعادی نیست در کثرت جنود او (فلعنہ اللہ علیہ وعلی جنوده).

و در سنه شصت و هفتم هجری که سی و نه ساله بود به دست واسطه رحمت الهی ابراهیم بن الاشر (رضی الله عنه) رهسپار درکات جحیم شد. و از عجایب این است که روز قتل آن روز عاشورا بود، و سر آن را وقتی که به خدمت حضرت امام سجاد (علیه السلام) بردند، آن حضرت مشغول خوردن نهار بود، چنانچه حال آن لعین بود با سر مبارک امام مظلوم.

و لعن الله عمر بن سعد

عمر بن سعد

عمر پسر سعد بن ابی وقاص است که از صحابه و اصحاب شوری و متخلفین از امیرالمؤمنین (علیه السلام) و کُبَّار رجال عصر خود بود. ولادت آن در روز موت عمر بن الخطاب بوده و منافی نیست با آنچه در اخبار است که بعد از قتل عثمان می‌خواست کار خلافت برای پدر مهیا کند چه از اینجا بیش از آن نتوان دانست که آن وقت طفل نبوده، و هم از ابن سیرین نقل است که: علی (علیه السلام) روزی با ابن سعد گفت: «چگونه باشی روزی که مخیر شوی بین بهشت و دوزخ، پس آتش را اختیار کنی؟!». ^ک

و لعن الله شمرا

شمر بن ذی الجوشن

شمر پسر ذی الجوشن است. وی را ذو الجوشن گفتند، چه سینه وی برآمده‌گی داشت و مادر شمر چنانچه از خطاب حضرت

سیدالشهداء (علیه السلام) با وی «يَا ابْنَ رَاعِيَّةِ الْمُعْزَى»^{۴۱} معلوم می‌شود به دنائت فطرت و خُبث ذات معروف بوده، چه، این کلمه چه حقیقت باشد چه مجاز، دلالت بر مقصود دارد و شبهه در حرام زادگی شمر، به هیچ وجه نیست و شمر لَعَنَهُ اللَّهُ خود از شجاعان نامدار کوفه بوده و نخست در لشکر امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود و در بعضی کتب یاد دارم که دیده‌ام به خوارج ملحق شد و این نبود تا در روز عاشورا، کرد آنچه کرد.

و شمر مردی مبروص بوده^{۴۲}، و در کتب عامّه و خاصّه مثل حیاة‌الحيوان و بحار و غیرهما از صادق آل محمد (علیه السلام) روایت شده که کسی عرض کرد: تا چه وقت تعبیر رویا تأخیر می‌شود؟ فرمود: پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در خواب دید که سگی اَبَقَع (یعنی سیاه و سفید) خون او زبان می‌زند. و آن تعبیر شد به شمر. بالجمله مختار بن ابی عُبَید در سنه شصت و ششم هجری وی را بگرفت و به کیفر بکشت.

و لعن الله امّة اسرجت و الجمت و تنقبت و تهيات لقتالك ترجمه: و لعنت کند خدای گروهی را که اسبها را زین کردند و لگام زدند و به راه افتادند و آماده شدند برای مقاتله تو.

*إسراج: مشتق از سَرَج (زین) است به معنای زین بستن.
*إلجام: هم مانند اسراج است و مأخوذ از لجام است و آن علی التحقیق معرّب لگام است.

*تنقبت: یکی از وجوهی که در باب تنقبت محتمل است، این است که مأخوذ از نقاب زنان باشد و اشاره به آن باشد که متعارف در ازمنه سابقه آن بوده که در جنگها نقاب می‌افکندند.

^{۴۱} ای یسر کسی که بز را می‌چراند.

^{۴۲} دارای مرض برص بوده آن گونه که قسمتی از پوستش تیره شده بوده است.

*تهییؤ: (آماده شدن)، مشتق از هیئت است و به معنی آن کیفیتی است که حاصل از متصف شدن به خصوصیات مختلف مربوط به جسم است.

بابی أنت و امی

این جمله در اصل وضع شده برای دعا فدا نمودن و معنی آن چنان است که اگر بلایی یا آفتی بر تو وارد شود خدای جان پدر و مادر مرا فدای و موجب نگهداری تو کند و روح آن دو نفر آماج تیر آن بلا شود. و این کلام دلالت دارد براین که فدا شونده در نظر گوینده، عزیزتر از والدین او هستند و در صورتی این کلام صحیح است که مخاطب و والدین زنده باشند ولی این کلمه نقل شده در مطلق تعظیم و تجلیل کسی.

یا ابا عبد الله لقد عظم مصابی بک

ترجمه: ای ابوعبد الله همانا بزرگ شد مصیبت من به واسطه تو. لام در کلمه «لقد» حکایت از آن دارد که فعل «أقسیم» در تقدیر است و تأکید به قَسَم و قد که حرف تحقیق است از جهت اشارت به بزرگی مصیبت است.

*مصاب: در این لفظ این احتمال است که مصدر میمی از اصابه باشد و مأخوذ از فعل مجهولی فرض شود که باء متعدی شده است لذا معنی این گونه می شود: لَقَدْ عَظُمَ مُصَابِيَّتِي بِكَ یعنی: سوگند یاد می کنم که حقیقتاً بزرگ است مصیبت تو که بر من فرود آمده است.

فاسئل الله الذی اکرم مقامک و اکرمنی بک.

ترجمه: پس مسئلت می کنم از خدایی که مقام تو را کریم کرد و مرا به برکت تو گرامی داشت.

*اکرام: گرامی کردن است چه به حسب واقع و چه به حسب رفتار و برخورد. چنانچه تکریم به هر دو اعتبار نیز استعمال می‌شود. و معنی مقام در فقرات سابقه بیان شد.

اقسام اکرام سید الشهداء (علیه‌السلام) توسط خداوند

در شرح این فقره شریفه دو مطلب است: مطلب اول در اکرام سیدالشهداء (علیه‌السلام) است که عبارت از الطاف الهیه است که در حق آن جناب شده و آن بر سه قسم است: جنسی و نوعی و شخصی. قسم اول: کرامات و مقاماتی که برای انبیا و اولیا از قُرب به درگاه احدیّت و تصرف در حقیقت اشیاء به تغییر صُور و انشاء خلق دیگر به اذن خدای تعالی و کمالات نفسانیه و لذا یذ روحانیه مقرر است که آن جناب را از آن فضائل حظّ کامل است و تعداد آنها اجمالاً در کتب مفصله علما موجود است.

قسم ثانی: خصایصی که خدای تعالی، ائمه اثنا عشر (علیهم‌السلام) را از ریاست کلیه بشر و حکمرانی عموم موجودات و امامت بر ما سوی الله به برکت قِرابت انتساب جسمانی و نفسانی و روحانی به حضرت

خاتم الانبیا (صلی الله علیه وآله) عنایت فرموده و به این لحاظ، خواص و شرافاتی برای ائمه مقرر و ثابت است که به آن جهت بر انبیا و اوصیای سلف، مُقَدَّم و مَفْضَلند و حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) بعد از حضرت امیرالمؤمنین و برادر بزرگوار خود از همه ائمه (علیهم السلام) به اجماع امامیه بلکه اجماع امت افضل است.

قسم ثالث: جلالت‌های خاص و بزرگی‌های مخصوص است که خاصه آن جناب در بین ائمه (علیهم السلام) به آنها ممتاز و مکرم است این نوع از خصایص چهار امر است:
اول: ابوت ائمه تسعه (علیهم السلام) است.

تربت سید الشهداء (علیه السلام)

دوم: اختصاص شفا به تربت مقدسه آن جناب است و در «عیون اخبارالرضا (علیه السلام)» از مُسَیِّب بن زَهْر حدیث فرموده که موسی بن جعفر (علیهما السلام) بعد از این که مسموم شد فرمود: از تربت من چیزی نگیرید برای تبرک چه، هر تربتی از ما حرام است مگر تربت جدّم حسین بن علی (علیهما السلام) که خدای عزوجل آن را شفا مقرر فرموده برای شیعیان و دوستان ما.

و از خواص این تربت مقدسه که به حکم تنبّع در اخبار و فتاوی فقها استفاده شده چند امر است:

الف) استحباب تحنیک مولود، یعنی برداشتن کام آن به تربت است. چنانچه شیخ در (کتاب) تهذیب از حسین بن ابی العلاء روایت فرموده که گفته: شنیدم از حضرت صادق که می فرمود: حَنَّکُوا اولادکم بِتُرْبَةِ الْحُسَيْنِ فَإِنَّهَا أَمَانٌ^{۴۳}.

^{۴۳} کام فرزندانان را با تربت امام حسین (علیه السلام) بردارید چون آن تربت (سبب) ایمنی است.

ب) استحباب حمل و همراه داشتن آن بجهت دفع خوف. چنانچه حضرت صادق (علیه‌السلام) می‌فرمایند: هرگاه بیم کنی از سلطانی یا غیر آن، خارج مشو از خانه خود مگر این که با تو از طین قبر حسین باشد و بگویی چون برداری: اللَّهُمَّ هَذِهِ طِينُ قَبْرِ الْحُسَيْنِ وَلِيِّكَ وَابْنِ وَلِيِّكَ أَخَذْتُهَا حِرْزًا لِمَا أَخَافُ وَ لِمَا لَا أَخَافُ^{۴۴}.

ج) استحباب گرفتن تسبیح از آن است و در تهذیب سند به موسی بن جعفر (علیهما‌السلام) می‌رساند که فرمود: شیعه ما مستغنی نیستند از چهار چیز: سجاده که بر آن نماز کنند و انگشتری که به وی تَخْتَم نمایند و مسواکی که به آن دندان خود را مسواک کنند و سَبَّحَه از قبر ابی عبدالله (علیه‌السلام) که در آن سی و سه دانه باشد که هر وقت آن را حرکت بدهند به ذکر خدای، به هر دانه برای ایشان چهل حسنه بنویسند و اگر حرکت بدهند یعنی بگردانند در حال سهو که بخواهند با آن بازی کنند، بنویسند برای ایشان بیست حسنه.

د) در استحباب قرار دادن آن با میت و مخلوط نمودن آن به حَنُوط است، چنانچه در ذیل همین خبر است که حَمِیری گفت: نوشتم خدمت فقیه^{۴۵} و سؤال کردم از تربت که با میت در قبر می‌گذارند آیا جایز است یا نه پس به خط خود تَوَقِيع فرمود: «يُوضَعُ فِي الْقَبْرِ مَعَ الْمَيِّتِ وَ يُخَلَّطُ بِحَنُوطِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ^{۴۶}» و از فقره سؤال معلوم می‌شود تاووم این عمل مابین شیعه و اشتهار آن در آن عصر. پس خود آن دلیلی دیگر است و همچنین مستحب است نوشتن آیات و شهادت به توحید بر کفن میت به تربت سیدالشهداء (علیه‌السلام).

^{۴۴} خدایا این خاک قبر حسین (علیه‌السلام) ولی تو و فرزند ولی تو است برگرفتم آن را تا پناه باشد از هر آنچه می‌ترسم و آنچه نمی‌ترسم.

^{۴۵} منظور امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه) است.

^{۴۶} قرار داده شود در قبر همراه با مرده و مخلوط گردد با حنوطش

ه) استحباب سجود بر آن است، چنان که مطابق نصوص است و موافق فتاوی بلکه شعار امامیه است و در تهذیب به سند صحیح از معاویه بن عمّار حدیث می‌کند که گفت: صادق آل محمد (علیه‌السلام) را

کیسه‌ای بود از دیبای زرد^{۴۷} که در آن تربت ابی عبد الله (علیه‌السلام) بود چون وقت نماز می‌رسید آن تربت را بر سجاده خود می‌ریخت و سجده بر آن می‌کرد. «ثم قال انَّ السَّجُودَ عَلَى تَرْبَةِ ابِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه-السلام) يَخْرِقُ الْحُجُبَ السَّبْعَ»^{۴۸}.

استجابت دعا زیر قُبّه

امر سوم: اختصاص استجابت دعاست به قُبّه مبارکه و حوالی قبر مقدس آن جناب و شیخ فقیه زاهد عارف احمد بن فهد حلی (رحمه-الله‌علیه) در کتاب عُدَّةُ الداعِي روایت فرموده که: حضرت هادی (علیه-السلام) مریض شد و امر فرمود بکسان خود کسی را اجیر کند برای آن که دعا کند برای آن جناب نزد قبر حسین (علیه‌السلام) پس کسی را

^{۴۷} دیباج لباس ابریشمی است.

^{۴۸} همانا سجده بر قبر ابی عبد الله پرده‌های (موانع) هفتگانه را می‌درد. و مراد از حجب سبع در حدیث معاویه بن عمار یا آسمان‌های هفتگانه است که مراد صعود آن صلوة است به عالم بالا و وصول به درجه قرب حقیقی یا معاصی سبعة است که مانع از قبول اعمال است و حجاب آنهاست و آن هفت معصیتی است که جماعتی، کبیره را منحصر در آنها دان استهاند. چنانچه در کتب فقهیه مذکور است: (۱) شرک. (۲) قتل نفس. (۳) قَدْفٌ مُحْصِنَه. (تهمت زنا به زن شوهر دار) (۴) اَکْل مال یتیم. (۵) زنا. (۶) فرار از جنگ. (۷) عُتُوق (آزار) والدین. و معنی خَرْقُ این حُجُب آن است که اگر نزدیک به توبه صادق و عزم ثابت شود، به برکت آن تربت مقدسه خداوند گناهان گذشته را عفو و محو می‌فرماید إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

یافتند و به آن گفتند، گفت می‌روم ولی حسین (علیه‌السلام) امام
مفترض الطاعة است و آن نیز امام مفترض الطاعة است پس
برگشتند سوی
به
هادی (علیه‌السلام) و خبر دادند آن جناب را به کلام او. آن حضرت در
جواب فرمود: امر چنان است که آن شخص گفته ولیکن ندانسته که
خدای تعالی را بقیعه‌هایی چند است که دعا در آنها مستجاب می‌شود
و آن بقیعه که قبر حسین (علیه‌السلام) باشد از آن بقیعه‌ها است.

ایام زیارت زائر

امر چهارم: این که ایام زیارت آن جناب از عمر زائرین حساب
نمی‌شود. چنانچه در امالی شیخ طوسی سند به محمد بن مسلم
رسانیده که از حضرت باقر و حضرت صادق (علیهما‌السلام) روایت کرده
که فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ عَوَّضَ الْحُسَيْنَ مِنْ قَتْلِهِ أَنْ جَعَلَ الْإِمَامَةَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ وَ الشِّفَاءَ فِي تَرْبَتِهِ وَ إِجَابَةَ الدُّعَاءِ عِنْدَ قَبْرِهِ وَ لَا تُعَدُّ أَيَّامُ زَائِرِيهِ جَائِئِيًّا وَ رَاجِعًا مِنْ عُمْرِهِ.

محصل این که عوض قتل، این چهار خصلت به آن داده شده که سه تای آن‌ها گذشت. و چهارم آن است که ایام زیارت در رفتن و بازگشتن از عمر زائر معدود نمی‌شود.

محدوده حائر

حائر، در لغت به معنی زمین پست است که آب در آن می‌ایستد و اصل آن شاید از حور به معنی عمق و قعر باشد چه، زمین پست، نسبت به زمین مرتفع، عمیق واقع می‌شود و موضع قبر سیدالشهداء(علیه‌السلام) چون در اصل انخفازی (گودی) دارد چنانچه از وضعیت الان صحن مقدس معلوم می‌شود که از جانب باب زینبیه و باب قبله چه قدر انخفاض مشهود است، آن را حائر خواندند.

ظاهر خبر ابوسعید عَصْفَرِيّ که: الشِّفَاءُ فِي تَرْبَتِي. این است که مطلق کربلا استشفاء به تربت آن می‌توان کرد. مفاد اخبار دیگر این است که تا پنج فرسخ از موضع قبر، تربت محترم باشد. و تنجیس آن حرام و منجر بکفر اگر خدای نخواستہ برای توهین باشد و هر چه نزدیک تر باشد افضل است تا برسد به حدی که بیست ذراع در بیست ذراع شود، بلکه بالضروره تراب واقع بر نفس قبر شریف، افضل از آن خواهد بود ولی بجهت توسعه، مقدار افضل را تا آن حد قرار دادند و بعد از آن بیست و پنج و بعد از آن هفتاد دو و بعد از آن هفتاد باع^{۴۹}

^{۴۹} مابین دو انگشت وسط، در وضعیتی که دو دست از دو طرف بدن کشیده باشد (حدوداً یک متر و نیم).

و بعد از آن یک میل^{۵۰} و بعد از آن یک فرسخ و بعد از آن چهار میل و هکذا.

لفظ حائر که در بعض اخبار وارد شده می‌توان مراد از آن را بگوییم مطلق کربلاست اگر چه به حسب اصل همان موضع قبر مقدس باشد یا خصوص حرم اعم از خزانه و قتلگاه و مسجد. یا مطلق صحن باشد یا خصوص، آن قدر که از جانب قبله و یمین و یسار است که سمت باب سدر مستثنی شود.

تکریم سید الشهداء (علیه‌السلام) توسط مؤمنین

این هم بر سه قسم است:

اول: اکرام به نعمت وجود است چه، هر چه به هر که رسد از برکت آن جناب است.

دوم: اکرام به اسلام و ایمان و علم و یقین است که هر نه‌ری از کمال که در برکه قلوب اهل یقین، جاری است مُنْشَعِب از بحر فضل آن است.

سوم: خصوصیات که از برای مؤمنین به آن جناب است مثل ثواب گریه و ثواب مرثیه و ثواب گریستن و ثواب زیارت و استجابت

^{۵۰} هر سه میل یک فرسخ است و هر فرسخ حدوداً شش کیلومتر است.

دعای تحت قُبَّه و بودن شفاء در تربت مقدسه که بعض آن‌ها از برکت آن وجود مقدس بالخصوص به شیعیان می‌رسد.

ان یرزقنی طلب ثارک مع امام منصور من اهل بیت محمد. ترجمه: این که مرزوق فرماید مرا که طلب خون تو کنم در رکاب امام نصرت یافته از اهل بیت محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله).

لقب منصور برای امام زمان (علیه‌السلام)

مراد از امام در این عبارت امام عصر (عجل‌الله‌فرجه) است و اختصاص آن جناب به لقب منصور از جهت آن است که ولایت ثار و طلب خون سیدالشهداء در عهد عالم‌گیر حضرت آن است. چنانچه در اخبار کثیره اشاره به این معنی شده از آن جمله خبری است که در کامل‌الزیاره از حضرت صادق نقل کرده که در تفسیر کریمه: وَ مَنْ قَتَلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلَى َّه سُلْطاناً فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنصُوراً {۱۷: ۳۳}^{۵۱} فرموده: آن قائم آل محمد است، یعنی ولی دم خارج می‌شود و می‌کشد، بجهت ریختن خون حسین بن علی (علیهما‌السلام) پس اگر بکشد جمیع اهل زمین را اسراف نخواهد بود و این که خدای تعالی فرموده: فلا یسرف فی القتل، نه بجهت آن است که آن کاری بکند که اسراف باشد. آن‌گاه فرمود: می‌کشد به خدا قسم اولاد قَتَلَهُ (قاتلین) حسین را بجهت کار پدرهای ایشان.

صلی‌الله‌علیه‌وآله

در لفظ شریف صلوات، اباحت لطیفه است که بر وجه اختصار متعرض به قسمتی از آن‌ها می‌شویم:

^{۵۱} هر کس مظلومانه کشته شود، برای ولی او قدرت قرار داده‌ام لذا او در کشتن زیاده روی نمی‌کند چه این که او یاری شده است.

معنای صلوات

مشهور آن است که صلوات از خدای، رحمت است و از ملائکه، استغفار و از مردمان دعا و این سخن نزد ارباب ذوق پسندیده است.

استحباب صلوات

مشهور آن است که صلوات وقت ذکر اسم مبارک یا شنیدن آن، واجب نیست ولی عده ای قائل به وجوب شده‌اند.^{۵۲}

ضمیمه نمودن آل در صلوات

ضمیمه نمودن آل رسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در صلوات موافق اخبار کثیره متواتره مرویه از طرق فریقین است: در (کتاب) یَنَابِيعِ الْمَوْدِءِ از (دو کتاب) صواعق و جواهر العقدين روایت کرده که پیغمبر فرمود: لَا تُصَلُّوا عَلَيَّ الصَّلَاةَ الْبَتْرَاءَ قَالُوا وَ مَا الصَّلَاةُ الْبَتْرَاءُ يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ تَقُولُونَ: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ تَسْكُتُونَ بَلْ قُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ عَلَيَّ آلِ مُحَمَّدٍ.^{۵۲}

آل

اشتقاق آل از اول است و جماعتی را که آل کسی گویند بجهت اول و برگشت ایشان است به آن کس. و اول بر سه وجه است: اول جسمانی که عبارت از قرابت صوری و تولد بدنی است و اول روحانی که عبارت از تعلم علوم و کسب فضائل و تخلّق به اخلاق کسی باشد و اول نورانی که عبارت از اتحاد نور و وحدت سنخ ذات باشد که اشرف انواع اول است. و آل حقیقی پیغمبر آن کسانی که متحقّق به هر سه قسم اول باشند. و ما، بعد از سیر و تقسیم تام و استقرار

^{۵۲} بر من صلوات بی‌دنباله نفرستید گفتند: صلوات بی‌دنباله چیست؟ فرمود: می‌گوئید: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ سَاكِتٌ مِي شَوِيْدٌ بَلَكِهْ بَكُوَيْدُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ.

کامل، کمال این صفات و تمامیت این جهات را جز در ائمه اثنی عشر و فاطمه (علیهم‌السلام) ندیدم. اما انتساب صوری و تولّد ظاهری که معلوم است اما جهت ثانیه (أول روحانی) که به حدیث: أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ و عَلِيٌّ بَابُهَا، ثابت است و اما حیثیت ثالثه (أول نورانی) از حدیث شریف: كُنْتُ أَنَا و عَلِيٌّ نُورًا، و آیه کریمه: ذَرِيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ {۳۴: ۳}، مشهود ارباب انصاف می‌شود و بعضی از اهل سنت که مطلق قرابت یا عموم امت را آل دانسته‌اند، از جاده انصاف بیرون رفته‌اند.

اللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي عِنْدَكَ وَجِيهًا بِالْحَسَنِ (عليه‌السلام) فِي الدُّنْيَا وِ الْآخِرَةِ ترجمه: بارالها بگردان مرا نزد خودت عزیز و محترم به واسطه حسین (عليه‌السلام) در دنیا و آخرت.

*وجیه: ماخوذ از وجه است که به معنی جاه و مقام است.
*دنیا: مؤنث آدنی است و موصوف محذوف است که نشاء^{۵۳} یا دار باشد و همچنین است وجه تانیث آخرت و وجه در تعبیر از این نشاء به صیغه دنیا که افعال تفضیل است می‌شود مبالغه باشد در دُنُو و دِنَائِتْ آن و افعال تفضیل گاهی استعمال می‌شود در شدت اتّصاف شیء به شیء بدون این که آن را با چیز دیگری بسنجند. حاصل سخن این که شخص زائر در این زیارت از خدای تعالی طلب می‌کند که به واسطه اعتصام به عروۃ الوثقی محبت حسین و تمسک به آن حبل متین، به مدارج علم و عمل صعود کند تا در دنیا مرضیّ خدای عزوجل شود و در آخرت به مقام قرب و درجه اولیا برسد.

یا ابا عبد الله انّی اتقرب إلى الله و إلى رسوله و إلى امیرالمؤمنین و إلى الحسن و الیک بموالاتک و بالبراءة ممّن قاتلک و نصب لک

^{۵۳} و چون «دار» مؤنث مجازی است صفت آن نیز مؤنث آورده شده است.

الحرب و بالبراءة مَمَّن اسَّس اساس الظلم و الجور علیکم و أبرأ إلى الله و إلى رسوله مَمَّن اسَّس اساس ذلك و بنی علیه بنیانه و جرى فی ظلّمه و جوره علیکم و علی اشیاعکم

ترجمه: ای ابو عبد الله! همانا من تقرب می‌جویم بسوی خدا و بسوی پیغمبر و بسوی امیرالمؤمنین و بسوی امام حسن و بسوی تو، به دوستی تو و به بیزاری از هر که با تو مقاتله کرد و جنگ را برای تو برپا کرد و به بیزاری جستن از هر که تأسیس اساس ظلم و جور بر شما اهل بیت کرده و بیزاری می‌جویم از هر که اساس ظلم را گذاشته و بنیان بنا کرده بر آن و دست باز نکشیده از جور و ظلم بر شما و بر شیعیان شما.

*تقرب: تَفَعَّلَ از قرب است و صیغه تَفَعَّلَ در این باب تواند بود که برای طلب باشد و شاید برای مبالغه باشد و اول اظهر است.

*موالات: به معنی محبت و ولایت است و باب مفاعله در این مقام برای تقویت معنی مجرد آن است چه ظاهر این است که اختلاف صیغه و زیادت حروف در لغت بی‌نکته نباشد.^{۵۴}

*نصب: در اصل لغت به معنی بر پای داشتن چیزی است و اکثر معانی این لفظ از قبیل نصب نحوی^{۵۵} و نصیب به معنی سهم و نصاب به معنی حدّ و نُصِبَ به معنی معبود باطل، راجع به این استعمال است و از مصادیق همین معناست این که می‌گویند: نَصَبَ له العداوة یا نَصَبَ له الحرب، و از فروع این استعمال اخیر است نصب به معنی عداوت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) نه این که معنی لغوی اصلی باشد.

^{۵۴} هرچه حروف یک کلمه بیشتر باشد در معنای خود از مبالغه بیشتری برخوردار است.

^{۵۵} نصب، یکی از حالات چهارگانه کلمه است در کنار رفع، جرّ و جزم.

*جَری: به معنی روان شدن است. و کنیز را که جاریه می‌گویند هم بجهت این است که جاری در خدمت است.

برئت إلى الله و إليكم منهم و اتقرب إلى الله ثم إليكم بموالاتكم و موالة وليكم و بالبراءة من اعداءكم و الناصبين لكم الحرب و بالبراءة من اشياعهم ائی سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم و ولیّ لمن والاکم و عدوّ لمن عاداکم

ترجمه: بیزاری جستم به سوی خدای تعالی و به سوی شما از ایشان و تقرب می‌جویم به سوی خدا، آن‌گاه به سوی شما، به موالات شما و موالات دوست شما و برائت از اعدای شما و آنان که جنگ پیاکنند برای شما و بیزاری از پیروان ایشان، همانا من مسالمت می‌کنم هر که را با شما مسالمت کند و جنگ می‌کنم هر که را با شما جنگ کند.

چون از اهم اصول دین، اعتقاد به امامت اهل بیت (علیهم‌السلام) است لهذا اظهار محبت به اینان و برائت از اعداء ایشان در این زیارت شریفه به اسالیب مختلفه و وجوه متعدده مذکور شده است. حاصل سخن این است که هر که با شما است من با آنم و هر که بر شما است من بر آنم، آشنایی با جز شما ندارم و در دنیا و آخرت شما را دارم، فقط شما مایه سعادت و وسیله نجات و قرب من هستید.

فاسئل الله الذی اکرمنی بمعرفتکم و معرفه اولیاءکم و رزقنی البراءه من أعدائکم ان يجعلنی معکم فی الدنیا و الآخره
ترجمه: پس مسئلت می‌کنم از خدایی که مرا به شناخت شما و شناخت دوستان شما اکرام کرد و برائت از دشمنان شما را روزی من گردانید این که با شما بگرداند مرا در دنیا و آخرت.

مراتب معرفت ائمه (علیهم‌السلام)

معرفت ائمه (علیهم‌السلام) مراتبی دارد:

مرتبه اول: احاطه به مقام ایشان است کما هو حقه و این مرتبه در حیّز فهم ما نیست. و حدیث شریف من عَرَفْنَا فَقَدْ عَرَفَ اللَّهُ، می‌تواند اشاره به این معنی باشد و همچنین حدیث معروف که شیخ صدوق (رحمه‌الله‌علیه) روایت کرده که پیغمبر فرمود: يَا عَلِيُّ مَا عَرَفَ اللَّهُ إِلَّا أَنَا وَأَنْتَ وَلَا عَرَفَنِي إِلَّا اللَّهُ وَأَنْتَ وَلَا عَرَفَكَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَا^{۵۶}.

مرتبه دوم: اطلاع بر اسرار و وقوف بر ضمائر ایشان است به حدی که طاقت بشریه اقتضا کند. این هم مراتبی دارد و این درجه‌ی خصیصین شیعه و صدیقین اولیاست. و از اخبار اهل بیت (علیهم‌السلام) معلوم می‌شود که سلمان فارسی و ابوحمزه ثمالی و یونس بن عبد الرحمن و جماعتی دیگر هر یک به مرتبه‌ای از مراتب این مقام رسیده‌اند. و مستفاد از مجموع اخبار آن است که در صحابه افضل از سلمان نیست و این حکم جاری در اهل بیت مثل جناب عباس بن علی (علیهما‌السلام) نیست چه سلمان ملحق به ایشان شده ولی جناب عباس، حقیقتاً از این طایفه هستند.

^{۵۶} ای علی خداوند را شناخت جز من و تو و من را شناخت جز خداوند و تو و تو را شناخت جز خداوند و من.

مرتبه سوم: اطلاع بر مراتب کمالات و مدارج مقامات عالیه ایشان است چنانچه از اخبار اهل بیت و آثار شریفه ایشان ظاهر می‌شود: از علم و حلم و تقوی و شجاعت و جود و احتیاج جمیع خلق در جمیع امور به ایشان و وساطت ایشان در صدور جمیع فیوض الهیه و مواهب ربّانیّه و این که امامت بر جمیع ما فی الوجود دارند و این مقامِ علما و فقها و مؤمنین از حکما و عرفا است و هر کس هر چه بیشتر از مشکوهٔ انوار مقدّسه ایشان اقتباس کرده و زیادتراً از بحر فضائلشان برداشت نموده در این مرحله ثابت قدم‌تر و صاحب قرب بیشتر است.

مرتبه چهارم: اعتراف به امامت ایشان و این که دارای کمالات هستند اجمالاً و این حظّ عوام است.

و ان یثبّت لی عندکم قدم صدق فی الدّنیاء و الآخره
ترجمه: و این که ثابت کند برای من نزد شما قدم راستی را در دنیا و آخرت.

یعنی این که من به صدق ارادت و حق عقیدت در دنیا و آخرت با شما خواهم بود و آنی در هیچ نشأت مرا با شما کذب و خیانتی نخواهد بود.

و اسئله ان یبلغنی المقام المحمود الذی لکم عند الله ترجمه: و طلب می‌کنم از خدای تعالی که برساند مرا به مقام محمودی که از آن شماسست نزد خدای.
*تبلیغ: تفعیل از بلاغ است و در اصطلاح عارفین هر کمالی که از برای سالک دست دهد اگر زائل باشد حال، گویند و اگر ثابت بماند مقام؛ پس مقام در مراتب قلوب به منزله ملکه است در صفات نفوس؛ و استعمال مقام در این مقام مناسب این معنی است.

مقام محمود، مقام شفاعت

در مجمع‌البیان دعوی اجماع مفسرین کرده بر این که مراد از مقام محمود در آیه کریمه: وَ مِنَ اللَّیْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا {۱۷: ۷۹} ^{۵۷}. مقام شفاعت است و البته لفظ مقام محمود در اصل، آن درجه کمالی است که از هر جهت مستوجب حمد هر کس شود و این نتیجه قرب نوافل مقام نبوی است و می‌شود که مراد «مقام محمود فیهِ» باشد یعنی مقامی که حمد در آن واقع شود. چنانچه دلالت بر آن دارد آنچه در توحید صدوق از حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) نقل شده در ذکر اهل محشر که می‌فرماید: مجتمع می‌شوند در جایگاهی که در آن مقام محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله) است و آن، مقام محمود است. پس آن ثنا می‌کند بر خدای به نوعی که احدی قبل از آن چنان ستایش نکرده. آن‌گاه ثنا می‌کند بر هر مؤمن و مؤمنه‌ای. ابتدا می‌کند به صدیقین و شهدا، آنگاه صالحین. چون چنین کند، حمد می‌کنند آن را اهل سماوات و اهل زمین و از

^{۵۷} قسمتی از شب را به عنوان نافله به عبادت مشغول شو، امید است پروردگارت تو را به جایگاه پسندیده‌ای برساند.

این روی خدای عزوجل می‌فرماید: عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا {۱۷: ۷۹}

و امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) می‌فرماید: فَطُوبَىٰ لِمَنْ كَانَ لَهُ فِي ذَلِكَ الْمَقَامِ حِظٌّ وَ نَصِيبٌ وَ وَيْلٌ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ فِي ذَلِكَ الْمَقَامِ حِظٌّ وَ لَا نَصِيبٌ.^{۵۸}

و تفسیر به شفاعت در اخبار هم از این جهت است که یکی از مصادیق مقام محمود است اگر چه عبارت زیارت جامعه که می‌فرماید: لَكُمْ الْمَوَدَّةُ الْوَاجِبَةُ وَ الدَّرَجَاتُ الرَّفِيعَةُ وَ الْمَقَامُ الْمَحْمُودُ وَ الْمَقَامُ الْمَعْلُومُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْجَاهُ الْعَظِيمُ وَ الشَّانُ الْكَبِيرُ وَ الشَّفَاعَةُ الْمَقْبُولَةُ. ظاهر در تفاوت مقام محمود با شفاعت است.

مگر این که بگوییم در لفظ مقام محمود، اعتبار کمالی شده که شفاعت نیز نهفته در آن است و تصریح به لفظ شفاعت بجهت زیاد نمودن مقام شفاعت است خصوصاً این که طَرَبِي جديد در قلوب محتاجان نیز می‌افزاید.

بالجمله ظاهر فقره این زیارت و زیارت جامعه مشارکت ائمه (علیهم‌السلام) است با پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در مقام محمود. مراد از آن هر چه باشد و عمومات اخبار معتمده دلالت دارد بر مشابهت ائمه (علیهم‌السلام) با آن جناب در جمیع فضائل. بلی فرقی که هست در حقیقت درجه اصالتی است که برای مقام نبوت محفوظ است.

و آن یرزقنی طلب ثاری مع امام مهدی ظاهر ناطق منکم ترجمه: و این که روزی کند مرا که بخواهم خون خود را با امام هدایت شده، نمایان و گویا، از شما.

^{۵۸} باشد که خداوند تو را به مقام محمود برساند (آیه قرآن) خوشا آنان که در آن روز حظ و نصیبی دارند و وای آن‌ها که در آن روز حظ و بهره‌ای نداشته باشند.

تفاوت ثاری و ثارکم

معنی رزق و ثار سابقاً گذشت و نکته تکرار این کلام و اعاده این مسئلت:

یا اظهار کمال شوق و نهایت تضرع است در حصول این انتقام. یا به اعتبار این است که در فقره اولی ثار را اضافه به اهل بیت کرده و ثارکم گفته؛ می خواست که در مقام نصرت و خونخواهی ایشان برآید و در این مقام اضافه به خود کرده به این ملاحظه که چون از شیعه ایشان است ظلم بر ایشان، بر آن واقع شده بجهت اتصال فطری که با ایشان دارد و رسم است که عشیره و اتباع، امور واقعه بر رؤسا یا اقرباء خود را، به خود نسبت می دهند و می گوید چنین کردیم و چنین شدیم و این سنت مطرده، قاعده مستمره است در باب تعبیر در عرب و عجم.

یا به اعتبار این است که واقعاً بر خود آن ظلم شده و خون آن هم ریخته شده به واسطه ظلمی که بر اهل بیت واقع شده چه اگر دولت حق ظاهر بود و باطل غلبه نمی کرد بی اعتدالی در روی زمین واقع نمی شد و این همه خون ریخته نمی شد و آبروها محفوظ می ماند و اموال هدر نمی رفت.

و اسئل الله بحقکم و بالشان الذی لکم عنده ان یعطینی بمصابی بکم افضل ما یعطى مصابا بمصیبه

ترجمه: و مسئلت می کنم از خدا به حق شما و به شأنی که مر شما راست نزد آن که عطا کند مرا به واسطه مصیبت زدگی من به شما بهترین آن چه می دهد مصیبت زده را به واسطه مصیبتی.

سؤال، در این عبارت متضمن معنی قَسَم است یعنی خداوند را به حق شما سوگند می دهیم. اعطا دادن چیزی است.

و حقیقت عطا بذل بدون توقع مدح و شکر است و الا معاوضه خواهد شد و لهذا اسم مُعْطَى شایسته مقام غیر خداوند نیست و تکلیف به شکر از باب حکم عقل است و اوامر شرعیه فقط برای ارشاد است نه به عنوان مجازات عطایای الهیه و چگونه چنین باشد به این که خودِ توفیق شکر از عطایای ارزشمند آن است و این منجر به تسلسل است.

❖ فضل: در اصل لغت به معنی افزایش است و مراد از افضل می‌تواند اکثر باشد و می‌تواند اکمل باشد و ظاهراً مراد هر دو است. معنای مصاب گذشت.

اجر مصیبت زدگان

اخبار در اجر مصیبت‌زدگان و صابران نه چندان است که بشود احصاء کرد و آیه کریمه: **وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ**

وَاللَّانَفْسِ وَالشَّمْرَاتِ وَبَشْرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ { ۱۵۵ - ۱۵۷: ۲ }^{۵۹}. فهرست کتاب سعادت و دیباچه اوراق فضل و شرافت است، چه هر چه در اخبار است به منزله شرحی از این اجمال خواهد بود.

مصیبه ما اعظمها و اعظم رزیتها فی الاسلام علی جمیع اهل السموات و الارض

ترجمه: مصیبتی که چه قدر عظیم است و چه قدر بزرگ است بلای آن در اسلام بر تمامت اهل آسمانها و اهل زمین. نصب «مصیبه» در عبارت زیارت، به تقدیر اَصِفُ (توصیف می‌کنم) و یا اذْکُرُوا عَنِّي (یاد کنید از طرف من) و اشباه اینها است.

وجه اضافه رزیه به مصیبه

رزیه، معنی آن گذشت در اوایل زیارت ولی مطلبی که باید در این مقام متعرض شد آن است که وجه اضافه رزیه به مصیبت چیست با این که ظاهر لغویین این است که به معنای مصیبت است و در این استعمال به نظر می‌رسد که: اضافه رزیه به مصیبت برای تأکید باشد بر این وجه که متعارف در لغت عرب این است که چیزی را که بخواهند ادعای کمال آن کنند آن را متصف به همان مبدأ، فرض می‌نمایند. مثل: شعر شاعر، گویا تخیل می‌کنند که این شعر، خود، شاعر است. و بنابراین دلالت این اضافه بر تأکید واضح است چه

^{۵۹} و ما شما را به مقداری از ترس و گرسنگی و کاستی در داراییها و جانها و میوه‌ها، می‌آزماییم و بشارت بده آن‌ها را که شکیبایند آنانی که هر زمان مصیبتی بر آنها وارد شود می‌گویند: ما از آن خداییم و به سوی او باز می‌گردیم. بر آنان باد درود و رحمت خداوند. آنها را که هدایت یافته‌گاند.

مؤدی آن، آن است که این مصیبت چندان شدید است که خود دارای مصیبت دیگری است.

و مراد از اهل سماوات و ارض، مطلق موجودات است نه خصوص عقلا چنانچه به تأمل در شواهد بعد معلوم می‌شود و خود سماوات و ارض اگر چه از ظاهر این لفظ بیرون است ولی در ملاک حکم داخل است.

اللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي فِي مَقَامِي هَذَا مَمَّنْ تَنَالَهُ مِنْكَ صَلَوَاتٍ وَ رَحْمَةً وَ مَغْفِرَةً اللّٰهُمَّ اجْعَلْ مَحْيَايَ مَحْيَايَ مَحْيِي مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ مَمَاتِي مَمَاتِ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

ترجمه: بارالها مرا در این مقام از آنان کن که می‌رسد ایشان را از جانب تو صلوات و رحمت و مغفرت بارالها زندگانی مرا مانند زندگانی محمد و آل محمد بفرما و مردن مرا مانند مردن محمد و آل محمد بنما.

چون صلوات و رحمت اسباب مغفرتند - اگر چه آثار آنها بعد از غفران ظاهر شود - در ذکر، مقدم شدند و تواند بود که مراد از صلوات قرب و کمال نفسانی در دنیا باشد و مراد از رحمت کمال اخروی و ارتفاع درجه باشد. و منافی آن نیست این که «فی مقامی- هذا» گفته است چه شاید مقصود این باشد که فعلاً در این مقام حالی پیدا کنم که به ملاحظه آن در آخرت مرحوم بشوم.

*مغفرت: مصدر میمی از غفران است و آن در اصل به معنی ستر و پوشش است ولی استعمال شده در پوشش مخصوصی که از طرف قادر بر مواخذه است با قید تجاوز و گذر کردن از آن. و اکمل مراتب ستر، آن است که آثار وجودیه آن برداشته بشود که دیگر نتوان استدلال بر وجود آن کرد؛ چه، هر چه اثری دارد، فی الحقیقه مستور نیست. و با عدم تجاوز، البته عقاب مترتب می‌شود و وجود ذنب

معلوم می‌گردد. پس حقیقهٔ مستور نیست به خلاف این که یکسره از آن گذشته باشند و عفو و اغماض کرده باشند که البته اطلاق ستر در آن جا احق و اولی است.

و باید دانست که مجموع این دعا تا اینجا مناسب آیه کریمه:
 الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ
 صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ {۱۵۶-۱۵۷:۲} ۶۰
 است چه بعد از ذکر عظمت مصیبت سیدالشهداء (علیه السلام) و ابتلای خود به آن مصیبت و اظهار صبر و التزام به امر خداوند مستحق اجر خواهد شد و آن اجر مخصوص صابرين، که در کتاب کریم وعده کرده‌اند، از کرم نامتناهی خواستار شده است.

*محيی: مصدر میمی از حَيِيَ يَحْيِي است چنانچه ممت مصدر میمی از مات يموت و مفعول مطلقند یعنی: مرا پیرو ایشان کن و در جمیع مراتب از موت و حیات بر عقاید شریفه و اخلاق کریمه ایشان بدار.

اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا يَوْمٌ تَبَرَّكَتَ بِهِ بَنُو أُمَّيَّةَ
 ترجمه: بارالها این روز یعنی روز عاشورا روزی است که مبارک
 شمردند آن را بنی امیه.

*تبرک: به میمنت گرفتن چیزی است و آن مشتق از برکت است که به معنی نما و رشد و ذخیره سعادت است و اصل در معنی برکت، خوابیدن شتر است و چون خوابیدن شتر مستلزم ثبوت و دوام آن

۶۰ (بشارت بده آنها را که شکیبایند) آنانی که هر زمان مصیبتی بر آنها وارد شود می‌گویند: ما از آن خداییم و به سوی او باز می‌گردیم. بر آنان باد درود و رحمت خداوند. آنهایند که هدایت یافته‌گاند.

است نسبت به حال حرکت، و شیء مسعود دارای ثبات است استعمال در آن شده.

علل تبرک بنی امیّه به روز عاشورا

تبرک بنی امیه به این یوم شوم بر چند وجه است:

امر اول آن که ذخیره نمودن قوت و آذوقه در این روز. زیرا این ثلّمه و شکاف بزرگ را در اسلام، که مایه خسران و سرچشمه ننگ و عار بود، فتح و ظفر خود دانستند، سنت شمردند. و آن آذوقه را تا سال دیگر مایه سعادت و سعه رزق و رفاه زندگی دانستند چنانچه در اخبار رسیده‌ی از اهل بیت عصمت (علیهم‌السلام)، نهی از این مطلب مکرراً وارد شده است تا به بنی امیّه (علیهم‌اللعنة) تعریض نموده و طعنه زده باشد.

امر دوم اقامه مراسم عید است از توسعه رزق بر عیال و نو نمودن لباسها و اصلاح نمودن سر و صورت و گرفتن ناخنها و مصافحه نمودن و عید مبارکی گفتن و کارهای دیگر که مرسوم است در اعیاد. و این طریقه بنی امیه در اتباع ایشان که عموم اهل سنت باشند الآن هم جاری است آن گونه که روز عاشورا را عید عاشورا می نامند و چندان که ملتزم به اقامه مراسم عید در آن هستند در هیچ عیدی نیستند و هر که در مدینه مشرفه در روز عاشورا حالت اهل آن شهر را که موافق حدیث معتبر، شرار خلق الله اند ملاحظه کند می داند چه اندازه از طرب و شادی در نهان خود دارند و چگونه اظهار خوشحالی و نشاط در این مصیبت عظیمه می کنند.

امر سوم از وجوه تبرک التزام به استحباب روزه این روز است که اخبار زیادی در فضل آن درست کرده اند، و ملتزم به روزه این روزند چنانچه در کتب فتاوی و اخبار ایشان توصیه به استحباب آن کرده اند.

امر چهارم از وجوه تبرک به یوم عاشورا این که دعا و طلب حوائج را در این روز مستحب دانسته اند و بجهت این کار فضائی برای این روز به دروغ بافته اند و دعاهایی چند درست کرده، تعلیم معصیت کاران نمودند تا مسئله برایشان مشتبه شود. چنانچه در خطبه که در شهرهای خود در این روز می خوانند برای هر نبی وسیله و شرفی در این روز یاد می کنند: مثل خاموش شدن آتش نمرود، و قرار گرفتن کشتی نوح، و غرق شدن لشکر فرعون، و نجات یافتن عیسی از دست یهودیان. و گاهی بجهت عام فریبی و گول زدن ساده لوحان می گویند: هذا یومٌ أختاره الله لِقَتْلِ ابْنِ بِنْتِ نَبِيّه. می گویند: این روزی است مبارک که خدای اختیار کرد برای قتل پسر دختر پیغمبر خود!! یا للعجب! چگونه شده که نسبت به همه انبیا باید فضل و انعام و نجات باشد و نسبت به پیغمبر ما، بلا و قتل و اسیری آل و عترت

آن باشد؟! مگر این که این را هم نعمتی بر اسلام شمارند و گویند العیاذ بالله هلاک خارجیان در این روز شد.

چنانچه جَبَلَه مَكِّيَه از میثم تمار (رضی الله عنه) روایت می کند: و الله می کشند این امت، پسر پیغمبر خود را در محرم، در روز دهم و هر آینه دشمنان خداوند این روز را روز برکت قرار دهند و همانا این کار شدنی است و پیشی گرفته است در علم خدای تعالی و من می دانم آن را به عهدی که از مولایم به من رسیده. تا آنجا که جَبَلَه می گوید: گفتم چگونه مردم روز قتل حسین را روز برکت قرار دهند؟ پس بگریست میثم و گفت: حدیثی وضع کنند که آن روزی است که خدای تعالی در آن توبه آدم را قبول کرد با این که خدای تعالی در ذیحجه توبه آدم را قبول کرد و گمان می کنند که آن روزی است که خدای تعالی یونس را از شکم ماهی کشید، با این که خدای تعالی در ذیقعد از شکم ماهی برآورد و گمان می کنند که آن روزی است که سفینه نوح بر کوه جودی قرار گرفت، با این که استقرار سفینه در روز هجدهم ذیحجه بود، و گمان می کنند که آن روزی است که خدای دریا را برای موسی در آن بشکافت با این که این کار در ربیع الاول بود.

و ابن اكله الاكباد اللعين بن اللعين على لسانك و لسان نبيك في كل موطن و موقف وقف فيه نبيك صلواتك عليه و اله ترجمه: و تبرک جسته به آن پسر هند جگر خواره که ملعون پسر ملعون است بر زبان تو و زبان پیغمبر تو در هر موطن و موقفی که ایستاده در آن پیغمبر تو که صلوات بر او و آتش باد.

*کبد: به معنی جگر است.

*لسان: در اصل به معنی زبان است و در معنی لغت به مناسبت آن استعمال می شود در مطلق تکلم.

و فرق بین نبی و رسول به اعتبار ملاحظه کتاب و شریعت داشتن است در دوم. پس نبی اعم خواهد بود.

*موطن: مکان هر چیزی است.

*موقف: جای وقوف یعنی ایستادن گاه است.

در شرح این فقره در دو موضع باید تکلم کنیم:

هند

موضع اول: آکِلَةُ الْأَكْبَادِ هِنْدُ، مادر معاویه است و او در عداوت پیغمبر خدای (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) کوشش‌ها کرده و در جنگ احد حاضر بود و کفار را در قتال با اسلام، به سوء فطرت، تحریص می‌کرد و او چنانچه ابن ابی الحدید و ابن عَبْدُ رَبَّهِ گفته‌اند متهم به زنا بوده است بلکه از کتب تواریخ معلوم می‌شود که در مکه از زوانی معروفه به شمار می‌رفت. بلکه در بعض کتب معتبره دیده شده که از ذوات الاعلام بوده و چون وحشی غلام جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمِ، حمزه سیدالشهداء را در جنگ احد کشت وی بر سر نعش شریف، بیامد و کبد آن حضرت را برآورد و در دهن گذاشت. به قدرت خدای تعالی سخت شد و دندان در آن اثر نکرد، از آن پس حمزه (علیه‌السلام) را مُثْلَه کرده و اعضای گوش و دماغ و مذاکیر آن حضرت را به رشته کشیده به جای قلاده به گردن آویخت. زنان قریش به او اقتدا کرده با سایر شهدا چنین کردند. و این کار بر رسول خدای تعالی به غایت گران و جگر شکاف آمد و خون هند را هدر فرمود. این بود تا در سال فتح مکه؛ چون ابوسفیان از اضطرار، اسلام نفاقی اظهار کرد، وی نیز اظهار اسلام کرد و رسول خدای به حکم عموم رحمت قبول فرموده، عفو فرمود و چون با رسول خدای بیعت کردند به عادت سایر زنان یکی از شرایط بیعت زنان که زنا نکردن بود ذکر فرمود. هند گفت: و هَلْ تَرْنِي الْحُرَّةُ (آیا زن آزاد زنا می‌کند؟!) پیغمبر روی به عَمْرُ کرد و

بخندید. کنایه از آن که با آن پاکی دامن از در تعجب، سؤال می‌کند که آیا زنان آزاد هم زنا می‌کنند؟! خلاصه، بعد از اسلام، هند در نفاق بزیست تا در خلافت عمر در آن روز که ابوقحافه از دنیا رفت به مشایعت روح آن! به جانب دوزخ رخت بر بست و از آن روز که جگر مبارک سیدالشهداء را بمکید، آکَلَةُ الاکباد لقب گرفت و این طعن تا دامنه قیامت دامن‌گیر فرزنداناش شد.

ملعون بودن یزید در مواطن مختلف

موضع دوم: مراد از ملعون بودن ابن آکَلَةُ الاکباد - که همان یزید لَعَنَهُ اللهُ است - ، بر لسان خدای عزوجل، اشاره به آن آیه کریمه: و الشَّجَرَةُ الْمَلْعُونَةُ^{۶۱} است.

و مراد از این که در جمیع مواطن و مواقف رسول خدای بر لسان مبارک آن جناب، یزید ملعون بوده، مقصود این است که رسول خدای در تمام احوال چه در حال ایستادن، و چه در سفر و چه در وطن چه در صلح و چه در جنگ، چه سواره و چه پیاده چه در خانه چه در بیرون چه در شهر چه در بیابان چه در منبر چه در زمین چه در تنهایی و چه در جمعیت چه در پنهانی و چه در آشکار، به حسب هر حالی و هر جایی که فرض توان کرد یک دفعه لا اقل یزید را یا به تصریح یا به کنایه یا آهسته یا بلند لعن فرموده است.

ابن عباس حدیث می‌کند که چون مرض رسول خدای شدت کرد حسین را به سینه بچسبانید و عرق بر جبین می‌ریخت و جان مقدس وی آهنگ شاخسار ملکوت را داشت در این حال می‌فرمود:

^{۶۱} وَ إِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَ نَحْوَهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا (اسراء: ۶۰)

مَالِي وَ لِيَزِيدِ لَا بَارَكَ اللَّهُ فِيهِ، اللَّهُمَّ الْعَن يَزِيداً^{۶۲}. پس از شدت مرض بی‌توان شد، چون به خود آمد حسین را بوسید و اشک از دیدگان فرو می‌ریخت و می‌فرمود: همانا مرا و قاتل تو را معاملتی است در نزد خدای تعالی.

اللَّهُمَّ الْعَن ابا سفیان

ذکر لعن ابوسفیان بجهت یادآوری زشتی‌های بنی امیه و کارهای پست یزید است که یکی از شاخه‌های آن شجره‌ی ملعونه است.

ابوسفیان

مادر ابوسفیان صَفِيَّه، زانیه بوده و ابوسفیان به زنا متولد شده، ده سال قبل از عام الفیل. و تا بود در عداوت رسول خدای و برانگیختن جنگ‌ها و آماده نمودن لشگرها و توانمند نمودن سربازان بر علیه آن حضرت کوشش داشت و هیچ فتنه‌ای در قریش بر پا نشد مگر این که وی را در آن قدمی راسخ و سعی بالغ بود، تا این که در روز فتح مکه اجباراً اسلام آورد و به انفاق بزیست و در طایف ملازم رکاب بود. یک چشم او به زخم تیر نابینا شد و چشم دیگر در یرموک و یکسره کور بماند و در جنگ هوازن که به کفار از باب تألیف قلوبشان بذل عطایا شد او را صد شتر و چهل کیسه نقره بهره افتاد و پسران او یزید و معاویه را نیز چنین سهمی دادند و پسر دیگرش، ابوحنظله، در بدر به دست امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) به سوی دوزخ شد. وی در سال سی‌ام هجرت هشتاد و دو ساله به دوزخ روانه شد.

از کتاب مفاخراتِ زبیر بن بکار، ابن ابی الحدید نقل می‌کند که: مجلسی شد در منزل معاویه که عمرو بن عاص و عُتْبَةُ بن ابی سفیان و مُغَيْرَةُ بن شُعْبَةَ در آنجا مجتمع شدند و امام حسن (علیه-

^{۶۲} مرا چه با یزید خدایش برکت ندهد و پروردگارا یزید را از رحمت خود دور کن.

السلام) را طلبیدند و چون تشریف آورد هر یک جسارتی کردند به شرحی که در آن کتاب مذکور است پس آن سید جوانان بهشت تکلم فرمود و معاویه را مخاطب داشت و در اثنای مخاطبه فرمود:

أَنْشُدُكَ اللَّهُ يَا معاويةُ أ تَذَكَّرُ يَوْمًا جَاءَ أبوكَ عَلَيَّ جَمَلٌ أَحْمَرٌ وَ أَنْتَ تَسُوقُهُ وَ أحوكَ عَتَبَةُ هَذَا يَقُوذُهُ فَرَأَكمُ رَسولُ اللَّهِ فَقَالَ: اللَّهُمَّ العنِ الرَّأكبَ وَ القَائِدَ وَ السَّائِقَ^{۶۳}. آن گاه روی به آن جماعت کرده فرمود: شما را قسم بخدای می‌دهم می‌دانید که رسول خدای در هفت موطن که کسی نمی‌تواند ردّ آن‌ها کند، ابوسفیان را لعن فرمود: اول، روزی که رسول خدای را دید که از مکه بیرون می‌رفت و (قبیله) ثقیف را دعوت می‌کرد و بدگویی از آن حضرت کرد، پس خدا و رسولش آن را لعن کردند.

دوم، روزی که قافله از شام می‌آمد و ابوسفیان ایشان را از دسترس مسلمین دور کرد و مسلمین ظفر نیافتند و رسول خدای او را لعن کرد و واقعه بدر از آن سبب شد.

سوم، روز احد که او زیر کوه ایستاده بود و رسول خدای بالای کوه بود و او می‌گفت: أَعْلُ هُبَلُ أَعْلُ هُبَلُ^{۶۴}. پس پیغمبر ده مرتبه او را لعن کرد و مسلمانان متابعت نمودند.

چهارم، روزی که احزاب و (قبیله) غطفان و یهود را گرد هم آورد و پیغمبر آن را لعنت فرمود.

^{۶۳} تو را به خداوند قسم می‌دهم ای معاویه! آیا به یاد نداری روزی را که پدرت بر شتر سرخ مویی می‌آمد و تو شتر را از پشت می‌رانیدی و همین برادرت عتبه، از جلو آن را هدایت می‌کرد، پس رسول خدا شما را دید و فرمود: خداوندا! لعنت نما سواره و کشاننده و راننده را.

^{۶۴} هبل (بت معروف قریش) برتر است.

پنجم، روزی که ابوسفیان با قریش آمد و پیغمبر را از مکه منع کردند در روز حُدَیبیه. پس پیغمبر ابوسفیان و لشکر و اتباع او را لعن کرد و قال: ملعونون کلّهم.

ششم روزی که سوار شتر سرخ بود.

هفتم، روز عَقَبه که خواستند شتر پیغمبر را رَم دهند و ایشان دوازده نفر بودند، از آن جمله یکی ابوسفیان بود آن گاه شروع در شرح زشتی‌های دیگران فرمود.

و معاویه ابن ابی سفیان

معاویه

معاویه پسر هند است از ابوسفیان به حسب مشهور؛ ولی محققین نَسَب وی را ولد الزنا دانند. راغب اصبهانی در محاضرات گفته و ابن ابی الحدید از (کتاب) رِبیع الابرار زمخشری نقل کرده که: معاویه را نسبت به چهار کس می‌دادند: مُسافر بن ابی عمرو و عَمّاره بن الولید بن المُعَیْره و عباس بن عبد المطلب و صَبّاح. که این آخری، سرود خوانِ عَمّاره بن الولید بود و ابوسفیان بسی زشت و کوتاه بود و صَبّاح که مزدوری ابوسفیان می‌کرد جوانی خوش سیما بود، هند را با وی اُلفتی افتاد و به خویشتن دعوت کرد و با وی در آمیخت و علما نَسَب گفته‌اند که عُنْبَه بن ابی سفیان هم از صَبّاح است و هم گفته‌اند که چون هند به معاویه بارور شد مکروه داشت که وی را در خانه بزاید کنار کوه آجیاد آمد، در آن جا وضع حمل کرد. انتقال وی به دوزخ در نیمه رجب پنجاه و نه هجری است به قولی، و شصت به قولی دیگر و بعضی گفته‌اند که وقت مرگ، عمر او هشتاد و هفت بوده و بنابراین هفت سال قبل از بعثت متولد شده. و ابن قُتیبّه گوید: هشتاد و دو سال داشته و بنابراین سیزده سال قبل از بعثت که بیست و هفت سال بعد از عام الفیل باشد، متولد شده و در عام

الفتح به صَوْلَت (شوکت) اسلام اظهار مسالمت کرد و به نفاق مماشات می‌کرد و در حرب حُنَین، از سیّهام مؤلفه القلوب، چنانچه اشاره کردیم، چهل اوقیه^{۶۵} سیم (طلا) نصیب یافته به روایت مشهور اهل سنت. و در نهج الحق فرموده که: (معاویه در مدینه مشرک بود و چون با پیغمبر مهابه داشت) حضرت خون او را هدر کرد، لذا فرار به مکه نمود و بعد از فتح مکه چون مأوایی نداشت، پنج ماه قبل از وفات رسول آمد و خود را بر روی عباس انداخت و وی را شفیع کرد و اسلام اظهار کرد و هم به شفاعت عباس اذن کتابت یافت و گاه‌گاه مکتوبی

پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) می‌نوشت و این که وی را از کتاب وحی شمرده‌اند. از افترا و دروغ است و جماعتی از مورخین شیعه و سنی تصریح به آنچه ما گفتیم کرده‌اند.

خلاصه چون ابوبکر لشگر به جانب شام روانه کرد، یزید بن ابی سفیان را امیر کرد و معاویه و ابوسفیان هر دو را در تحت رایت او مأمور داشت. چون وی به پدران خود ملحق شد، معاویه را امیر کرد و حکومت شام را در بقیه زمان ابوبکر و تمام خلافت عمر و عثمان، منصوب و والی بالاستقلال بود و در احداث بدعت‌ها و احیای سنت‌های جبابره‌ای چون کسری و قیصر، چندان سعی کرد که روزی عمر با وی گفت: «انت کسری العرب» و در شرب خمر و اقسام گناهان به اتفاق مورخین بسیار حریص بود تا قبل از ایام خلافت. و از آن پس گروهی گفته‌اند یکسره ترک کرد و جماعتی بر آن رفته‌اند سراً در تناول شراب و انجام گناهان همراهی داشت. چون علی (علیه‌السلام) خلافت حقیقیش ظهور یافت و دست غاصبین و ناصبین فی الجمله کوتاه شد، معاویه را که به ظلم و طغیان و فسق و عصیان

^{۶۵} هر اوقیه، ۴۰ درهم است و هر درهم ۱۸ مثقال می‌باشد.

شهره آفاق بود تثبیت نکرد. وی هم به بهانه طلب خون عثمان با حجّت خدای و امام زمان، طریق جنگ سپرد و شمشیرها کشید و جنگ‌ها با امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) نمود. تا آن حضرت با قلب محزون و سینه پر خون از تباهی‌ها و نیرنگ‌های او و عمرو عاص، شربت شهادت چشید. با امام حسن (علیه‌السلام) آغاز جنگ کرد تا صلح واقع شد.

این جمله، بیست

سال بود که امیر بود. بیست سال دیگر بالاستقلال خلیفه به باطل و والی بی‌مقابل بود. پس چهل سال امارت او طول کشید^ف.

و یزید بن معاویه

یزید

حالات و مقامات پدر و جد و جدّه او را چندان که فراخور حال این مختصر بود، شنیدی. مادر او مِیسُون دختر بَجْدَل کَلْبی است. مِیسُون با غلام پدر خود زنا کرد و به یزید ملعون بارور شد و در سال شصت و چهارم هجری در شب چهاردهم ربیع الاول به درکات دوزخ شتافته و بعضی هفدهم گفته‌اند و در تاریخ عمر او خلاف است که سی و پنج یا شش یا هشت است و اخیر اشهر است. و یزید علیه اللعنه در ایام عمر خود از بازی با میمون‌ها و یوزپلنگ‌ها و نوشیدن شراب و انجام انواع قمار و قتل اهل بیت عصمت خراب نمودن کعبه و جز این‌ها آنچه کرد جای بسط بیان نیست.

و اول کس است که علناً شَرِبْ خَمْر می‌کرد و گوش به مُطْرِبان می‌داد از فتاوی کبیر که از اصول معتمده اهل سنت است روایت و در کامل التواریخ مذکور است که یزید در ایام معاویه به عزیمت حج وارد مدینه شد و بر سفره شراب نشست، حسین (علیه‌السلام) و ابن عباس خواستند که بر وی داخل شوند، بعضی گفتند ابن عباس بوی شراب را می‌شناسد وی را اذن نداد و حسین (علیه‌السلام) وارد شد بوی عطری که استعمال می‌کرد با شراب منتشر شد. امام فرمود این چه بویی است. یزید گفت: عطری است که در شام می‌سازند. آنگاه قَدْحی شراب طلبید و خورد باز قدح دیگر طلب کرد پس گفت: جامی به ابا عبد الله بده، پس حسین فرمود: ای مرد شرابت ارزانی خودت باد، دیگر چشمم به تو نخواهد افتاد، یزید لعنه الله در پاسخ گفت: ای کسی که از روی شگفتی فریاد می‌زنی و من تو را به

(همنشینی با) کنیزان آوازه خوان و شهوت‌رانی و جام باده و خوش گذرانی و ظرف باده جواهر نشانی که بزرگان عرب به آن گرد آمده‌اند، می‌خوانم و تو اجابت نمی‌کنی در حالی که دل تو مفتون آن‌هاست و هرگز از آن‌ها توبه نکردی پس امام برخاست و فرمود: بلکه این دل تو است (که مفتون آن‌ها است) ای پسر معاویه. از این قصه سخت‌رویی و بی‌شرمی و سوء فطرت آن پلید، هویدا می‌شود. سیوطی در تاریخ‌الخلافا از مسند ابویعلی روایت می‌کند که ابوعبیده جراح از رسول خدای نقل کرده:

لا یزالُ امرَ اُمّتی قائماً بالقسطِ حتّٰی یَکونَ اولُ مَنْ تَلَمَّهَ رجلٌ مِنْ بَنی اُمیّہِ یُقَالُ له یزیدٌ^{۶۶}.

غزالی و مخالفت با لعن یزید

در اُمّت پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) خلافی واقع نشود در این که اگر کسی جگر گوشه او را بکشد و عیال او را اسیر کند و به اطراف و نواحی چون اسیران کفار بی‌رعایت احترام بگرداند و آنچه شایسته هیچ مسلمی نیست در حق ایشان بکند. البته چنین کس سزاوار لعن است با وجود این غزالی که لاف متابعت شریعت پیغمبر می‌زند، بلکه دعوی وصول و شهود دارد و خود را سرچشمه علم و عمل و واصل به اقصی مراتب معنی می‌داند، از خدای و رسولش شرم نکرده لعن یزید را تحریم کرده. گروهی بعد از آن از نواصب، که این کینه دیرینه در سینه داشتند، جرأت اظهار نموده و تحریم لعن یزید می‌نمایند. چنانچه در مدّت اقامت سامرا از جماعتی از قضات و متعصبین این طایفه دیده و شنیده شده^ص.

^{۶۶} از پیغمبر شنیدم می‌فرمود: اولین کسی که سنت مرا دگرگون می‌کند مردی از بنی امیه است که او را یزید گویند.

آیات لعن قاتل

و ما سه آیه از قرآن مجید که کاملاً منطبق بر حال یزید است با قطع نظر از آیه کریمه: **وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ {۱۷: ۶۰}** که مجوز لعن جمیع بنی امیه است ذکر می‌کنیم:

آیه اول: **وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعْنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا {۴: ۹۳}**.^{۶۷}

آیه دوم: **فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ {۲۲ - ۲۳: ۴۷}**.^{۶۸}

آیه سوم: **إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا {۳۳: ۵۷}**.^{۶۹}

علیهم منک اللعنة ابد الابدین

ترجمه: بر ایشان باد از طرف تو لعنت، همیشه روزگاران.

*آبد: به معنی دهر است و بجهت مبالغه صفتی را از جنس خودش آورده‌اند.^{۷۰}

^{۶۷} یعنی هر کس مؤمنی را به عمد بکشد جزای او جهنم است و در آن مخلد است و خدای بر او خشمناک شده و لعنت کرده او را و مهیا کرده برای او عذابی عظیم. و چون یزید جماعتی از مؤمنین بلکه سید جوانان اهل جنت را به عمد و قهر و ظلم کشته البته ملعون و مغضوب علیه و مخلد در جهنم و مبتلای به عذاب عظیم خواهد شد.

^{۶۸} یعنی: آیا نزدیک شده که فساد کنید در روی زمین و قطع نمایید ارحام خود را. اینان کسانی‌اند که خدای لعنتشان کرده و کر نموده ایشان را و کور کرده چشماهای ایشان را.

^{۶۹} یعنی: بدرستی که آنان که اذیت می‌کنند خدای و رسولش را. خدای لعنت کرده ایشان را در دنیا و آخرت. یعنی در هر دو سرای از رحمت خود دورشان کرده و اعداد فرموده برای ایشان عذابی مهین را.

و هذا يوم فرحت به آل زیاد و آل مروان بقتلهم الحسين (عليه السلام) ترجمه: و این روزی است که فرحناک شدند آل زیاد و آل مروان به واسطه این که حسین (عليه السلام) را کشتند.
*فرح: گاهی به معنی سرور استعمال می شود. و گاه به معنی بدمستی و نشاط همراه با غرور. و از این باب است: انّ الله لا يحبّ الفرحين. و لفظ زیارت با هر دو معنی مناسب است و انسب به حال آل زیاد و آل مروان معنی دوم است.

اللّٰهُمَّ فُضَاعِفْ عَلَيْهِمُ اللَّعْنَ وَ الْعَذَابَ بِقَتْلِهِمُ الْحُسَيْنِ (عليه السلام)
 ترجمه: بارالها پس دو چندان کن بر ایشان لعنت و عذاب را به
 واسطه کشتن ایشان حسین (عليه السلام) را.
 فاء، برای این است که مابعد خود را نتیجه ما قبل از خود معرفی
 نماید، بر این اساس علت طلب مضاعف لعن در این جا فرح آن‌هاست
 به یوم عاشورا که حقیقۀ مصیبتی عظیم است بلکه کمتر از اصل
 کشتن آن جناب نیست.
 *مضاعفۀ: دو چندان کردن و یا بیشتر از آن است.

اللّٰهُمَّ اِنِّي اتَقَرَّبُ اِلَيْكَ فِي هَذَا الْيَوْمِ وَ فِي مَوْقِفِي هَذَا وَ اِيَّامِ حَيَاتِي
 بِالْبِرَاءَةِ مِنْهُمْ وَ اللَّعْنَةِ عَلَيْهِمْ وَ بِالْمُوَالَاةِ لِنَبِيِّكَ وَ آلِ نَبِيِّكَ عَلَيْهِمُ
 السَّلَامُ.
 ترجمه: بارالها همانا من تقرب می‌جویم به سوی تو در این روز و در
 این موقف خود و در ایام زندگانی خود به تبری جستن از ایشان و
 لعنت کردن بر ایشان و به دوستی برای پیغمبر تو و آل پیغمبر تو.

فرازی که خلاصه زیارت عاشورا است

این جمله خلاصه این زیارت است چه قوام این زیارت به سه امر بود:
 یکی به اظهار موالات پیغمبر و آل او چنانچه در بعض فقرات تفصیلاً
 و در دیگری اجمالاً مذکور بود و دیگری برائت به حسب تمام مراتب
 وجود از اشخاص و افعال و صفات دشمنان پیغمبر و آل او اجمالاً و
 تفصیلاً و سوم لعن فعلی این گروه و در این فقره هر سه مطلب
 مذکور است.

اللّٰهُمَّ الْعِنِ اَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اٰخِرَ تَابِعٍ لِهٖ عَلٰى
 ذٰلِكَ

ترجمه: بارالها لعنت کن اول کسی را که ظلم کرده حق محمد و آل
 محمد را و آخر کسی که متابعت کرده آن را بر ظلم.

اول ظالم کیست؟

مراد از اول ظالم در این عبارت علی الظاهر ابوبکر است چه او اول کسی بود که غضب خلافت کرد و فتح باب ظلم بر اهل بیت نبوت نمود و سیئات عمر هم راجع به آن است چه به غضب او خلافت برای عمر منعقد شد و از این جهت در احادیث اهل بیت عصمت و طهارت است که: **عُمْرُ سَيِّئَةٌ مِنْ سَيِّئَاتِ ابِي بَكْرٍ^{۷۰}** و تواند بود که مراد عمر باشد. یا به ملاحظه آن که ظهور آثار دشمنی و ظلم آن بیشتر شده یا نظر به این که ابوبکر هم با اسباب چینی آن خلیفه شد.

اللّٰهُمَّ العن العصابة الّتی جاهدت الحسین و شایعت و بایعت و تابعت علی قتله اللّٰهُمَّ العنهم جمیعا.

ترجمه: بارالها لعنت کن آن طایفه را که با حسین جنگ کردند و مشایعت نمودند و بیعت و متابعت کردند بر قتل آن بارالها لعنت کن ایشان را یکسره.

*عصابة: در اصل به معنی جماعتی است که از ده تا چهل باشد ولی در عرف عرب استعمال می شود در مطلق قوم و طایفه هر قدر که باشند و در این عبارت می تواند هر دو معنا مراد باشد.^{۷۱}

*مجاهدة: مأخوذ از جهد به معنی رنج است و کنایه از مطلق جنگ کردن است چه بر وجه مشروع باشد و چه بر وجه باطل چنانچه در این مقام است.

*مشایعة: معنی آن پیروی کردن است.

*مبايعة: بیعت کردن است و اصل آن از بیع است. و همچنان که در بیع دست بدست دادن است همچنین در بیعت این کار لازم است.

السّلام علیک یا ابا عبد اللّٰه و علی الارواح الّتی حلّت بفنائک

^{۷۰} عمر عمل زشتی از اعمال زشت ابوبکر است.

ترجمه: سلام بر تو باد ای ابو عبدالله و بر ارواحی که در حریم تو جای گرفتند. (توضیح این فقره گذشت).

و لا جعله الله آخر العهد مني لزيارتك

ترجمه: و خدای این سلام را آخر عهد من به زیارت تو نگرداند.
 *عهد: اصل در معانی عهد، پیمان است و به معنی وصیت و فرمان حکومت و ملاقات و زمان و اَشباه آن به این مناسبت استعمال می‌شود. و شاید در این عبارت همان معنی اول مراد باشد.
 و لام در «لزیارتک» یا به معنی مَعَ (باء) است یا برای اختصاص. یعنی عهد من که مخصوص به زیارت تو است و ممکن است زائده بوده و تنها برای تأکید باشد. و احتمال معنی معرفت و ملاقات، که کنایه از آشنایی و مصاحبت باشد، در این کلام خالی از قوت نیست؛ بنابراین که زیارت، به منزله شخصی که انسان را با آن معرفتی و مصاحبتی هست تصوّر شده باشد.

دعا و نماز جزء زیارت نیست

زیارت در اصل لغت به معنی رفتن به دیدار کسی است و در شرع نیز در این معنی استعمال شده. و دعا و نماز از آداب شرعیّه آن عمل است که جزء کیفیات مستحبی آن است علیهذا نذر و اَشباه آن ادا می‌شود به صرف حضور. ولی در غیاب و از دور این معنی متصوّر نمی‌شود. و لهذا مجازاً در معنی دیگری استعمال می‌شود که عبارت از حضور قلب و توجه نفس است به جانب مَزوّر (فرد زیارت شده)، با قرائت دعایی. و این فعل را بر سبیل استعاره و تشبیه نیز زیارت می‌گویند. و شاید از جهت این که قوام زیارت از دور، به دعا است، بعضی گمان کرده‌اند که حقیقت زیارت متقوم به دعا است.

السلام علی الحسين

این کلام مشتمل بر التفات از خطاب به غیاب است^{۷۱} و شاید نکته آن لذت بردن از تکرار ذکر لفظ حسین است که جلای قلوب و شفای صدور و روشنی ابصار است و اگر می‌خواست با ضمیر خطاب

^{۷۱} یعنی جملات قبل با ضمائر مخاطب بود و این جمله همراه با سه جمله دیگر به صورت مغایب است.

همچنان سخن بگویند باید می‌گفت: سلام علیک و سلام علی ابنک علی و سلام علی اولادک و سلام علی اصحابک.

و علی علی بن الحسین

حضرت علی اکبر (علیه‌السلام)

علی بن الحسین اسم سه نفر از اولاد سیدالشهداء (علیه‌السلام) است: یکی حضرت سیدالساجدین (علیه‌السلام) و دیگری علی اکبر و سوم علی رضیع (شیرخواره) که به روایتی عبد الله رضیع نام داشت و معروف به علی اصغر است. و مراد در این فقره علی اکبر شهید در کربلاست، چه این زیارت را اختصاصی تمام به شهدای رکاب امام همام است و احتمال اراده سیدالساجدین بسیار بعید است.

مادر وی به روایت مشهور لیلی دختر ابومرّه عروه بن مسعود ثقفی است و به روایت سبط ابن جوزی در تذکره، نام مادر آن جناب آمنه بوده است ولی اول اصح و اشهر است. و مادر لیلی، میمونه دختر ابوسفیان بن حرب است و از این جهت معاویه شهادت داد در حق آن جناب که احق به خلافت است.^ش

علی‌الجمله در سن آن جناب خلافی عظیم واقع شده، شیخ مفید (رحمه‌الله‌علیه) در کتاب ارشاد آن حضرت را نوزده ساله دانسته، و آن را علی اوسط گرفته و فرموده سیدالساجدین از آن جناب بزرگ‌تر بوده، و به روایتی هجده ساله بوده، و به روایتی بیست و پنج‌ساله بوده و به

روایتی سی و هشت ساله بوده و هیچ‌یک از این اخبار منافی آن که آن جناب بزرگ‌تر از سید سجّاد باشد، نیست. چه در عمر آن جناب نیز در روز عاشورا اختلافی است. بعضی گفته‌اند بالغ نبوده. و گروهی گفته‌اند سی و سه ساله بوده و در این بین نیز اقوالی چند است.

و جمهور مورخین و نسابین^{۷۲} و محدثین فریقین، علی شهید را علی اکبر نوشته‌اند، و از ابوالفرج در مقاتل الطالبیین آورده‌اند که ولادت آن جناب در امارت عثمان بوده و از جدّ بزرگوار خود امیرمؤمنان روایت حدیث نموده و از عایشه نیز حدیث شنیده و هم از ابی عبیده و خلف بن احمر نقل شده که اشعاری را در مدح آن جناب گفته‌اند و مدح را دلیل بزرگی قدر و زیادی سن آن شمرده‌اند و همچنین کلام معاویه شاهد است، چه اگر آن جناب در آن زمان طفل یا نوجوان بود آثار سَمَاحت و شجاعت از آن جناب چندان ظاهر نمی‌شد که معاویه با آن همه عداوت اعتراف به اولویت آن به خلافت کند.

اگر فرمایشات جناب سیدالشهداء (علیه السلام) را در حق آن جناب در روز عاشورا درست تأمل کنی و به دیده تحقیق تدبّر نمایی، راه به معرفت بزرگی شأن و ارتفاع مقدار آن جناب خواهی یافت. و آن این است که چون علی (علیه السلام) به جانب میدان شتافت امام مظلوم دست به زیر محاسن شریف زد و آن را به سمت آسمان بلند فرمود، عرض کرد:

اللَّهُمَّ اشْهَدْ عَلَيَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهَ النَّاسَ خُلُقًا وَ خُلُقًا وَ مَنْطِقًا بِرَسُولِكَ كُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا إِلَى نَبِيِّكَ نَظَرْنَا إِلَى وَجْهِهِ اللَّهُمَّ امْنَعُهُمْ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ وَ فَرْقَهُمْ تَفْرِيقًا وَ مَرْقَهُمْ تَمْزِيقًا وَ اجْعَلْهُمْ طَرَائِقَ قَدَدًا وَ لَا تُرْضِ الْوَلَاءَ عَنْهُمْ أَبَدًا فَإِنَّهُمْ دَعَوْنَا لِيَنْصُرُونَا ثُمَّ عَدَوْا عَلَيْنَا يُقَاتِلُونَنَا. ثُمَّ صَاحَ الْحُسَيْنُ بِعُمَرَ بْنِ سَعْدٍ مَا لَكَ قَطَعَ اللَّهُ رَحِمَكَ وَ لَا بَارَكَ اللَّهُ لَكَ فِي أَمْرِكَ وَ سَلَطَ عَلَيْكَ مَنْ يَذْبُحُكَ بَعْدِي عَلَيَّ فِرَاشِكَ كَمَا قَطَعْتَ رَحِمِي وَ لَمْ تَحْفَظْ قَرَابَتِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) ثُمَّ رَفَعَ الْحُسَيْنُ (عَلَيْهِ السَّلَام) صَوْتَهُ وَ تَلَا: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ

^{۷۲} آنانی که در رابطه با نسبت‌های خویشاوندی تحقیق می‌کنند.

نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَيَّ الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ
اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. { ۳۴ - ۳۳: ۳ }^{۷۳}»

و علی اولاد الحسین

ذکر این فقره از قبیل ذکر عام بعد از خاص است که دلالت بر شرف و مزیت علی بن الحسین (علیهما السلام) دارد که دوباره بر آن باید سلام شود. و لفظ اولاد اگر چه اعم است از دختران و پسران، ولی بعید نیست که در این زیارت مراد خصوص ذکور باشد و خصوص کشته‌ها چنانچه اشارت کردیم که این زیارت مخصوص شهدا است.

تعداد فرزندان امام (علیه السلام)

در عدد اولاد آن امام مظلوم خلافتی مشهور است. شیخ مفید (رحمة الله علیه) در کتاب مبارک ارشاد فرموده آن جناب را شش فرزند

^{۷۳} خداوندا بر این قوم شاهد باش که جوانی سوی آن‌ها به مبارزه می‌ورد که شبیه‌ترین مردم است به رسول تو از نظر خلقت و اخلاق و گفتار، ما زمانی که مشتاق پیامبرت می‌شدیم به صورت او نگاه می‌کردیم. خداوندا برکات زمین را از اینان منع کن و بینشان تفرقه و شکافی بزرگ ببانداز و آنان را دارای فرقه‌های گوناگون قرار بده و از هیچ یک از امراض آن‌ها راضی نباش چه این که آنان ما را دعوت نمودند تا یاریمان کنند اما بعد بر ما هجوم آوردند تا با ما بجنگند. سپس امام بر عمر سعد فریاد بر آورد که: چیست تو را؟! خداوند رحمت را قطع کند و هیچ برکتی خداوند به کارت ندهد و بعد از من کسی را بر تو مسلط کند که در بستر ت ذبح نماید، آن گونه که رحیم را قطع نمودی و خویشاوندیم را به رسول خداوند رعایت ننمودی. سپس امام صدایشان را به تلاوت این آیه بلند نمودند: همانا خداوند برگزید آدم و نوح و آل ابراهیم و آل نوح را بر جهانیان فرزندانانی که هر یک از پس هم می‌آیند و خداوند شنوا و آگاه است.

بود. چهار پسر که یکی امام همام سیدالساجدین (علیه‌السلام) است از شاه زنان، دختر یزدجرد، شاهنشاه ایران. و از این جهت آن جناب را ابن الخیرتین می‌گفتند: نظر به حدیث معروف: خَيْرَةُ اللَّهِ مِنَ الْعَرَبِ قَرِيشٌ و مِنَ الْعَجَمِ فَارِسٌ. دیگری علی بن الحسین شهید. سوم جعفر که مادر آن از منطقه قُضَاعَه بود و در حیات سیدالشهداء (علیه‌السلام) بدرود سرای فانی کرد. چهارم عبدالله رضیع که در آغوش آن امام به تیر شهید شد. و دو دختر، یکی سکینه دختر رُبَاب کلبیّه، دختر اِمْرَأَةُ الْقَيْسِ بْنِ عَدِيٍّ که هم آن، مادر عبد الله رضیع است. دیگری فاطمه که مادر وی اُمّ اسحق دختر طَلْحَةَ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ التَّيْمِيّی است. مجموع اولاد سیدالشهداء (علیه‌السلام) بنابر جمیع روایات دوازده تن بوده‌اند که دو نفر یقیناً شهید شده‌اند، علی اکبر و رضیع و بنابر احتمالی جعفر و دو رضیع که علی و عبدالله باشند و یک نفر سقط شده و دخول آن در این سلام محل اشکال است.

جمله «و علی اولاد الحسین» در نسخ زیارت عاشورا در بعضی نسخ مصحّحه که بعضی مواضع آن که مقابله بر خط ابن ادریس و خود شیخ شده و نزد این بی‌بضاعت موجود است، لفظ «و علی اولاد الحسین» را خط بطلان کشیده. و همچنین در نسخه مصباح سید بن طاوس، مذکور نیست و به اعتباری این وجه اقرب است چه دانستی که در ذکر این کلمه با ذکر علی بن الحسین (علیهما‌السلام) حاجت به توجیهی با زحمت است و الله اعلم.

وَ عَلَيَّ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ

ذکر عدد اصحاب و خصوص هاشمیین از ایشان در شرح فقره «و علی الارواح التي حلت بفنائک»، ذکر شد.

اللّٰهُمَّ خَصَّ اَوْلَ ظالِمٍ بِاللَعْنِ مَنِيَّ و ابدء به اولا ثمّ الثّانى ثمّ
الثّالث

ثمّ الرّابع

ترجمه: بارالها مخصوص فرمای تو اول ظالم را به لعنت از قبل من و ابتدا کن به آن در اوّل امر آن گاه دومی را آن گاه سومی را آن گاه چهارمی را.

مراد از این چهار نفر معلوم است .

اللّٰهُمَّ العن یزید بن معاویةً خامساً و العن عبید اللّٰه بن زیاد و ابن مرجانةً و عمر بن سعد و شمراً و آل ابی سفیان و آل زیاد و آل مروان
إلی یوم القیمة

غرض از این دعا استیفای ذکر جمیع آنها است که در قتل سیدالشهداء مدخلیتی داشتند، یا سبب بودند، مثل چهار نفر اول. یا آمر و مباشر بودند مثل یزید و ابن زیاد و غیره. یا راضی و همراه بودند مثل آل مروان و بقیه آل ابوسفیان و آل زیاد که در آن زمان حاضر نبودند.

نکته در ذکر ابن مرجانه بعد از ابن زیاد با این که مراد یکی است اشاره به این نکته است که او از طرف پدر و مادر به لثامت و دنائت معروف بوده است.

تکرار ذکر شمر در این زیارت مؤید آن است که قاتل آن امام مظلوم آن بیچاره بوده چنانچه اشهر روایت و مشهور مورّخین است. و تحقیق این حال چون موقوف بر ذکر کیفیت شهادت امام مظلوم است و هیچ وقت نتوانسته‌ام شرح این مصیبت جانگداز عالم سوز را از کتابی به تفصیل ببینم و هم قدرت شرح کامل آن را در این کتاب ندارم از ذکر آن معذورم.

اللّٰهُمَّ لک الحمد حمد الشاکرین لک علی مصابهم

ترجمه: بارالها مر تو راست ستایش، ستایش شکرگذاران برای تو بر مصیبت خود.

*حمد: ثنای به لسان بر زیبایی‌های اختیاری است. و مدح، مرادف آن است و نقیض آن ذمّ است.

*شکر: عبارت از پاداش بر نعمت است خواه به زیان باشد تا ثنا شود یا به قلب که اعتقاد به اتصاف مُنعم به صفات کمالیه باشد یا به جوارح که عبارت باشد از زحمت در طاعت و تحمّل زحمات انقیاد و فرمانبرداری. و در حدیث آمده که: «الْحَمْدُ رَأْسُ الشُّكْرِ» چه اعلان زیباییهای خداوند شکر نیست ولی حمد هست. پس مراد به حمد نوع خاصی از آن است که رأس شکر قرار داده شده.

حمد

و باید دانست که حمد خدای در همه جا مرغوب بلکه لازم و واجب است، اگر چه بلا باشد. باید گفت: الحمد لله على السراء و الضراء، و آن چه از آن آید باید جمیل دانست. چه البتّه مصالح و حکمی دارد که حمد باید بر هر مصیبتی و هر بلیه‌ای کرد و هیچ منافاتی نیست بین این که انسان اگر مظلوم باشد از ظلم شکایت کند و بر ظالم لعنت کند و بر مصیبت حسرت خورد و از طرفی خدای را در همه حال حمد و ستایش کند.

الحمد لله على عظیم رزیتی

ترجمه: حمد مر خدای را بر مصیبت بزرگ من.

تکرار این کلام بر سبیل التفات غیابی بجهت تصریح بر ثبات در مقام حمد بر این مصیبت است.

اللهم ارزقنی شفاعه الحسین (علیه السلام) یوم الورد

ترجمه: بارالها روزی کن مرا شفاعت حسین (علیه السلام) در روز قیامت. اخبار داله بر شفاعت ائمه و خصوصاً سیدالشهداء بسیار است.

*ورود: در اصل لغت آمدن به سرچشمه و جای آب است و مقابل آن صدور است. و یوم الورد قیامت است بجهت آن که بر خدای تعالی وارد می‌شوند و به محضر حکم و سلطنت قاهره آن حاضر می‌شوند. یا به ملاحظه این که بر چشمه رحمت الهی مؤمنین را، آن روز ورودی است یا بجهت این که همه خلق به حکم آیه کریمه:
وَإِنْ مِنْكُمْ آلَا وَاَرْدُهَا {۱۹: ۷۱} در جهنم ورود می‌کنند، ناجیان بیرون می‌روند و عاصیان می‌مانند و الله اعلم.

و ثَبَّتْ لِي قَدَمَ صَدَقٍ مَعَ الْحُسَيْنِ وَ اصْحَابِ الْحُسَيْنِ الَّذِينَ بَدَلُوا
مَهْجَمَهُمْ

دون الحسین

ترجمه: و ثابت کن از برای من قدم صدقی با حسین و با اصحاب حسین که خون خود را در پیش روی حسین ریختند.
*بذل: دادن چیزی است.

*مهجة: به معنی خون مجتمع در باطن قلب است و کنایت از جان است چه حیات بسته به آن است. پس بذل مهجه کنایه از همان شهید شدن است.

*دون: هم می‌تواند به معنای عند (نزد) باشد و هم به معنای
آمام (جلو) و مقصود آن است که بذل مُهَجِه خود کردند در سبیل
محبت و راه نصرت آن و ما معنی تثبیت قدم صدق را سابقاً ذکر
کرده‌ایم.

خاتمه: دعای علقمه

الْمُلْحِينَ ۱۴ يَا مُدْرِكَ كُلِّ قَوْتٍ [۱۵] وَ[يَا جَامِعَ كُلِّ شَمْلٍ [۱۶]
وَ[يَا بَارِيَّ النَّفُوسِ بَعْدَ الْمَوْتِ ۱۷ يَا مَنْ هُوَ كُلُّ

يَوْمٍ فِي شَأْنِ ۱۸ يَا قَاضِيَ الْخَاجَاتِ ۱۹ يَا مُنْفَسَ الْكُرْبَاتِ ۲۰
 يَا مُعْطِيَ السُّؤْلَاتِ ۲۱ يَا وَلِيَّ الرَّغَبَاتِ ۲۲ يَا كَافِيَ الْمُهِمَّاتِ ۲۳
 يَا مَنْ يَكْفِي مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا يَكْفِي مِنْهُ شَيْءٌ فِي السَّمَاوَاتِ وَ
 الْأَرْضِ ۲۴ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ خَاتَمِ
 النَّبِيِّينَ وَعَلَى □□□□ أميرِ الْمُؤْمِنِينَ وَبِحَقِّ فَاطِمَةَ بِنْتِ
 نَبِيِّ □□□□ وَبِحَقِّ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ ۲۵ فَإِنِّي بِهِمْ أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ
 فِي مَقَامِي هَذَا ۲۶ وَبِهِمْ أَتَوَسَّلُ وَبِهِمْ أَتَشْفَعُ إِلَيْكَ ۲۷ وَبِحَقِّهِمْ
 أَسْأَلُكَ وَأُقْسِمُ وَأَعِزُّمُ عَلَيْكَ ۲۸ وَبِالشَّانِ الَّذِي لَهُمْ
 عِنْدَكَ وَبِالْقَدْرِ الَّذِي لَهُمْ عِنْدَكَ ۲۹ وَبِالَّذِي فَضَّلْتَهُمْ عَلَيَّ
 الْعَالَمِينَ ۳۰ وَبِاسْمِكَ الَّذِي جَعَلْتَهُ عِنْدَهُمْ ۳۱ وَبِهِ خَصَّصْتَهُمْ

۷۶ و ۱۱ ای آنکه مشتبّه نگردد بر او آوازاها، ۱۲ و ای کسی که به غلط نیندازد او را حاجت‌ها، ۱۳ و ای کسی که به ستوه نیاورد او را الحاح الحاح کنندگان ۱۴ و ای دریابنده هر فائتی ۱۵ و ای فراهم کننده هر کار پریشانی، ۱۶ و ای آفریننده مردم بعد مرگ، ۱۷ و ای آن که او هر روزی در شأنی است، ۱۸ ای برآورنده حاجت‌ها ۱۹ ای گشاینده کربت‌ها، ۲۰ ای دهنده مسئلت‌ها،

۷۷ ۲۱ ای کار گذار مطلوب‌ها، ۲۲ ای کفایت کننده مهم‌ها، ۲۳ ای آن که کفایت می‌کند از همه چیز و کفایت نمی‌کند از او چیزی در آسمان‌ها و زمین‌ها، ۲۴ مسئلت می‌کنم از تو به حق محمد و علی و بحق فاطمه علیهاالسلام دختر پیغمبر تو و به حق حسن و حسین. ۲۵ چه همانا من به واسطه ایشان متوجه بشوم بسوی تو در این مقام خود ۲۶ و به واسطه ایشان وسیلت می‌جویم و شفاعت می‌طلبم به سوی تو ۲۷ و به حق ایشان سؤال می‌کنم تو را و قسم می‌دهم و لازم می‌کنم بر تو ۲۸ و به آن شان که ایشان

دُونَ الْعَالَمِينَ ۳۲ وَ بِهِ
 أَبْنَتَهُ ۳۳ وَ أَبْنَتَ فَضْلَهُ ۳۴ مِنْ فَضْلِ الْعَالَمِينَ ۳۳ حَتَّىٰ فَاقَ
 فَضْلَهُمْ فَضْلَ الْعَالَمِينَ جَمِيعًا ۳۴ أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ
 آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تُكْشِفَ عَنِّي غَمِّي وَ هَمِّي وَ كَرْبِي ۳۵ وَ تُكْفِينِي
 الْمُهَمَّ مِنْ أُمُورِي ۳۶ وَ تُقْضِيَ عَنِّي دِينِي ۳۷ وَ تُجِيرَنِي مِنَ الْفَقْرِ
 ۳۸ وَ تُجِيرَنِي مِنَ الْفَاقَةِ ۳۹ وَ تُغْنِيَنِي عَنِ الْمَسْأَلَةِ إِلَى
 الْمَخْلُوقِينَ ۴۰ وَ تُكْفِينِي هَمَّ مَنْ أَخَافُ هَمَّهُ ۴۱ وَ عُسْرَ مَنْ
 أَخَافُ عُسْرَهُ ۴۲ وَ حُزُونََ مَنْ أَخَافُ حُزُونَتَهُ ۴۳ وَ شَرَّ مَنْ [مَا]
 أَخَافُ شَرَّهُ ۴۴ وَ مَكْرَ مَنْ أَخَافُ مَكْرَهُ ۴۵ وَ بَغْيَ مَنْ أَخَافُ بَغْيَهُ
 ۴۶ وَ جَوْرَ مَنْ أَخَافُ جَوْرَهُ ۴۷ وَ سُلْطَانَ مَنْ أَخَافُ سُلْطَانَهُ ۴۸ وَ
 كَيْدَ مَنْ أَخَافُ كَيْدَهُ ۴۹ وَ مَقْدَرَةَ مَنْ أَخَافُ [بِلَاءَ] مَقْدَرَتَهُ عَلَيَّ

راست نزد تو و بقدری که از برای ایشان است نزد تو ۲۹ و به آن چیزی که به او
 فضیلت دادی ایشان را بر عالمیان ۳۰ و به نام تو که قرار دادی او را نزد ایشان
 ۳۱^{۷۸} و به او مخصوص کردی ایشان را نه عالمیان را ۳۲ و به واسطه امتیاز دادی
 ایشان را و جدا کردی فضل ایشان را از فضل عالمیان ۳۳ تا بلندی گرفت فضل ایشان
 فضل عالمیان را یکسره ۳۴ اینکه صلوات فرستی بر محمد و آل محمد و دفع کنی از
 من غم و هم و کرب مرا ۳۵ و کفایت کنی مهمم از کارهایم را ۳۶ و ادا کنی از من دین
 مرا ۳۷ و توانگر کنی مرا از ناچیزی ۳۸ و پناه دهی مرا از فاقه ۳۹ و بی‌نیاز کنی مرا
 از سؤال به سوی مخلوق‌ها ۴۰ و کفایت کنی مرا از اندیشه آن که بیمناکم از اندیشه او

۵۰ وَ تَرَدَّ عَنِّي كَيْدَ الْكَيْدَةِ^{۷۹} ۵۱ وَ مَكَرَ الْمَكَرَةِ ۵۲ اللَّهُمَّ مَنْ
 أَرَادَنِي فَأَرِدْهُ ۵۳ وَ مَنْ كَادَنِي فَكِدْهُ ۵۴ وَ اصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُ وَ
 مَكَرَهُ وَ بَأْسَهُ وَ أَمَانِيَّهٗ ۵۵ وَ أَمْنَعُهُ عَنِّي كَيْفَ شِئْتَ وَ أَنَّى شِئْتَ
 ۵۶ اللَّهُمَّ اشْغَلْهُ عَنِّي بِفَقْرٍ لَا تَجْبُرُهُ ۵۷ وَ بِبَلَاءٍ لَا تَسْتُرُهُ ۵۸ وَ
 بِفَاقَةٍ لَا تَسُدُّهَا ۵۹ وَ بِسُقْمٍ لَا تُعَافِيهِ ۶۰ وَ ذُلٍّ لَا تُعِزُّهُ^{۸۰} ۶۱ وَ
 بِمَسْكَنَةٍ لَا تَجْبُرُهَا ۶۲ اللَّهُمَّ اضْرِبْ بِالذُّلِّ نَصَبَ عَيْنِيهِ ۶۳ وَ
 أَدْخِلْ عَلَيْهِ الْفَقْرَ فِي مَنْزِلِهِ ۶۴ وَ الْعِلَّةَ وَ السُّقْمَ فِي بَدَنِهِ ۶۵ حَتَّى
 تَشْغَلَهُ عَنِّي بِشُغْلٍ شَاغِلٍ لَا فَرَاغَ لَهُ ۶۶ وَ أَنْسِهِ ذِكْرِي كَمَا أَنْسَيْتَهُ
 ذِكْرَكَ ۶۷ وَ خُذْ عَنِّي بِسَمْعِهِ وَ بَصَرِهِ وَ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ وَ رِجْلِهِ وَ
 قَلْبِهِ وَ جَمِيعِ جَوَارِحِهِ ۶۸ وَ أَدْخِلْ عَلَيْهِ فِي جَمِيعِ ذَلِكَ السُّقْمَ
 ۶۹ وَ لَا تَشْفِهِ حَتَّى تَجْعَلَ ذَلِكَ لَهُ شُغْلًا شَاغِلًا بِهِ عَنِّي وَ عَن

^{۷۹} ۴۱ و رنج او را که بی‌مناکم از رنج او ۴۲ و درشتی آن را می‌ترسم از درشتی او ۴۳
 و شر آن را که می‌ترسم از شر او ۴۴ و مکر آن را که می‌ترسم از مکر او ۴۵ و ستم
 آن را که می‌ترسم از ستم او ۴۶ و جور آن را که می‌ترسم از جور او ۴۷ و سلطنت آن
 را که می‌ترسم از سلطنت او ۴۸ و کید آن را که می‌ترسم از کید او ۴۹ و قدرت آن را
 که می‌ترسم از بلای قدرت او بر من ۵۰ و این که رد کنی از من کید کائندان
^{۸۰} ۵۱ و مکر ماکران را ۵۲ بار الها هر که قصد من کند به بدی پس تو قصد وی کن
 ۵۳ و هر که مرا فریب دهد پس فریبش ده ۵۴ و بازگردان از من فریب و مکر او را و
 سختی او و آرزوهای او را ۵۵ و منع کن او را از من هر نحو که خواهی و هر کجا که
 بخواهی، ۵۶ بار الها مشغول کن وی را از من به فقری که اصلاح نکنی او را ۵۷ و به
 بلایی که نپوشانی او را ۵۸ و به فاقه که نبندی او را ۵۹ و به بیماری که عافیت ندهی
 او را ۶۰ و ذلتی که عزیز نکنی او را

ذِكْرِي ۷۰ وَ اَكْفِنِي يَا كَافِي مَا لَا يَكْفِي سِوَاكَ فَإِنَّكَ الْكَافِي لَا
 كَافِي سِوَاكَ^{۸۱} ۷۱ وَ مُفَرِّجٌ لَا مُفَرِّجَ سِوَاكَ ۷۲ وَ مُعِيثٌ لَا مُعِيثَ
 سِوَاكَ ۷۳ وَ جَارٌ لَا جَارَ سِوَاكَ ۷۴ خَابَ مَنْ كَانَ جَارُهُ سِوَاكَ
 ۷۵ وَ مُعِيثُهُ سِوَاكَ ۷۶ وَ مَفْرَعُهُ إِلَى سِوَاكَ ۷۷ وَ مَهْرَبُهُ إِلَى
 سِوَاكَ] وَ مَلْجُؤُهُ إِلَى غَيْرِكَ [سِوَاكَ] ۷۸ وَ مَنْجَاهُ مِنْ مَخْلُوقِ
 غَيْرِكَ ۷۹ فَأَنْتَ ثِقَاتِي وَ رَجَائِي وَ مَفْرَعِي وَ مَهْرَبِي وَ مَلْجَأِي وَ
 مَنْجَايَ ۸۰ فَبِكَ اسْتَفْتِحُ^{۸۲} ۸۱ وَ بِكَ اسْتَنْجِحُ ۸۲ وَ بِمُحَمَّدٍ وَ
 آلِ مُحَمَّدٍ أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ ۸۳ وَ أَتَوَسَّلُ وَ أَتَشْفَعُ ۸۴ فَأَسْأَلُكَ يَا اللَّهُ

^{۸۱} ۶۱ و به بیچارگی که رفع ننمایی او را ۶۲ بار الها بزن مذلت را در پیش چشم او
 ۶۳ و داخل کن بر او فقر را در منزل او ۶۴ و ناخوشی و بیماری را در بدن او ۶۵ تا
 مشغول کنی او را از من بکار بازدارنده که فراغت از او نیست ۶۶ و فراموشی ده او را
 از یاد من چنانچه فراموشی داده او را از یاد خود ۶۷ و دفع کن از من گوش او را و
 چشم او را و زبان او را و دست او را و پای او را و دل او را و جمیع اعضاء او را ۶۸
 و داخل کن بر او در جمیع اینها بیماری را ۶۹ و شفا نده او را تا قرار دهی این را برای
 او شغلی در حالتی که بازدارنده باشی و به واسطه او از من و از ذکر من ۷۰ و کفایت
 کن مرا ای کفایت کن آنچه کفایت نکند تو چه بدرستی که تو کفایت کننده‌ای که
 نیست کافی جز تو

^{۸۲} ۷۱ و مفرج هستی که نیست مفرجی جز تو ۷۲ و فریادرسی هستی که نیست
 فریادرسی جز تو ۷۳ و پناهی هستی که نیست پناهی جز تو ۷۴ نوید شود آن که امید
 او جز تو باشد ۷۵ و فریادرس او جز تو باشد ۷۶ و پناهندگی او به سوی جز تو باشد
 ۷۷ و فرار و التجای او بسوی غیر تو باشد ۷۸ و نجات او از مخلوقی باشد که غیر تو
 است ۷۹ چه تو خاطر جمع منی و امیدواری منی و پناه منی و قرارگاه منی و ملجاء
 منی و جای نجات منی ۸۰ پس به واسطه تو استفتاح می‌کنم

يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ فَلَكَ الْحَمْدُ وَ لَكَ الشُّكْرُ وَ إِلَيْكَ الْمُشْتَكَى وَ أَنْتَ
 الْمُسْتَعَانُ ٨٥ فَاسْأَلْكَ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ
 مُحَمَّدٍ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ ٨٦ وَ أَنْ تُكْشِفَ عَنِّي
 عَمِّي وَ هَمِّي وَ كَرْبِي فِي مَقَامِي هَذَا ٨٧ كَمَا كَشَفْتَ عَن نَبِيِّكَ
 هَمَّهُ وَ عَمَّهُ وَ كَرْبَهُ ٨٨ وَ كَفَيْتَهُ هَوْلَ عَدُوِّهِ ٨٩ فَاكْشِفْ عَنِّي كَمَا
 كَشَفْتَ عَنَّهُ ٩٠ وَ فَرِّجْ عَنِّي كَمَا فَرَّجْتَ عَنَّهُ ٨٣ ٩١ وَ اكْفِنِي كَمَا
 كَفَيْتَهُ [٩٢ وَ اصْرِفْ عَنِّي] هَوْلَ مَا أَخَافُ هَوْلُهُ ٩٣ وَ مَثُونَهُ مَا
 أَخَافُ مَثُونَتَهُ ٩٤ وَ هَمِّ مَا أَخَافُ هَمَّهُ ٩٥ بِلا مَثُونَةٍ عَلَيَّ نَفْسِي
 مِنْ ذَلِكَ ٩٦ وَ اصْرِفْنِي بِقَضَاءِ حَوَائِجِي ٩٧ وَ كِفَايَةِ مَا أَهَمَّنِي
 هَمُّهُ مِنْ أَمْرِ آخِرَتِي وَ دُنْيَايَ ٩٨ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ [أَوْ يَا أَبَا عَبْدِ
 اللَّهِ] عَلَيْكَ [عَلَيْكُمْ] مِنِّي سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا [مَا بَقِيَ] وَ بَقِيَ اللَّيْلُ
 وَ النَّهَارُ ٩٩ وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَتِكُمْ ١٠٠ وَ لَا فَرَّقَ

٨٣ ٨١ و به تو پیروزی می‌جویم ٨٢ و به محمد و آل محمد توجه می‌کنم بسوی تو ٨٣
 و توسل می‌کنم و شفیع می‌کنم ٨٤ پس می‌طلبم از تو یا الله یا الله یا الله چه مر تو
 راست حمد و شکر و به سوی تو است شکایت و استعانت ٨٥ پس مسئلت می‌کنم تورا
 یا الله بحق محمد و آل محمد اینکه صلوات فرستی بر محمد و آل محمد ٨٦ و آن که
 برگشائی از من گرفتگی مرا و اندیشه مرا و اندوه مرا در این مقام من ٨٧ چنانچه
 برگشودی از پیغمبر خود هم و غم و کرب او را ٨٨ و کفایت کردی او را بیم دشمنش
 را ٨٩ پس کشف کن از من چنانچه کشف کردی از او ٩٠ و تفریح کن از من چنانچه
 تفریح کردی از او

اللَّهُ بَيْنِي وَ بَيْنَكَمَا^{۸۴} ۱۰۱ اللَّهُمَّ أَحْيِنِي حَيَاةَ مُحَمَّدٍ وَ ذُرِّيَّتِهِ وَ
 أَمْتِنِي مَمَاتِهِمْ ۱۰۲ وَ تَوَفَّنِي عَلَى مِلَّتِهِمْ وَ احْشُرْنِي فِي زُمْرَتِهِمْ
 ۱۰۳ وَ لَا تُفَرِّقْ بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ
 ۱۰۴ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَتَيْتُكَمَا زَائِرًا وَ مُتَوَسِّلًا إِلَى
 اللَّهِ رَبِّي وَ رَبِّكُمْمَا ۱۰۵ وَ مُتَوَجِّهًا إِلَيْهِ بِكُمْمَا وَ مُسْتَشْفِعًا [بِكُمْمَا] إِلَى
 اللَّهِ [تَعَالَى] فِي حَاجَتِي هَذِهِ ۱۰۶ فَاشْفَعَا لِي فَإِنَّ لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ
 الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ وَ الْجَاهَ الْوَجِيهَ وَ الْمَنْزِلَ الرَّفِيعَ وَ الْوَسِيلَةَ ۱۰۷
 إِلَيَّ أَنْقَلِبُ عَنْكُمْمَا مُنْتَظِرًا لِتَنْجِزِ الْحَاجَةِ وَ قَضَائِهَا وَ نَجَاحِهَا مِنْ
 اللَّهِ بِشَفَاعَتِكُمْمَا لِي إِلَى اللَّهِ فِي ذَلِكَ ۱۰۸ فَلَا أُخِيبُ وَ لَا يَكُونُ
 مُنْقَلَبِي مُنْقَلَبًا خَائِبًا خَاسِرًا ۱۰۹ بَلْ يَكُونُ مُنْقَلَبِي مُنْقَلَبًا رَاجِحًا
 [رَاجِحًا] مُفْلِحًا مُنْجِحًا مُسْتَجَابًا بِقَضَائِ جَمِيعِ حَوَائِجِي [الْحَوَائِجِ]
 ۱۱۰ وَ تَشْفَعَا لِي إِلَى اللَّهِ أَنْقَلِبْتُ عَلَى مَا شَاءَ اللَّهُ^{۸۵} ۱۱۱ وَ لَا

^{۸۴} ۹۱ و کفایت کن مرا چنانچه کفایت کردی او را ۹۲ و بازگردان از من سختی آنچه
 بیم سختی او دارم ۹۳ و گرانی آنچه بیم دارم گرانی او را ۹۴ و اندیشه آنچه
 می ترسم اندیشه او را ۹۵ بی گرانی بر نفس من از این کار ۹۶ و بازگردان مرا به
 حوائج خودم ۹۷ و کفایت آنچه به هم انداخته مرا هم او از امر آخرتم و دنیایم ۹۸ ای
 امیرمومنان و ای ابو عبد الله بر شما باد از من سلام خدا پیوسته ما دام که پاینده است
 شب و روز ۹۹ و نگرداند خدای آن را آخر عهد از زیارت شما ۱۰۰ و جدایی نکند
 میان من و میان شما

^{۸۵} ۱۰۱ ای بار خدای من زنده دار مرا بر زندگانی محمد و ذریه او و به میران مرا به
 مردن ایشان ۱۰۲ و درگیر مرا بر ملت ایشان و برانگیز مرا در زمره ایشان ۱۰۳ و

حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ مُعَوِّضًا أَمْرِي إِلَى اللَّهِ ۱۱۲ مُلْجِئًا ظَهْرِي
 إِلَى اللَّهِ ۱۱۳ مُتَوَكِّلًا عَلَى اللَّهِ وَ أَقُولُ حَسْبِيَ اللَّهُ وَ كَفَى سَمِعَ
 اللَّهُ لِمَنْ دَعَا ۱۱۴ لَيْسَ لِي وَرَاءَ اللَّهِ وَ وَرَاءَكُمْ يَا سَادَتِي مُنْتَهَى
 ۱۱۵ مَا شَاءَ رَبِّي كَانَ وَ مَا لَمْ يَشَأْ لَمْ يَكُنْ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا
 بِاللَّهِ ۱۱۶ أَسْتَوْدِعُكُمْ اللَّهُ وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي إِلَيْكُمْ
 ۱۱۷ انصرفتُ يَا سَيِّدِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَوْلَايَ وَ أَنْتَ [أَبْتُ] يَا
 أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَا سَيِّدِي [۱۱۸] وَ سَلَامِي عَلَيْكُمْ مُتَّصِلٌ مَا اتَّصَلَ
 اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ اصْبِلْ ذَلِكَ إِلَيْكُمْ ۱۱۹ غَيْرُ [غَيْرًا] مَحْجُوبٍ عَنْكُمْ
 سَلَامِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ ۱۲۰ وَ أَسْأَلُهُ بِحَقِّكُمْ أَنْ يَشَاءَ ذَلِكَ وَ يَفْعَلَ
 فَإِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ^{۸۶} ۱۲۱ انْقَلَبْتُ يَا سَيِّدِي عَنْكُمْ تَائِبًا حَامِدًا لِلَّهِ

جدایی میافکن میان من و ایشان یک چشم بر هم زدن در دنیا و آخرت ۱۰۴ یا
 امیرالمؤمنین و یا ابا عبد الله آدمم شما را زیارت کننده و متوسل بسوی خدای که
 پروردگار من و پروردگار شماست ۱۰۵ و متوجه بسوی او به شما و شفاعت جوینده
 بسوی خدا در این حاجت ۱۰۶ پس شفاعت کنید چه مر شما راست نزد خدای جای
 ستوده و جاه و جیه و منزل بلند و وسیله ۱۰۶ همانا برمی‌گردم از در خانه شما منتظر
 حصول آرزوی و قضای آن ۱۰۷ و پیروزی او از خدای به شفاعت شما برای من بسوی
 خدای در این کار ۱۰۸ تا ناامید نگردم و نباشد بازگشت من از بازگشت نومیدوار
 زبان کار ۱۰۹ بلکه بازگشتم بازگشتی باشد جهیده و رستگار و پیروز و مستجاب
 برای من به قضاء تمامت حوائج من ۱۱۰ و شفاعت کنید مرا بسوی خدا تا بازگردم بر
 آنچه خدای خواست.

^{۸۶} ۱۱۱ و حول و قوه‌ای نیست مگر به خدای در حالتی که تفویض کردم کارم را به
 سوی خدا ۱۱۲ و استاده کرده‌ام پشت خود را به سوی رحمت خدا ۱۱۳ و توکل کرده‌ام

شَاكِرًا ۱۲۲ رَاجِيًا لِلْإِجَابَةِ غَيْرَ آيِسٍ وَ لَا قَانِطٍ ۱۲۳ آئِبًا غَائِدًا
 رَاجِعًا إِلَى زِيَارَتِكُمْ ۱۲۴ غَيْرَ رَاغِبٍ عَنكُمْ وَ لَا مِنْ [عَنْ] زِيَارَتِكُمْ
 بَلْ رَاجِعٌ غَائِدٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ ۱۲۵ يَا
 سَادَتِي رَغِبْتُ إِلَيْكُمْ وَ إِلَى زِيَارَتِكُمْ بَعْدَ أَنْ زَهَدَ فِيكُمْ وَ فِي
 زِيَارَتِكُمْ أَهْلُ الدُّنْيَا ۱۲۶ فَلَا خَيِّبَنِي اللَّهُ مَا [مِمَّا] رَجَوْتُ وَ مَا
 أَمَلْتُ فِي زِيَارَتِكُمْ إِنَّهُ قَرِيبٌ مُجِيبٌ.^{۸۷}

بر خدا و می گویم بس است مرا خدای و کافی است بشنود خدای دعای داعی خود را
 ۱۱۴ نیست مرا جز خدا و جز شما ای آقایان من منتهایی ۱۱۵ آنچه خواست خدای
 هست است و آنچه نخواستہ نیست و حول و قوه‌ای نیست مگر به خدای، ۱۱۶ به خدای
 می سپارم شما را و نگرداند او را خدای آخر عهد از من بسوی شما ۱۱۷ بازگشتم ای
 آقای من ای فرمانده گروندگان و ای آقای من و تو ای ابو عبد الله ای سید من ۱۱۸ و
 سلام من بر شما پیوسته است تا پیوسته است شب و روز می‌رسد او به شما ۱۱۹
 محجوب نیست از شما سلام من اگر خدای خواست ۱۲۰ و مسئلت می‌کنم خدای را به
 حق شما که بخواهد این را بکند چه او ستوده بزرگ است

^{۸۷} ۱۲۱ برگشتم ای سید من از در خانه شما توبه کننده ستایش کننده مر خدای را ۱۲۲
 شکر گذار امیدوار مر اجابت را نه مایوس و نه نومید ۱۲۳ باز گردنده و عود کننده و
 رجوع نماینده به سوی زیارت شما ۱۲۴ بی‌نفرت از شما و نه از زیارت شما بلکه باز
 خواهم گشت إِنْ شَاءَ اللَّهُ و نیست حول و قوه‌ای مگر بخدای ۱۲۵ ای آقایان من راغب
 شدم به شما و به زیارت شما بعد از اینکه زهد کردند در شما و زیارت شما اهل دنیا
 ۱۲۶ پس ناامید نگرداند خدا مرا از آنچه رجا داشتم و آرزو کردم در زیارت شما
 بدرستی که او نزدیک اجابت نماینده است.

یاداشت پایانی

أ مشهور بین علمای امامیه (رحمة الله علیه) این است که کسی که مادرش از بنی هاشم باشد و پدرش نباشد مستحق خمس نیست. و مذهب سید مرتضی (رحمة الله علیه) استحقاق است. و بعض متأخرین مثل صاحب حدائق، شیخ یوسف بحرانی (رحمة الله علیه)، تبعیت آن جناب کرده و نزاع را مبنی بر این فقره نموده اند که پسر دختر را، پسر می گویند یا نه؟ و انصاف این است که انکار مبنی بر این نیست. بلکه مستند مشهور مرسله حماد است که از حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام) روایت کرده صریحاً که انتساب از طرف مادر به هاشم موجب اخذ خمس و حرمت صدقه نمی شود: قال (علیه السلام) فامّا من کانت امّه من بنی هاشم و أبوه من سایر قریش فانّ الصدقة تحلّ له و لیس له من الخمس شیء. و ضعف به ارسال قادح در احتجاج نیست چه حماد از اصحاب اجماع است اخبار آن جمیعاً صحیح اند.

ب حضرت کاظم (علیه السلام) در جواب کسی که سؤال کرد از ایشان وجه تسمیه آن جناب را به امیرالمؤمنین (علیه السلام)، فرمود: لِأَنَّهُ يَمِيرُهُم بِالْعِلْمِ، مِيرَةٌ، در اصل به معنی طعام است، و «مَارِ يَمِيرُ» به معنی تحصیل کردن و جلب نمودن آن است، معنای عبارت این می شود: یعنی بجهت این که اطعام علم می کند اهل ایمان را. توضیح این که چون علی (علیه السلام) جلب رزق و طعام از سنخ علم برای مؤمنین می کرد امیرالمؤمنین شد، و اطلاق طعام بر علم، در این حدیث، مناسب است با خبر مروی در تفسیر: فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ {۲۴: ۸۰}. از باقر علوم النبیین (علیه السلام) که فرمود: عَلِمُهُ الَّذِي تَأْخُذُ عَمَّنْ يَأْخُذُهُ (منظور از طعام در آیه، علم انسان است که باید ببیند از چه کسی آن را می گیرد) و بالجمله این طریق استدلال اِنْتِي - که استدلال از معلول به علت است - درست آید چه جلب مِيرَةٌ و کفایت رزق که لازمه اِمَارَت است دلیل بر تحقق ملزوم گرفته شده است. و امام (علیه السلام) در وجه تسمیه امیر رعایت «جِنَاس و اِبْهَامِ اشْتِقَاقِ» را نموده است.

ج از آنچه در معنی امارت گفتیم می توان دآن است چرا این لقب از خصایص حضرت شده و در حق ائمه (علیهم السلام) هم، جایز الاستعمال نیست چه افضل مومنین ائمه هستند و

آن که امارت و حکمرانی بر همه دارد از جهت کثرت سوابق و وفور فضایل در زمان نبیّ و اتحاد با درجه محمدی در ما سوای نبوت و وساطت در وصول احکام و اسرار که حامل آن از پیغمبر بوده و مرتبه پدری که از اسباب وجوب طاعت است همان امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب است که در هیچ یک از ائمه این صفات مجتمع نیست اگر چه هر یک جامع جمیع کمالات و حاوی تمام مقامات هستند سلام الله علیهم اجمعین.

^د علل الشرایع از عبد الله محض روایت می کند که ابو الحسن به من گفت، - و ظاهر این است که مراد حضرت سید الساجدین باشد. چرا فاطمه را فاطمه نام کردند؟، گفتم تا فرق باشد بین آن و بین اسمها، فرمود: فاطمه هم از اسماء است و لکن وجه اسم او، آن است که خدای تعالی، عالم بکائنات بود و می دان است که چون پیغمبر از قبائل عرب زن می گیرد و آنها طمع در وراثت خلافت می کنند، چون فاطمه متولد شد، خدایش فاطمه نام کرد و خلافت را در اولاد او قرار داد و دیگران را مقطوع داشت و از این جهت او را، فاطمه نام کردند.

^ه عدد قتلائی کربلا که در رکاب سعادت نصاب (اصل) سیدالشهداء (علیه السلام)، شهادت یافتند محل خلاف عظیم است و معروف و مشهور بین مورّخین که شیخ مفید در کتاب ارشاد و ابن اثیر در کامل و دیار بکری در الخمیس و القرمانی در اخبار الدّوّل و غیره و ظاهر محکّی از بلاذریّ و واقدیّ و مدائنی و طبری و سایرین از مهّره صنعت، بر آن اعتماد کردند، آن است که هفتاد و دو نفر بودند: سی و دو نفر سواره و چهل نفر پیاده.

^و در اخبار کثیره از طریقین وارد شده که حضرت رسالت (صلی الله علیه و آله) به فاطمه (علیها السلام) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: حربک حربی و سلمک سلمی. و هم به اهل عبا فرمود: انا سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم. یا قریب به این لفظ. چنانچه ترمذیّ در (کتاب) جامع خود، سند به زید بن ارقم می رساند: ان رسول الله (صلی الله علیه و آله) قال لعلی و فاطمة و الحسن و الحسين (علیهم السلام): انا سلم لمن سالمتم و حرب لمن حاربتم. و از این حدیث بر اصول و قواعد خود اهل سنت ثابت می شود کفر

معاویه و اصحاب جَمَل و اصحاب واقعه کربلا جمعاً چه محارب پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ بِالِاتِّفَاقِ وَ بِهِ نِصُوصِ كِتَابِ وَ سُنَّتِ كَافِرِ اسْتِ وَ اِگَرِ مَحَارِبِ اِیْنِ جَمَاعَتِ مَحَارِبِ رَسُوْلِ بَاشَدِ الْبَتَّهْ كَافِرِ خَوَاطِئِ بُوْد.

ن در بحار از کامل بهائی نقل شده که گفته: امیه غلام رومی بوده عبد شمس را، چون او را زیرک و کسید دید تَبَّی کرد و پسر خود قرار داد، لذا مشهور شد به امیه بن عبد الشمس، از این روی روایت شده از اهل البیت (علیهم السلام) در تفسیر: *الم غَلَبَتِ الرَّوْمُ* {۳۰: ۱ - ۲} که ایشان بنی امیه‌اند و از اینجا ظاهر می شود نَسَبِ معاویه و عثمان و کفایت می کند ایشان را در عدم استحقاق خلافت، چه رسول خدای فرمود: *الْاِئِمَّةُ مِنْ قَرِيشَ*. و این تأویل چنان که در صافی است مناسب قرائت غَلَبَتِ به صیغه معلوم است که در شواذ قرائت شده.

ح از آیاتی که در ذم بنی امیه وارد شده سوره مبارکه قدر است چه مراد از، «أَلْفِ شَهْرٍ» دولت بنی امیه است که هزار ماه بود از برکات لیلۃ القدر محروم بودند و خیرِ أُخْرُوْیِ یک شب قدر از خیر دنیوی هزار ماه ریاست بنی امیه بیشتر است. و مسعودی در *مُرُوْجُ الدَّهَبِ* که مقبول علمای عامیّه و اصل جلیل و رُكْنِ وثیق ایشان است می گوید: جمیع مُلْکِ بنی امیّه تا بیعت اَبُو العباس سَفَّاح، هزار ماه (کامل الزیارات)، چه ایشان نود سال و یازده ماه و سیزده روز مُلْکِ داشتند. آن گاه می گوید مردم خلاف کردند در تواریخ ایام ایشان و تعویل و اعتماد بر آن است که ما ذکر می کنیم و آن صحیح است نزد اهل بحث و معتنیان بتاریخ این جهان. معاویه بیست سال. یزید سه سال و هشت ماه و چهارده روز. معاویه بن یزید یک ماه و یازده روز. مروان هشت ماه و پنج روز. عبد الملک بن مروان بیست و یکسال و یک ماه و یازده روز. ولید بن عبد الملک نه سال و هشت ماه و دو روز. سلیمان بن عبد الملک دو سال و شش ماه و پانزده روز. عَمْرُ بن عبد العزیز بن مروان دو سال و پنج ماه و پنج روز. یزید بن عبد الملک چهار سال و سیزده روز. هِشَامِ بن عبد الملک نوزده سال و نه ماه و نه روز. ولید بن یزید بن عبد الملک یک سال و سه ماه. یزید بن الولید دو ماه و ده روز. می گوید: اسقاط کردیم ایام ابراهیم بن الولید بن عبد الملک را چنان که ابراهیم بن

المهدی را اسقاط کردیم از خلفای بنی عباس و مروان بن محمد بن مروان پنج سال و دو ماه و ده روز، تا بیعت سفاح واقع شد و این جمله نود سال و یازده ماه و سیزده روز می‌شود. اضافه می‌شود به این مدت هشت ماهی که مروان در آن مدت با بنی عباس مقاتله می‌کرد تا کشته شد. پس مُلک ایشان نود و یکسال و نه ماه و سیزده روز می‌شود. نقص می‌کنیم از آن ایام خلافت امام حسن (علیه‌السلام) را که پنج ماه و ده روز باشد، هم نقیصه می‌کنیم از آن، ایام عبد الله بن الزبیر را تا وقتی که کشته شد و آن هفت سال و ده ماه و سه روز بود، پس باقی بعد از کسر این دو فقره هشتاد و سه سال و چهار ماه است که هزار ماه تمام می‌شود. طایفه از بنی امیه اگر چه در مغرب خلافت یافتند و خود را خلیفه مُلقَّب کردند اعتدادی به ایشان نیست و در شمار نمی‌آیند چه ایام ایشان مضطرب بوده غالباً و مملکتی منتظم نداشتند و تمام اندلس بلادی چند بیش نیست. از این روی نظر بایشان نشده و ملک ایشان از ایام خلافت بنی امیه محسوب نشده چنانچه ایام خلافت عبد الملک که در روزگار عبد الله بن الزبیر بود محسوب شده چه خلافت آن مخصوص به اردن که دمشق و حوالی آن باشد بود و همچنین معاویه در زمان خلافت ظاهری حضرت امام حسن (علیه‌السلام)، با این که حکمران مصر و شام بود خلیفه بشمار نرفت.

^ط زیرا حَکَم و اولاد او که همه حرامزاده بودند و اما اولاد ابوسفیان هم متهم به خُبْث مَوْلِد بودند، بلکه محققاً حرامزاده بودند و اما اولاد ابی مُعِیْط که اولاد دَکْوَان، پدر ابومُعِیْط باشند هم، لصیق‌اند (پسر خوانده‌اند) چه دَکْوَان بعقیده جماعتی، غلام امیه بوده و وی را به خود ملحق ساخت پس ناچار باید طایفه‌ای مراد باشند که خلفاء و امراء ایشان را شامل شود و بنا براین لفظ بنی امیه عنوانی است عرفی بجهت اشاره به آن جماعت مخصوص.

^ک عبید الله بن زیاد اول کسی است که به قتل صبر (قتل صبر به معنای این است که شخصی را نگه دارند و به آن تیر بزنند و بعد همچنان محبوسش دارند تا بمیرد). در اسلام رفتار کرد و عبد الرحمن بن حَسَّان را به محبت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) زنده دفن

کرد و اول کس است که ولایت عراقین (بصره و کوفه) کرد و اول کس است که سبِّ امیرالمؤمنین را در عراقین تشییید و ترویج کرد.

ک و روایتی که در امالی شیخ صدوق است که از والد بزرگوار خود از کُندانی از ابن عیسی از ابن ابی نجران از جعفر بن محمد کوفی از عبید سمین از ابی طریف از ابن نبأیه روایت می‌کند که امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) خطبه می‌کرد و فرمود: سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقُدُونِي. (از من سؤال کنید قبل از این که من را از دست دهید)، سعد بن ابی وقاص برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین خبر ده مرا که در سر و ریش من چند موی است؟ فرمود: هان! سوگند به خدای مسئله‌ای پرسیدی که خلیل من رسول خدای مرا خبر داده بود که تو از من می‌پرسی و نیست در سر و ریش تو مویی مگر این که در بُنِ آن شیطانی نشسته و در خانه تو سَخْلَه یعنی بزغاله‌ای است که فرزند من حسین را می‌کشد. و عمر بن سعد در آن روزگار طفلی بود که تازه به راه افتاده بود. این خبر به غایت ضعیف است. بجهت ضعف کُندانی و جعفر بن محمد الکوفی و جهالت عبید سمین بلکه جهالت ابن عیسی و از طرفی سعد از متخلفین از بیعت بوده بالاتفاق و در کوفه نیامد و در زیر منبر نشست. علاوه بر این که چون سعد از قُدماء مهاجرین بود و بعد از خلافت عمر، طرف تردید خلافت شد، محترم بود و زمان امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) بجهت اختلال امور و عدم انتظام، مقتضی این نوع تشدد در جواب آن نبوده، بلکه آن خود از اطراف تقیه و تالیف قلوب می‌شد. علاوه بر این که جلالت صوری خود آن مانع از این جلالت و این سؤال جاهلانه بوده و مؤید این آن است که همین روایت در (کتاب) احتجاج با اختلاف یسیری مذکور است و در آنجا به جای «فقام سعد»، «فقام رجل» آورده و تصریح به صباوت و صغر آن سَخْلَه کرده که تازه به دست و پا راه می‌رفت و می‌توان مراد از آن یزید پدر خولی یا انس پدر سنان باشد، چه ذی‌الجوشن پدر شمر، اسلام نیاورد و شمر خود در زمان امیرالمؤمنین از ابطال (شجاعان) رجال بشمار می‌رفت. چنانچه عن قریب مذکور می‌شود.

ل ابن سعد در روز عاشورا سی و هفت ساله بود و در سنه شصت و شش هجری به دست کیسان ابو عمره به امر مختار کشته شد و سر آن را در مجلس آوردند نزد پسرش

حفص گذاشتند مختار پرسید: می‌شناسی؟ گفت: آری، زندگانی پس از آن گوارا نیست. مختار به فرمود تا سر از وی بگرفتند. و گفت عمر به جای حسین و حفص به جای علی بن الحسین نه که اگر سه ریع قریش را بکشم به جای یک انمله (انگشت) از آنامل حسین (علیه‌السلام) حساب نشود و نفرین سیدالشهداء که فرمود: سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِ مَنْ يَذْبُحُكَ فِي فِرَاشِكَ، مستجاب شد چه وی را در خانه خود با کمال امن، به نهایت مذلت روانه درکات جحیم کردند.

ا احتمال دیگر این است که اسم مفعول باشد و صلّه آن که لفظ «به» است حذف شده باشد به این معنی که حرف جر را اسقاط کردند و نسبت عامل را به ضمیر مجرور دادند و این نوع از تعبیر را علمای بیان، حذف و ایصال می‌نامند مثل لفظ مشکوک و مولود که به معنی مشکوک فیه و مولود فیه است و بنا بر این مصاب و مصیبت به یک معنی می‌شوند.

ن تواند بود که مراد حجب سبعه بر اصطلاح اهل اخلاق باشد که ادناس مقام نفس و جنود جهل‌اند بنا بر مشرب بعضی از اهل علم که کلیات ردائیل را منحصر در هفت جنس دانسته‌اند و سایر ملکات رذیله را متشعب از آن هفت گرفته‌اند، چه اصول ملکات عادلّه چهارند که عدالت و عفت و شجاعت و حکمت باشد و هر یک را از این چهار دو ضد باشد جز عدالت که یک طرف دارد ضد عفت شره است و خمود، و ضد شجاعت، جبن است و تهور، و ضد حکمت بلاهت است و جربزه، و ضد عدالت ظلم است، و این هفت صفت است که فی الحقیقه طرق جهنم‌اند.

س فقهای که قائل به وجوب صلوات شده‌اند: شیخ صدوق و فاضل مقداد و محقق اردبیلی و صاحب مدارک و شیخ بهائی و آخوند ملا صالح مازندرانی و محدث کاشانی و محدث مجلسی و شیخ مهدی فتونی و صاحب حدائق و شارح صحیفه سجادیه سید علیخان و شیخ عبد الله بحرانی.

ع مورخ معاصر قول پنجاه و نه را تضعیف کرده نظر به این که قتل سیدالشهداء (علیه‌السلام) در روز جمعه دهم محرم الحرام است و چون به عقب برگردیم

حساب ماه‌ها را نگریم، جمعه دهم محرم شصت و یک می‌شود، نه شصت ولی مشهور و معتمد قول اول است.

ف بالجمله معاویه را اولیاتی چند است که از کتب تواریخ بدست می‌آید: اول کسی است که وضع برید کرد. و اول کسی است که بنیاد دیوان خاتم گذارد و این چنان بود که در حق کسی صد هزار درهم نوشته بود مکتوب را باز کردند و دو بیست هزار کردند. از این جهت دیوان خاتم را قرار داد و سایر خلفا متابعت کردند و اول کسی است که اتخاذ مقصوره در مسجد کرد به بدعت و اول کسی است که خطبه نشسته خواند به بدعت. و اول کسی است که بر منبر در ملاء ناس اخراج ریخ کرد چنانچه راغب می‌گوید و اول کسی است که نقض عهد را بی محابا اظهار کرد. چنانچه بعد از مصالحه با امام حسن (علیه‌السلام) در مسجد کوفه بر فراز منبر گفت: اَنّی شرطت للحسن شروطا و کلها تحت رجلی. و اول کسی است که با حدیث الولد للفراش و العاهر للحجر مخالفت کرد. و اول کسی است که سبّ امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) را ترویج کرد. و اول کسی است که در قتل ذرّیه پیغمبر اقدام کرد و امام حسن (علیه‌السلام) را مسموم کرد، و اول کسی که بیعت برای پسر خود گرفت که یزید را خلیفه کرد و وزر او را بر گردن گرفت. و اول کسی است که خواجگان بجهت خدمت خاص خود مقرر کرد. و اول کسی است که طیب معروف را غالیه نام نهاد. و اول کسی است که اذن داد که کعبه را مجرد از کسوت کنند چه قبل از آن رسم چنان بود که جامه کعبه را به تدریج می‌پوشانیدند بدون این که از آن تجرید نمایند. و اول کسی است که احیای رسم اکاسره کرد و در مجلس بر سریر نشست. و اول کسی است که رعیت او با او بازی کردند و حشمت او را نگاه نداشتند. و اول کسی است که در اسلام قتل به صبر کرد چنانچه با حجر بن عدی نمود. و اول کسی است که در اسلام سری را به نیزه زد چنانچه با عمرو بن حمق کرد. و اول کسی است که در بیعت استخلاف کرد و حجاج متابعت آن کرده بیعت را اختراع نمود.

ص اکنون صواب چنان است که بجهت رسوائی این پیر ضالّ که عمده اهل جهل و ضلال است کلام او را نقل کنیم و به جواب شبهه او و از ثواب لعن او که سر حلقه اتباع یزید است عموم اهل ایمان را بهره‌ور سازیم.

خلاصه این خرافات که حاصل نشأت بَنگ و نتیجه شرب حشیش است، آن است که در جواب سائل از جواز لعن یزید و از صحت قتل سیدالشهداء بدست او و از جواز ترحم بر او می‌نویسد: لعن مسلمانان جایز نیست و یزید مسلمان است و نسبت قتل یا امر یا رضای به قتل حسین به او کردن سوء ظن به مسلمین است و به حکم کتاب و سنت حرام و هر کس گمان صحت این نسبت کند در غایت رعونت است، چه اگر سلطانی خودبینی و کم عقلی یا وزیری یا امیری در این زمان کسی را بکشد پی بردن به حقیقت آن که قاتل یا آمر یا راضی که بود اگر چه آن سلطان مثلاً نزدیک آن باشد و مشاهده آن نماید مقدور نیست فکیف به این که زمان بعید و مکان شاسع باشد و قریب چهار صد سال گذشته باشد که این امری است که حقیقت آن هرگز معلوم نخواهد شد و با عدم علم باید حسن ظن به اهل اسلام داشت. و بر فرض که بر مُسلمی قتل مسلمی ثابت شود نزد اشاعره موجب کفر نیست و تواند بود که قاتل بعد از توبه بمیرد و لعن کافر بعد از توبه جایز نیست فکیف به قاتل و چگونه معلوم می‌شود که یزید توبه نکرده پس لعن هیچ مسلمان جایز نیست و هر که لعن کند او را فاسق و معصیت کار خواهد بود و اگر لعن او هم جایز بود و سکوت می‌کرد از شمار عاصیان محسوب نمی‌شد و اگر در تمادی ایّام حیات لعن ابلیس نکند مسئولیت نخواهد داشت و اگر لعن کند سؤال دارد چه ملعون بعید از رحمت الهی است و از کجا معلوم می‌شود که آن دور است و اخبار به آن تخرّص به اخبار غیب است مگر در حقّ کسی که به کفر مرده باشد و امّا ترحم بر یزید جایز است بلکه مستحب است بلکه داخل در عموم. اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات است که در هر نماز می‌خوانیم و یزید مؤمن بوده این است.

ما حصل این تحقیق غزالی که به استمداد از باطن یزید بن معاویه در عالم مکاشفه شیطان بحکم ان الشیاطین لیوحون إلی اولیائهم بر قلب ظلمانی آن ایّام کرده است و حقّاً که بر مسلم موالی اهل بیت بسیار گران می‌آید که کسی دعوی ایمان یزید کند که

فرزندان پیغمبر را بکشت و زنان و دختران ایشان را بر شترهای برهنه از شهر به شهر و صحرا به صحرا مانند اسیران ترک و کابل، شهره آفاق و انگشت‌نمای حجاز و عراق کرد و سرِ پسر پیغمبر را در ملاء عام گاهی بر در خانه آویخت، و گاهی بر طشت نهاد و شراب خورد. و فضله شراب را کنار آن ریخت و اظهار مسرت کرد و شادمانی نمود و لب و دندان او را از در استهزاء و تخفیف با چوب خیزران بکوفت که اعظم مصائب است نزد انسان غیور. یا للعجب! چنین کسی مؤمن است و دعای برای آن مستحب است.

اما این که گفته لعن مسلمانان جایز نیست جوابش این است که اگر مراد لعن مسلمان به عنوان اسلام باشد البته جایز نیست بلکه کفر است و اگر مراد لعن مسلمان است بی سببی و باعشی، البته جایز نیست و فسق است و اگر مراد لعن مسلمان است مطلقاً، اگر چه به عنوان دیگر باشد مثل ظلم و فسق و شرب خمر و قتل نفس و امثال این‌ها، این مخالف نصوص کتاب و سنت است بلکه منافی ضروریات دین اسلام است چه لعن بر عناوین مذکوره در قرآن و حدیث متواتر بیش از حد احصاست. اما این که گفته یزید مسلمان است اول کلام است چه اقوال و افعال او هر دو دلیل کفر آن است با این که سببی برای انتقال او به اسلام نیست چه پدر و جد او را به تفصیل شنیدی که به کفر زیستند و از جمله مسلمین نیستند و دیگر کی و از کجا اسلام در خانواده ایشان آمده تا محکوم به اسلام شوند، اما دلالت اقوال او ظاهر است:

ابن جوزی جبلی در رساله اش بنام: «رد بر متعصب عنود مانع از لعن یزید» گفته است: ابن زاغولی مجاهد که گفته سر حسین بن علی آورده شد و در مقابل یزید گذاشته شد، پس یزید به این دو شعر تمثّل جست: لیت اشیاخی... مجاهد گفت: با این اشعار نفاق خود را نشان داد، سپس بخدا قسم از سپاهیاناش نماند مگر این که او را رها کردند یعنی بدگویی و ملامتش کردند، و من می‌گویم این اشعار از ابن زبیری است، سپس او مقداری از آن اشعار را نقل کرده و می‌گوید آن اشعار (اشاره است به این که) مسلمانان در جنگ بدر عده‌ای از مشرکان را کشتند و آنها هم در احد عده‌ای از مسلمین را

کشتند. حال یزید به آن اشعار استشهاد کرده و گویا کمی آن را تغییر داده است و البته استشهاد آن به این شعر برای رسوایی و خواری آن کافی است.

و اما از افعال او کفایت می‌کند قتل سیدالشهداء (علیه‌السلام) که ریحانه پیغمبر و سید شباب اهل جنّت و محبوب حبیب خداست و البته قتل آن جناب هتک احترام پیغمبر است علمای سنت و جماعت چنانچه در صواعق است فتوی داده‌اند که القای مصحف در قاذورات چون راجع به هتک حرمت شرع است کفر است سبحان الله چگونه قتل جگر گوشه رسول و بضعه طاهره بتول هتک حرمت شرع نبوی نیست و موجب کفر نباشد.

این جوزی در رساله رد بر متعصب عنید می‌گوید: کار عمر بن سعد و ابن زیاد عجیب نیست تعجب در بدبختی یزید است با چوب زدن آن بر دندان حسین و غارت کردنش در مدینه، آیا این کار در شرع حتی نسبت به خوارج جایز است؟ آیا دستور شرع آن نبود که کشته‌ها به خاک سپرده شوند؟ این که آن گفته بود من آنها را اسیر می‌کنم، برای فاعل کار و معتقد به آن سبب لعنت نمی‌شود، اما اگر آن هنگام رسیدن سر (ابی عبد الله) احترام می‌کرد و نماز بر او می‌خواند و در طشت قرارش نمی‌داد و با چوب آن را نمی‌زد چه زبانی بر او داشت، او به مقصودش که کشتن حضرت باشد رسیده بود ولی کینه‌های جاهلی نمی‌گذاشت و دلیلش هم اشعاری است که گذشت، لیت اشیاخی بیدر الخ.... اما این که گفته و نسبت قتل تا آخر کلام او، ملا سعد تفتازانی که صیت فضل او بین سنیان گوش جهان را پر کرده در شرح عقاید نسفیه و شرح مقاصد، کفایت مؤونه این جواب را از ما کرده و تلویحا حکم غزالی را معلوم نموده در کتاب اول می‌گوید: رضا و استبشار و فرح او به قتل سیدالشهداء و اهانت اهل رسول خدای از جمله اموری است که متواتر معنوی است اگر چه تفصیل آن بغیر آحاد نقل شده باشد نظیر شجاعت علی (علیه‌السلام) و مادرشان و عدم ایمان او توقفی نداریم یعنی او را کافر می‌دانیم لعنت خدای بر او باد و بر یاوران و معینان آن، آمین.

از اینجا حال غزالی معلوم شد که منکر متواتر است یا بجهت مصلحتی منع می‌کرد و فی الحقیقه خود او از مجوزین است و الحمد لله علی الوفاق. و این که گفته اگر سلطانی تا آخر کلام او....، اگر مقصود این است که تعیین واقعه با بعد عهد و تطاول

زمان مشکل است مسلم است و اگر بگویند ممکن نیست سد باب اثبات شرایع است و انکار امکان تواتر چه بنابر این یهود و نصاری به آن خواهند گفت. با طول مدت و تمادی ایام از کجا دانستی شخصی محمد نام از ارض تهامه انگیزته شد و دعوی نبوت کرد و بر طبق مدعای خود اقامه معجزات نمود؟ آنچه او جواب به آن یهودی بدهد ما نیز به این یهود امت که خود را حجة الاسلام لقب داده و در حقیقت شبهة الکفر است می گوئیم حَدُّوْ التَّعَلُّعِ بِالنَّعْلِ. چه معلوم است جوابی جز دعوی تواتر نقل و تظافر اخبار ندارد. و به عینه همین نوع تواتر در قتل یزید و رضای او به قتل سیدالشهداء برای ما ثابت است چنانچه شارح عقاید نسفیه اعتراف کرده بود. و این که گفته چگونه معلوم می شود که یزید توبه نکرده. جواب او آن است که ظهور اصرار و در توهین اهل بیت بعد از قتل و استبشار او و مجالست آن در مجلس شراب با ابن زیاد و امر ساقی به سقایت و مدح او به امانت و صاحب سر بودن در اشعار او کافی است.

چه نیکو گفته ابن جوزی: ناله عباس که در جنگ بدر اسیر بود مانع خواب پیغمبر شد پس با ناله حسین (علیه السلام) چه می کرد؟ و وحشی که اسلام آورد (قاتل حمزه) فرمود چهره ات را دور کن من دوست ندارم قاتل دوستان را ببینم و این اسلام گذشته را قطع می کند، پس چگونه منقلب می شد اگر قاتل حسین و دستور دهنده به قتل او و حمل کننده خاندانش بر روی شتران بی جهاز را می دید.

ق مثل شعر شاعر و لیل لیل (شعری که شاعر است و شبی که شب است). و مثل ابد الآبدین و دهر الداهیرین و این الفاظ به معنی همیشه و مستمر و لا یزال و علی الدوام همواره و پیوسته است.

اگر معنی اول باشد باید لام «العصابة» را برای عهد قرار داد (یعنی همان گروهی از آنان ذهنیت هست و مستقیم در کشتن حضرت دست داشتند) و اگر دوم باشد لام را باید برای استغراق گرفت (یعنی همه آنها که مستقیم و غیر مستقیم با امام جهاد نمودند).

ش و شرح این اجمال چنان است که در کثیری از کتب مسطور است و از مقاتل الطالبین مشهور که یک روز چنان اتفاق افتاد که معاویه از جلسای خویش سؤال کرد: اولی تر

از همه کس به ولایت امر امت و کفالت کار خلافت کیست؟ گفتند: تو. گفت: نه، بلکه علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (علیهم السلام) است، که جدّ وی رسول خدای و او را شجاعت بنی هاشم و سماحت بنی امیه و حسن و صباحت بنی ثقیف است.

ت و در این جا قصه طریفه‌ای است که سید محقق شهید ثالث قاضی نور الله شوشتری (رحمة الله علیه) در کتاب مجالس المؤمنین در ذیل ترجمه شیخ الطایفه و رئیس المذهب خیر الامه و امام‌ها بعد الائمه ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی القدوسی (رحمة الله علیه) ایراد کرده که بعضی از مخالفان بعرض خلیفه عباسی که معاصر شیخ بوده رسانیدند که او و اصحاب او از شیعه امامیه سبّ صحابه می‌کنند و کتاب مصباح که دستور اعمال سنّه متهجّدان ایشان است بر او گواهی می‌دهد زیرا که در دعای روز عاشورا از آن کتاب واقع شده: اللهم خصّ إلی آخره، پس خلیفه به طلب شیخ و کتاب مصباح فرستاد چون با کتاب حاضر شده و باعث بر طلب آن مذکور گردید، منکر سبّ شد چون کتاب را گشودند دعای مذکور را به آن نمودند و گفتند این را چه عذر خواهید. گفت: شیخ در بدیهه گفت یا امیر المؤمنین مراد از آن عبارت نه آن است که غمازان گمان برده‌اند بلکه مراد به اول ظالم قابیل قاتل هابیل است که بنیاد قتل در دنیا نهاد و ابواب لعن بر روی خود گشاد. و مراد به ثانی عاقر ناقه صالح است و اسم عاقر قیدار بن سالف بود و مراد به ثالث قاتل یحیی بن زکریا است که به سبب بغیّه از بغایای بنی اسرائیل اقدام بر قتل آن معصوم نمود و مراد به رابع عبد الرحمن بن ملجم لعنة الله است که اقدام بر قتل علی بن ابی طالب (علیه السلام) نمود.